بسم الله الرحمن الرحیم

ماموریت و هویت طلبه مطلوب در سطح دو و در دوران ثمردهی و نقش‌آفرینی اجتماعی

برگرفته از آثار محمد عالم‌زاده نوری

فهرست مطالب

[**الف - مأموریت و هویت حوزه مطلوب چیست؟** 4](#_Toc480197502)

[ماهیت جامعه و مأموریت حوزه 4](#_Toc480197503)

[جامعه؛ بستر رشد و تربیت 6](#_Toc480197504)

[علوم انسانی اسلامی علم تحقق دین در سطح جامعه و نرم افزار اداره ی دینی جامعه است. 10](#_Toc480197505)

[ تولید علوم انسانی اسلامی در صدر وظایف روحانیت است و یکی دیگر از مأموریتهای روحانیت تربیت اسلامی آحاد افراد جامعه است 11](#_Toc480197506)

[**ب- بررسی وضعیت موجود** 13](#_Toc480197507)

[الگوهای تولید علم اسلامی در حوزه 13](#_Toc480197508)

[**ج- راهبردهای تغییر** 17](#_Toc480197509)

[ دو راهبردِ رسیدن به علوم انسانی اسلامی: 1-تولید این علوم بدون توجه به غرب 2-تولید این علوم با توجه به سابقه ی علمی غرب؛ که دیدگاه دوم معقول تر است 17](#_Toc480197510)

[**د- تربیت تیپ تخصصی** 19](#_Toc480197511)

[1. ویژگی های علمی و فکری لازم: 19](#_Toc480197512)

[منطق برنامه‌ریزی اجتماعی و تحول (منطق علوم انسانی اسلامی): توجه توأمان به مطلوبیت های دینی و واقعیتهای اجتماعی 21](#_Toc480197513)

[ ما به دلیل عقب ماندگی تاریخی مان مجبوریم از علوم انسانی غرب شروع کنیم و نمی توانیم خودمان از ابتدا بنایی را بسازیم 24](#_Toc480197514)

[ طلبگی در اصل تخصص در دین شناسی به صورت جامع است و علوم انسانی فرع و حاشیه هستند و کارکردشان تیز شدن چشم انسان در استنطاق از معارف است. 26](#_Toc480197515)

[ برای كسی كه وارد علوم انسانی می‌شود چقدر نیاز است به علوم حوزوی موجود بپردازد؟ اصل کار طلبه به دست آوردن شیوه ی استنباط و همچنین شناخت دین است 31](#_Toc480197516)

[از چه زمانی طلبه به علوم انسانی روی آورد؟ از وقتی که دین شناس شد. 34](#_Toc480197517)

[راه رهایی از آفاتِ خواندن علوم انسانی مثل غربی کردن ذهنیت های انسان 35](#_Toc480197518)

[تعاضد منابع معرفت منجر به حصول معرفت کامل تری می شود و مرجعیت معرفت منحصر به یک منبع معرفتی نیست بلکه به پیوند این منابع بازگشت میکند ................................................................................38](#_Toc480197519)

[خلأ فقه: ندشتن نگاه نظام مند به فقه 40](#_Toc480197520)

[نکاتی در رابطه با شناخت زمانه (العالم بزمانه) و تاریخ و شناخت غرب: 41](#_Toc480197521)

[چقدر نیاز داریم به دین شناسی؟ چگونه دین شناس شویم؟ اقسام دین شناسی چیست؟ 59](#_Toc480197522)

[برنامه های جزئی: 72](#_Toc480197523)

[2. ویژگی های ارتباطاتی و تعاملی لازم: 77](#_Toc480197524)

[آیا دانشجویان می‌توانند در تولید علوم انسانی کمک کنند؟ 77](#_Toc480197525)

[3. ویژگی های روحی، معنوی و تشکیلاتی لازم: 78](#_Toc480197526)

[تخصص گرایی خوب است یا نه؟ تشکیلات حوزه مطلوب به چه صورت است؟ ..................................78](#_Toc480197527)

[این راه را تنها نمی شود رفت و باید در مراکز تخصصی و با جمع این راه را رفت 87](#_Toc480197528)

# الف - مأموریت و هویت حوزه مطلوب چیست؟

- اساسا به نظر شما حوزه علمیهِ مطلوب در نسبت با جامعه و نظام اسلامی چه وظیفه ای دارد؟ مأموریت اصیل و کلان حوزه چیست؟

* هر مسئله ای که در اداره کشور برای نهادها پیش آمد از حوزه بپرسند و حوزه به آن پاسخ گوید. (مرجعِ سوالات و مسائلی که مردم و حاکمیت میپرسند)
* نظامات سیاسی-اجتماعی مطلوب برای اداره نظام اسلامی را طراحی کند و برای پیاده سازی در اختیار مسئولین قرار دهد. (پژوهش گری)
* نظامات مطلوب را طراحی کرده و نقش فعال و مؤثر در پیاده سازی آنها داشته باشد. (پژوهش گری و اقامه گری دین)
* ضمن طراحی نظامات، باید افرادی تربیت کند که بتوانند پستهای مختلفی در نظام را به دست بگیرند. یعنی مثلاً رئیس جمهور و وزیر و مدیر و ... تربیت کند. (پژوهش گری + تربیت دولتمرد مسلمان)

### ماهیت جامعه و مأموریت حوزه

گاهی گمان می‌شود جامعة دین‌دار جامعه‌ای است که افراد آن دین‌دار باشند؛ بنابراین اگر بتوانیم آحاد انسان را به تربیت دینی تربیت کنیم به صورت قهری جامعة دینی هم پدید خواهد آمد. این تصور ناشی از این گمان است که جامعة انسانی معادل جمع افراد آن است و ماهیتی افزون بر آن ندارد. اگر چنین باشد ذکر «جامعه‌سازی اسلامی» در فهرست رسالت‌های حوزه ـ در کنار تربیت دینی ـ لغو است و عنایت ویژه‌ای نیاز ندارد.

آیا واقعاً چنین است؟ آیا با تربیت اسلامیِ افراد، جامعة دینی خودبه‌خود حاصل می‌شود؟ آیا «جامعه» چیزی فراتر از «افراد» نیست و حقیقت دیگری ندارد؟

حق آن است که جامعه، حقیقتی فراتر از جمع آحاد افراد دارد. وقتی افراد انسان با روابط و مناسبات خاصی کنار هم قرار می‌گیرند جامعه پدید می‌آید. وجود این روابط و مناسبات جامعه را شکل می‌دهد. پس «جامعه» مجموعة افراد است به علاوة ساختارها، نهادها، قوانین، شبکة روابط، نظام مناسبات، فرهنگ، شخصیت‌های حقوقی و مانند آن.

از آنجا که ایجاد، تقویت، تثبیت یا از بین بردن این ساختارها و روابط نوعاً در اختیار انسان است، می‌توان گفت ساخت جامعه یا مهندسی اجتماعی، امری اختیاری است.

بنابراین اگر گفته می‌شود «روحانیت شیعه و نهاد متکفل اقامة دین باید علاوه بر توصیه‌های فردی و تربیت دینی آحاد انسان‌ها برای تحول جامعه و اسلامی‌سازی آن نیز بکوشد» مراد این است که علاوه بر اصلاح افراد، نظام مناسبات (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی و...) را هم اصلاح کند و مهندسی اجتماعی ـ یعنی بازسازی جامعة انسانی بر اساس مقاصد اسلام و آموزه­های دینی ـ در صدر وظایف روحانیت است.

اجرایی کردن دستورات دین در ظرف جامعة امروز بزرگ‌ترین چالش پیشِ روی روحانیت است. امروز مسئله و مشکل عمدة ما، تنها فهم آیات قرآن و تفسیر روایات نیست؛ بلکه تحقق بخشیدن به آن در سطح جامعه است. آنچه مقام معظم رهبری تحت عنوان «الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت» یا «تمدن­سازی اسلامی» بیان و درخواست کرده‌اند، همین الگوی ساخت جامعة اسلامی است.

**توضیحات بیشتر**:

برای تأمل در ماهیت جامعه و حقیقتِ مفهوم آن، از دایرة مصادیق انسانی خارج شویم. به خوبی روشن است که به «کنار هم نهادن دسته‌ای گل یا تعدادی سنگ» جامعه گفته نمی‌شود؛ زیرا در این اجتماع اختیار و اراده‌ای وجود ندارد. به «اجتماع دسته‌ای گوسفند در یک گلّه» نیز جامعه گفته نمی‌شود؛ زیرا گرچه این گلة گوسفند به صورت ارادی کنار هم حرکت می‌کنند اما رابطه‌ای باهم ندارند و هریک در میان جمع به کار خود مشغول است؛ اما به اجتماع مورچگان یا زنبورهای عسل «جامعه» اطلاق می‌شود؛ زیرا یک ارتباط ارادی تعریف شده میان افراد آن ـ البته به‌نحو غریزی ـ وجود دارد.

یک مؤسسة مالی یا بانک را در نظر بگیرید. ممکن است مدیر، مسئولان و کارگزاران این بانک تغییر کنند، پرسنل این بانک، حتی خدمه و نگهبان آن نیز به‌مرور بازنشسته و جابه‌جا شوند، ساختمان فرسودة بانک را نیز با ساختمان دیگری عوض کنند. در این صورت به‌ظاهر همه چیز تغییر یافته است؛ اما بانک همان بانک است و همچنان باقی است؛ زیرا حقیقت بانک، فراتر از آحاد افراد، بسته به مجموعة مناسبات و قوانینی است که در میان آنان حاکم است؛ مانند بستر ثابت رودخانه که آب جاری در آن دم به دم عوض می‌شود اما رود همچنان باقی می‌ماند.

جامعه نیز چیزی فراتر از افراد است. بنابراین اگر همة افراد یک جامعه مسلمان باشند، آن جامعه الزاماً جامعه‌ای اسلامی نیست. اسلامی بودن جامعه به اسلامیت روابط، ساختارها، نهادها، قوانین، فرهنگ، و مناسباتی است که میان افراد برقرار است.

### جامعه؛ بستر رشد و تربیت

جامعه بستر حضور آدمی است و رشد و کمال و بالندگی انسان بر اساس فطرت اجتماعی، در محیط جامعه رقم می‌خورد. این بستر ممکن است بستر همواری برای رشد و کمال باشد و ممکن است بستر ناهموار و زمینة نامناسبی باشد. مراد از مهندسی اجتماعی و جامعه‌سازیِ دینی پدید آوردن بستر مناسب برای تحقق توصیه­هایی است که خطاب به فرد فرد انسان‌ها صادر شده است.

جامعة اسلامی جامعه‌ای است كه دین‌داری در آن آسان باشد. دشواری و ناهمواری مسیر دین‌داری و بندگی، نشان‌دهندة ناسالم بودن شرایط اجتماعی و ساختارهای موجود است. در این شرایط نباید از دستورات دینی خرده گرفت؛ باید جامعه را متناسب با آن مطلوب‌ها بازسازی و ترمیم کرد.

جامعه‌سازی بر پایة دین یعنی ساختارهای جامعة انسانی را به گونه‌ای مهندسی کنیم که دین‌داری در آن سهل و روان باشد و انسان دین‌دار در آن برای بندگی خدا احساس تنگنا و خفگی نکند.[[1]](#footnote-1)

ریشة روان‌شناختیِ این موضوع چنین است: نوع انسان‌ها آستانة تحمّلی دارند؛ یعنی تا حدی می‌توانند زحمت و سختی را تحمل کنند؛ اما اگر دشواری یک کار از اندازه‌ای بگذرد تودة مردم از آن می‌گریزند و کمتر حاضرند با تنگنا و فشار آن درگیر شوند؛ گویا ارادة انسانی به آن تعلق نمی‌گیرد و مردم عادی از انجام آن ناتوان می‌گردند. در این شرایط گرچه به لحاظ عقلی و با محاسبات دقیق ریاضی، این کار، خارج از توان انسان نیست؛ ولی انجام آن بسته به یک ارادة پولادین است و نوع مردم این ارادة پولادین را ندارند.[[2]](#footnote-2)

**توضیحات بیشتر**:

برای توجه بیشتر به اهمیت جامعه‌سازی و ایجاد بستر مناسب در تربیت انسان، گروهی را در نظر بگیریم که در شبستان یک مسجد فوتبال بازی می‌کنند. این گروه، دائم با موانعی روبرو هستند و برای رسیدن به مقصود خود احساس تنگنا و دشواری می‌کنند. این دشواری ناشی از احتمال شکستن شیشه، فروریختن لامپ، اعتراض نمازگزاران، کوچک بودن فضا و... است. اکنون فرض کنیم جماعتی در زمین فوتبال نماز می‌خوانند. این جماعت نیز دائم احساس تنگنا می‌کنند. پرتاب توپ، احتمال آسیب، سوت داور، سروصدای تماشاچی‌ها، و... به افراد اجازه نمی­دهد که بی‌زحمت یعنی با سهولت و آرامش در زمین چمن نماز بخوانند.

آری؛ مسجد برای فوتبال و زمین فوتبال برای نماز خواندن بستر مناسب و عرصة همواری نیست. محیط جامعه نیز نسبت به دین‌داری و عبودیت خدا همین گونه است.

مثالی دیگر:

اگر رسانه‌های جمعی لابه‌لای برنامه‌های جذاب کودکان، انواع خوراکی‌های ناسالم را به رنگ‌ها و شکل‌ها و اندازه‌ها و طعم‌های مختلف تبلیغ کند، ضمناً این کالاها به وفور تولید شود، در هر فروشگاه بزرگ یا کوچکی نیز انواع آن، در قفسه‌های متعدد عرضه شود، قیمت فروش آن نیز یک چندم بهای خوراکی‌های سالم باشد، توصیه کودکان به پرهیز از چنین خوراکی‌هایی چندان اثر ندارد؛ زیرا عمل کردن به این توصیه و پرهیز از تناول آن در شرایطی که در و دیوار جامعه به آن دعوت می‌کند و اشتیاق و تقاضا را دامن می‌زند، نیازمند ارادة پولادین است و کودکان ما ـ جز به صورت استثنایی ـ ارادة پولادین ندارند.

التزام به توصیه‌های دینی، در جامعه‌ای که دینی نیست نیاز به عزم و ارادة آهنین دارد و برای تودة مردم امکان‌پذیر نیست. بنابراین متولیان دین علاوه بر القای توصیه‌های فردی لازم است ساختارهای اجتماعی را به گونه‌ای تغییر دهند و فرهنگ و قانون و نهادی پدید آورند که در آن بندگی خدا بند به تصادف یا بند به ارادة آهنین و استثنایی نباشد.

دین الهی نیز یک نسخة خشک و یک داروی تلخ نیست، پروردگار مهربان جداً خواسته است که دستورات دینی ـ به عنوان ضامن سعادت ـ اجرا شود، بنابراین علاوه بر توصیه و نصیحت بستر مناسب اجرای آن را فراهم می‌کند. بدین منظور پیشوایان را فرمان داده تا جامعة دینی پدید آورند و نظام روابط انسان را چنان مدیریت کنند که مسیر حرکت به سوی خدا هموار گردد. امام راحل; می‌فرمودند:

«حكومت در نظر مجتهد واقعى فلسفة عملى تمامى فقه در تمامى زواياى زندگى بشريت است، حكومت نشان دهندة جنبة عملى فقه در برخورد با تمامى معضلات اجتماعى و سياسى و نظامى و فرهنگى است، فقه، تئورى واقعى و كامل اداره انسان از گهواره تا گور است.[[3]](#footnote-3) »

یعنی فقه یک نسخة تئوریک است که اگر قرار باشد عملی شود باید به وسیلة حکومت اسلامی تسهیل گردد. وظیفة حکومت اسلامی این است که اجرای دستورات سعادت‌بخش دین را از بستگی به اراده‌های پولادین خارج کند و بندگی خدا را آسان گرداند.

«پیامبر از چه راهی برای ساختن انسان استفاده می‌کند؟ آیا مدرسه و صومعه درست می‌كند یا مكتب فلسفی پدید می‌آورد؟ نه؛ پیغمبر برای ساختن انسان، كارخانة انسان‌سازی درست می‌كند. یعنی ترجیح می‌دهد كه دیرتر موفق شود؛ اما آنچه می‌سازد، یك انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ كارخانة انسان‌سازی باشد كه به طور خودكار، انسان كاملِ پیغمبرپسند تحویل دهد... كارخانه انسان‌سازی چیست؟ كارخانة انسان سازی، جامعه و نظام اسلامی است... برای ساختن انسان، باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی كه بتواند او را در خود بپروراند، ایجاد كرد. انبیا می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها رادرست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است...

البته روشن است، زحمت و خون دلی كه برای ساختن محیط متناسب، بایستی متحمل شد، به مراتب بیش از زحمتی است كه برای درست كردن یكی یكی آدم‌ها باید صرف شود...، اما فایده‌اش بسیار بیشتر است. ...

خلاصة مطلب این است: انبیا: دو هدف دارند، دو هدف مهم؛ یك هدف اساسی، ساختن انسان، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان به نیكی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها؛ خلاصه انسان را انسان كردن؛ این هدف بالاست؛ اما هدف دیگری كه در نیمه راه این هدف قرار دارد، این است؛ تشكیل جامعة توحیدی، تشكیل نظام الهی، تشكیل حكومت خدا، تشكیل تشكیلاتی كه با قوانین و مقررات الهی اداره بشود، این هدف همة انبیاست.[[4]](#footnote-4)»

برای آنکه نقش ساختارها و نظام روابط را در تربیت انسان بهتر درک کنیم به پاره‌ای مثال‌های جزئی در زندگی فردی اشاره می‌کنیم.

فراوانی ابزارهای سرگرمی و عوامل تشتت خاطر باعث شده که حفظ چند دقیقه حضور قلب در نماز برای ما بسیار دشوار باشد. ما نیز نوعاً این دشواری را تحمل نمی‌کنیم و از حضور قلب در نماز طفره می‌رویم؛ اما در همین حال، حفظ تمرکز و حضور قلب برای مشاهدة یک فیلم دوساعته در محیط سینما برای ما بسیار آسان بلکه ضروری است! طراحی ساختار سینما و نظام روابط در آن، این کار دشوار را آسان کرده است. پرداخت پول بلیت، محیط تاریک، حضور جمع همراه، پردة بسیار بزرگ، فرهنگ سکوت و توجه، جذابیت‌های هنری، تبلیغات جانبی و ... عوامل پشتیبان این موضوع است. مشاهدة همین فیلم سینمایی در محیط منزل این اندازه تمرکز و حضور را همراه ندارد؛ زیرا در محیط منزل آن ساختار دیده نمی‌شود.

ما انسان‌ها اگر تأمین یک نیاز یا رسیدن به یک هدف را جدی تلقی کنیم شرایط دست‌یابی، محیط مساعد و ساختارهای متناسب با آن را نیز پدید می‌آوریم:

نیاز به غذا خوردن به عنوان یک نیاز جدی و تخلف‌ناپذیر باعث شده که در همة منازل، آشپزخانه، کابینت، یخچال، اجاق گاز، انواع ظروف و لوازم آشپزی قرار داده شود و ساختار گسترده‌ای درون منازل برای تولید، توزیع و نگاه‌داری غذا پدید آید. این همه تجهیزات و تأسیسات، نشانة اهتمام ما به این نیاز و ضامن تأمین آن است.

کسی که قصد دارد در یک رقابت سنگین علمی مانند کنکور شرکت کند، اگر در این هدف جدی باشد، آرایش فعالیت‌های خود را به تناسب آن تغییر می‌دهد؛ برای آنکه فکرش پراکنده نباشد، دغدغه‌های مزاحم را دور می‌کند، از خواندن روزنامه و رمان پرهیز می‌کند، برنامه غذایی خود را کنترل می‌کند، شب‌ها غذای چرب و سنگین نمی‌خورد، محیط ساکتی برای مطالعه انتخاب می‌کند، روابط خود را محدود می‌سازد، میهمانی نمی‌رود، میهمان نمی‌پذیرد و تلفن همراه خود را در ساعات فراوانی خاموش می‌کند.

دست‌کاری در محیط، ساختارها و شرایط، التزام به عمل را برای ما ساده و روان می‌کند و تأمین و تضمینی برای تحقق آن هدف پدید می‌آورد.

اکنون فرض کنید می‌خواهیم به دستوراتی مانند سحرخیزی، محاسبة نفس، خلوت و مناجات با خدا، حضور قلب در نماز، توکل بر خدا و ... ملتزم باشیم. آیا ساختارهای زندگی ما با التزام به این اعمال شایسته، همراهی و سازگاری دارد یا اینکه عمل به این توصیه‌ها، وابسته به نوعی تصادف یا وابسته به ارادة پولادین است؟

جامعه‌ای که از یک سو در آن به این فضایل توصیه و تأکید می‌شود و از سوی دیگر ساختارهای فرهنگی و اجتماعی برای آن، مانعیت ایجاد می‌کند جامعة درونْ‌متناقض و ناسالمی است.

### علوم انسانی اسلامی علم تحقق دین در سطح جامعه و نرم افزار اداره ی دینی جامعه است.

تفاوت قبل و بعد انقلاب این است که قبل از انقلاب ما یک سری توصیه¬های دینی را به مردم بیان می¬کردیم و چون اصلاح جامعه، مهندسی اجتماعی و تحول ساختارها در اختیار ما نبود مردم باید به هر جان کندنی بود به اراده پولادین خودشان در شرایط کاملا نامساعد بدان ملتزم می‌شدند. دین‌داری سخت بود. بعد از انقلاب ما متولی این هستیم که مقداری در اداره جامعه دست کاری کنیم یعنی کاری کنیم که بستر همواری برای دین‌داری¬کردن و عبودیت فراهم شود تا دیگر دین‌داری و عبودیت به اراده پولادین بسته نباشد و توصیه¬های دینی صرفا متناسب با افراد خاص و نادر نشود.

ما سه دسته علوم در حوزه دین‌داریم: یک دسته از علوم ما را به آستانه دین می‌رسانند، مثل فلسفه و معرفت‌شناسی که منطق حاکم بر آنان منطق صوری است. وارد دین که شدیم نیاز به شناخت دین‌داریم یک دسته از علوم معارف دینی را به ما می‌شناسانند؛ فقه، اخلاق، کلام نقلی، تفسیر و... معارف دینی را به ما می­شناسانند. منطق این علوم منطق تفهمی و اصول فقهی است. بعد از اینکه دین را شناختیم یک دسته علوم دیگری احتیاج داریم که با آنها دین را در جامعه جاری کنیم و در مسیر تحقق دین از آنها کمک بگیریم. منطق این علوم منطق برنامه‌ریزی است. پس اثبات دین، فهم دین و تحقق دین سه مرحله است که نیاز به سه نوع دانش دارد. علومی که به اثبات دین کمک می‌کنند، علومی که به فهم دین کمک می­کنند و علومی که به تحقق و جاری شدن دین کمک می­کند، این علوم سوم علوم انسانی هستند.

تحقق دین نیز دو بخش دارد یک موقع دین را محقق می­کنید در سطح جان آحاد انسان‌ها، یعنی یک آدم دین‌دارِ تراز دین پدید می­آورید؛ این کار را «تربیت دینی» می‌نامند. یک موقع دین را می‌خواهید جاری کنید در سطح کلان جامعه، یعنی یک جامعه دین‌دار و ترازِ دین پدید آورید. جامعه دین‌دار غیر از جامعه‌ای است که آدم‌هایش دین‌دارند! نهادها، ساختارها، شبکه مناسبات، الگوی روابط، شخصیت‌های حقوقی، نظامات، قوانین و الگوها و... همه باید عوض شده باشد. این را مهندسی اجتماعی یا تمدن‌سازی اسلامی نامیده‌اند. همه اینها وظایف حوزه‌های علمیه است.

منطق این علوم، منطق تحول و برنامه‌ریزی است و متدولوژی آن حرکت گام به گام از عینیت موجود به سمت آرمان مطلوب و از دامنة واقعیت به قلة مطلوبیت.

این علوم از حرکت، صیرورت، تغییر و تصرف سخن می‌گویند؛‌ یعنی تحول بخشیدن و ساختن فرد یا جامعة انسانی از صورتی که هست به آنچه که باید.

تولید علوم انسانی تولید علومی است که به درد اداره و مهندسی جامعه می¬خورد و الا فقه و اخلاق و کلام و فلسفه ما در روزگار قبل از انقلاب به درد افراد دین‌دار می¬خورد و تکلیف آنها را روشن می‌کرد. ولی وقتی ابعادش گسترش یافت و به سطوح اجتماعی کشیده شد آن وقت نیاز به یک نرم‌افزار اداره جامعه داریم، نرم‌افزار اداره جامعه در امور مالی و اقتصادی می‌شود علم اقتصاد، نرم‌افزار اداره جامعه در امور سیاسی می‌شود علوم سیاسی؛ و همینطور. پس در واقع علوم انسانی علومی هستند که مربوط می‌شوند به حوزه برنامه‌ریزی اجتماعی.

طلبه باید باقیمانده عمر خود را وقف اسلام و تشیع کند که متعین شده است در حکومت اسلامی. یعنی اجرایی کردن دستورات دین در ظرف جامعه امروز. امروزه مشکل ما فهم تفسیر آیات نیست بلکه مسئله ما تحقق بخشیدن این دستورات در جامعه است. می دانیم که دین برای جامعه طرح دارد و باید برویم به سمت فقه امتثال. در اینجا بحث علوم انسانی پیش آمد زیرا این علم، علم گرداندن و اداره جامعه است. بنابراین بحث اصلی ما این است که دین را در سطح کلان جامعه (نه فقط در سطح جان یک انسان) تحقق بخشیم. به این کار جامعه سازی گفته می شود. باید تمدن اسلامی را پدید آوریم.

### تولید علوم انسانی اسلامی در صدر وظایف روحانیت است و یکی دیگر از مأموریتهای روحانیت تربیت اسلامی آحاد افراد جامعه است

پرداختن به علوم انسانی ضرورت مهم عصر ماست؛ بعد از اینکه حضرت امام این ادعای بزرگ را مطرح کردند که اسلام اداره اموری فردی و اجتماعی انسان را از گهواره تا گور برعهده می‌گیرد و فرمودند الگوی دیگری برای اداره جوامع بشری ـ کاملاً برآمده از منابع دین ـ وجود دارد که نه با الگوی غربی و نه با الگوی شرقی تطابق ندارد، بعد از آن از ما انتظار می­رود که این الگو را عرضه کنیم و چشم دنیا هم به ماست که این الگو را از منابع دین استخراج کنیم و به بشریت تشنه که از آن دو الگوی غربی و شرقی خسته شده عرضه کنیم. این کار هم جز از حوزه علمیه برنمی­آید، چون مستقیماً باید از منابع دین و متون دینی استخراج شود و طبیعتاً حوزویان باید به این کار اقدام کنند. لذا این کار در صدر کارهای روحانیت در عصر ماست.

اینجا این سؤال مهم پیش می آید که اگر تک تک آدمها را بسازیم جامعه هم ساخته خواهد شد و چه لزومی دارد جامعه سازی کنیم؟ چه فرقی دارند؟ جامعه چه چیزی اضافه بر افراد دارد؟

جامعه، افراد هستند به علاوه نظام مناسبات. نظام مناسبات مانند قوانین و فرهنگ و ... . بنابراین علاوه بر اینکه آدمها باید اصلاح شوند باید نظام مناسبات هم اصلاح شود.

پس در کل ما دو کار داریم: تربیت آدمهای مسلمان؛ مهندسی ساختارهای اجتماعی. (اینها دور ندارند زیرا مانند حرکت مورچه روی فنر است. با پدید آوردن انسان دینیِ مرتبة یک، می‌توان کمی جامعه را اصلاح کرد؛ با این جامعه می‌توان انسان دینیِ مرتبة دو را پدید آورد. انسان دینیِ مرتبة دو، جامعه را در حد بیشتری اصلاح می‌کند و آن جامعه، انسان دینی سه را پدید می‌آورد و...؛ نظیر متحرکی که بر روی یک فنر حرکت می‌کند. این متحرک یک حرکت دوری دارد؛ ولی در هر دور به نقطة پیشین بازنمی‌گردد بلکه در یک سطح بالاتر به محاذات آن قرار می‌گیرد.)

# ب- بررسی وضعیت موجود

### الگوهای تولید علم اسلامی در حوزه

- به نظر شما وضعیت امروز حوزه چیست؟ چه فاصله ای با آرمانهای خود دارد؟ بیشترین نارسایی های حوزه را درچه نقطه یا نقاطی میدانید؟

از دهه پنجاه حرکت‌هایی برای تولید علوم انسانی اسلامی و نظام تفکر دینی بر اساس رویکرد اجتماعی انجام گرفت و اندیشمندان اسلامی تلاش کردند سخن دین را در اداره جامعه کشف و استخراج کنند. از آن تاریخ تاکنون سه مدل حرکت برای این منظور شکل گرفته است:

**1- حرکت از مبدأ علوم غربی به سمت علوم انسانی اسلامی:** بر اساس این رویکرد کوتاه‌ترین و مؤثرترین روش برای تولید علوم انسانی اسلامی این است که حرکت خود را از همین علوم انسانی غربی آغاز کنیم. یعنی ما باید علوم انسانی غربی را مطالعه کنیم و بعد همین علوم را پالایش و اسلامی‌سازی کنیم.

این حرکت دو تقریر دارد. یکی اینکه با این علوم آشنا می‌شویم و محتوای آن را با دین می سنجیم. هر جا دیدیم که مخالفت و منافات دارد آن را کنار می گذاریم و هرجا منافات و مخالفتی نداشت می‌پذیریم.

تقریر دوم اینکه اسلامی‌سازی یعنی اینکه در آشنایی با این علوم موضوعات آنها و دغدغه‌های آنها را دریافت کنیم ولی پاسخ‌ها و احکام آنها را در بوته‌ای از امکان قرار دهیم. در مرحلة بعد از منابع دینی پاسخ این دغدغه‌ها و احکام این موضوعات را به‌دست آوریم. با پرسشهایی که از مطالعة علوم انسانی غربی به دست می‌آوریم، چشم خود را مسلح کنیم تا منابع دینی خودمان را بهتر درک کنیم. گویا اگر بدون این دغدغه‌ها و آشنایی ها به سراغ قرآن و حدیث برویم قدرت استنطاق آن را نداریم و مطالب آن برای ما به خوبی جلوه نمی‌کند. پس این علوم را می‌خوانیم

این حرکت در ابتدای انقلاب توسط **«دفتر همکاری حوزه و دانشگاه»** زیر نظر اساتید حوزه و دانشگاه از جمله حضرت آیت الله مصباح آغاز شد. ایشان می فرمودند این کار را با مشاوره با مرحوم شهید مطهری و شهید بهشتی طراحی و اجرا کردند. دفتر همکاری بعدها به **«پژوهشگاه حوزه و دانشگاه»** تبدیل شد و خود استاد مصباح هم **«مؤسسه امام خمینی»** را بر اساس همین ایده و به دنبال همین غایت پدید آوردند. **«دانشگاه امام صادق (ع)»** در تهران نیز زیر نظر آیت الله مهدوی کنی همین هدف را دنبال می‌کرد. **«دانشگاه مفید»** و **«دانشگاه باقر العلوم (ع)»** هم مراکز اقماری حوزه با همین رویکرد هستند که گویا حرکت‌شان ضعیف‌تر است.

در این جریان تولیدات علمی فراوانی پدید آمد. منتهی نکته­ای برایشان در ضمن راه کشف شد. هنگامی‌که به‌سمت پدید آوردن علوم انسانی اسلامی حرکت می‌کردند، بین راه برایشان تنبهی حاصل شد و آن این بود که ادعای پدید آوردن علوم انسانی اسلامی ادعای بسیار بزرگی است و احتیاج به سازمان نفرات و زمان زیادی دارد. واحد تولید علم قرن است؛ نه یک سال و دو سال! علوم انسانی نظیر یک پازل 500 قطعه بزرگ است که باید آرام آرام قطعاتش را تولید کرد. بعد به خودمان فرصت بدهیم که این قطعات را کنار هم بنشانیم و بعد از آن از دور نگاهش کنیم، آن قطعات هنوز تولید نشده و با یک سال و دو سال هم تولید نمی‌شود! برای اینکه هر یک قطعه از آن تولید شود یک آدم باید بیاید عمر خودش را وقف کند. مثل این است که اگر می‌خواهیم اینجا یک برج پنجاه طبقه بسازیم نمی‌شود بگوییم آخر هفته تحویل می‌دهیم! این کودکانه است. قرص، کپسول، معجون، افسون و کیمیایی نداریم که یک‌باره و به نحو دفعی علم اسلامی را تولید کنیم. شتابزدگی کودکانه را باید کنار گذارد.

این دوستان بعد از مدتی متوجه عظمت کار شدند و ادعای خود را واقع‌بینانه تر و متواضعانه‌تر کردند. گفتند با نگرش به منابع اسلامی. یعنی به جای این که بگویند روانشناسی اسلامی گفتند روانشناسی با نگرش به منابع اسلامی. این ادعایی متناسب با عمر و سابقه و دارایی آنها بود و به اندازه توان و منابع انسانی و پیشینه علمی‌شان که به نظر می‌رسد خیلی واقع‌بینانه و درست است.

موسسه امام خمینی یک مرکز تولید انبوه نیروها و منابع انسانی برای علوم انسانی است و در حد خودش خدمت بزرگی است. دانشگاه امام صادق ع هم همینطور نیروپروری برای این موضوع می‌کند و این دغدغه را دارد ایجاد می‌کند. محصولات پژوهشی هم داشته‌اند که آرام آرام منتشر کرده‌اند. هم انتشارات موسسه امام خمینی(ره) و هم انتشارات دانشگاه امام صادق(ع) چیزهایی پدید آورده‌اند، در این چیزهای پدیده آمده قطعات آن پازل 500 قطعه ملاحظه می‌شود. اینها قطعات کوچکی است که باید به رسمیت شناخته شود و در مدیریت علم باید از آنها سر جایش استفاده کنیم.

**2- حرکت از علوم حوزوی به سمت علوم انسانی اسلامی:** یک راه دیگر را که گروه دیگری پی‌گیری کردند که البته به اندازه حرکت اول عِده و عُده نداشت این بود که مبدا حرکت را نه علوم غربی بلکه علوم اسلامی قرار دادند. این گروه معتقد بودند برای رسیدن به علوم انسانی اسلامی باید تراث علمی کهن خود را غنی‌سازی و کارآمد کنیم. مثلا روی تراث فقهی و یا اخلاقی خود کار کنیم و آن را آنقدر غنی کنیم تا روانشناسی اسلامی و حقوق اسلامی از آن استخراج شود. برای این منظور ما سه مرحله را باید طی کنیم: اول: **بازشناسی**: یعنی محتوای تولید شده در فرهنگ اسلامی را به خوبی بفهمیم و بشناسیم. دوم: **بازنگری**: یعنی تلاش کنیم با نگاه انتقادی کاستی‌ها و کژی‌های آن را کشف کنیم. سوم: **بازسازی**: یعنی تلاش کنیم کاستی‌ها را تکمیل و کژی‌ها را اصلاح کنیم. این رویکرد رویکرد معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات بود که اکنون تبدیل به **«پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی»** شده است.

اینها نظرشان این بود که اگر ما اخلاق را کارآمد کنیم به سمت روانشناسی خواهد رفت، فقه را اگر کارآمدسازی کنیم به سمت حقوق خواهد رفت، یا اقتصاد اسلامی را از غنی‌سازی فقه استخراج می‌کنیم. برای غنی‌سازی حتما باید به نیازها و مباحث جدید نظر کنیم و رویکردهایمان را اصلاح کنیم، مثلاً فقه حکومتی و فقه اجتماعی را استخراج کنیم اصول فقه حکومتی را در بیاوریم یا بحث مقاصد الشریعه را، قاعده عدالت را،

البته برای برخی از علوم اسلامی، مادری در علوم رسمی حوزه نیست؛ مثلا جامعه‌شناسی؛ کدام علم را غنی‌سازی کنیم که جامعه‌شناسی اسلامی از درون آن بیرون بیاید؟ به همین جهت یک سری واحدهای جدید پدید آمده است. الان یک پژوهشکده علوم اجتماعی در پژوهشگاه دفتر تبلیغات پدید آمده برای بحثهای جامعه شناختی.

**3- حرکت از مبانی و بنیادها:** حرکت سوم این بود که می‌گفتند نه علوم غربی مبدأ خوبی برای آغاز پروژه اسلامی سازی علوم است و نه تراث علمی خود ما. با وصله کاری این حرکت به نتیجه نمی‌رسد. نه با وصله و رفوی علوم اسلامی خودمان و نه به وصله و رفوی علوم اسلامی غربی نمی‌توان علوم انسانی اسلامی تولید کرد. باید حرکت خود را از اساس علوم اسلامی آغاز کنیم. از منطق و فلسفه و ماهیت علم. اشکال مهم علوم اسلامی ما این است اساسا ناظر به پدیده‌های اجتماعی نیست؛ و اجتماع را نمی‌شناسد؛ فردی است. اشکال علوم غربی هم این است که بر ذهنیت ما شکل می‌دهد و نوع تفکر ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. امتداد پارادایم علمی موجود علم اسلامی نمی‌شود. **«فرهنگستان علوم اسلامی»** زیر نظر مرحوم سید منیرالدین حسینی اینگونه آغاز کردند.

**4- مرکز جامع ولی امر** کار جدیدی شروع کردند. یعنی خوبیهای استفاده از علوم غربی را قبول کردند اما گفتند که طلبه نباید دست خالی به سراغ این موارد برود. (البته موسسه امام ره هم تدابیری برای این دغدغه داشتند ولی به خوبی انجام نشد). اینها گفتند که اول باید طلبه ای پدید آوریم که ملا و درس خوانده باشد و سپس وارد این علوم انسانی شوند. در دوره اول کار را بسیار سخت گرفتند. یک دوره 5 ساله درس خارج تعریف کردند که فقه و اصول بود و 5 سال دیگر تعریف شد برای بحثهای تخصصی. البته یکی از نقصهای این موسسه این است که از مسائل عقلی دور هستند. نکته دیگر این است که تجربه کافی ندارند. یعنی حدود 8 سال است که کارشان را شروع کرده اند.

# ج- راهبردهای تغییر

### دو راهبردِ رسیدن به علوم انسانی اسلامی: 1-تولید این علوم بدون توجه به غرب 2-تولید این علوم با توجه به سابقه ی علمی غرب؛ که دیدگاه دوم معقول تر است

- با توجه به وضع موجود نظام و جامعه و با توجه به هویت و مأموریتی که برای حوزه تصور میکنید، راهبردِ کلانِ انتقال از وضع موجود به وضع ایده آل را چه چیزی میدانید؟ چه ایده ای برای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب دارید؟

چند جور می­توانیم فرض کنیم این علوم تولید شود: یکی اینکه اصلاً کاری به تجربه غرب و این همه فرآوردهای علمی که آنجا تولید شده نداشته باشیم و خودمان بیاییم این راه را از صفر شروع کنیم و پیش برویم این یک پیشنهاد. پیشنهاد دیگر این است که کاری را که آنها انجام داده‌اند ببینیم و از آن الگو بگیریم و از تجربه آنها استفاده کنیم (چه در سطح کلان و چه به صورت فردی و شخصی).

راه اول یعنی اینکه ما اساساً کاری به تجربه دیگران نداشته باشیم و خودمان بخواهیم از صفر شروع کنیم این معقول نیست، به هرحال آنها زحمت‌هایی کشیده­اند و دست کم سوالاتی پدید آورده­اند که توجه کردن به این سوالات چشم‌های ما را در استنباط معارف دینی مجهز می‌کند یعنی قدرت استنطاق ما از منابع دینی (به تعبیر امیرالمؤمنین7) بیشتر می‌شود. اگر ما آن سوال‌ها را نشنیده باشیم و آن موضوعات برای ما طرح نشده باشد وقتی وارد منابع دینی و آیات و روایات می‌شویم خیلی از مطالب از پیش چشم ما سر می­خورد و برای ما جلوه نمی­کند. اما وقتی که ما این مباحث برایمان طرح شده باشد، قلاب‌های ذهن ما به منابع دینی گیر می‌کند و بهتر می‌تواند اصطیاد بکند. بنابراین اینکه اساساً به تراث غربی و این علوم کاری نداشته باشیم طرح مناسبی نیست.

- آیا نمی­شود راهی رفت که این خطرات را نداشته باشد؟ چون بزرگترین کمکی که خواندن آثار غربی این است كه دغدغه­ها و سوالاتی که برای ما ایجاد كند تا بتوانیم منابع را بهتر به استنطاق بکشانیم، اگر بتوانیم آن سوالات را به نحو دیگری احصاء کنیم كه نیاز به خواندن این آثار نباشد شاید ما را از این آسیب‌ها مصون دارد؟ مثلا با مطالعه مشکلات جامعه خودمان این سوالات را به‌دست آوریم؟

در شرایط کنونی که علوم انسانی غربی خیلی پیشرفت کرده و نهادسازی کرده ما اگر بخواهیم قدرت رقابت داشته باشیم اینطوری نمی توانیم حرکت کنیم و تنها راه استفاده از تجربه ی موجود است.

در سطوح اولیه شاید این درست باشد که سوال را مطرح کنیم و بلافاصله پاسخش را از دین استخراج کنیم ولی وقتی ما با جامعه امروز مرتبط شدیم که مسائل خیلی پیچیده شده است نمی‌شود. فرض کنید اقتصاد یا مدیریت امروز را به این سادگی نمی‌توانید بگویید ما سوالاتش را درمی آوریم و با استفاده از منابع دین جواب می­دهیم. لااقل سی سال از این تجربه گذشته و ناکام بوده است.

# د- تربیت تیپ تخصصی

- تیپ تخصصی ای که میتوانند این بار را بردارند و این مسیرِ راهبردیِ ترسیم شده را بپیمایند چه ویژگی هایی باید داشته باشند؟

عناوینِ کلیِ مورد نظر در مورد ویژگی های تیپ تخصصی مطلوب در قسمت زیر آمده اند. لطفا ذیل این عناوین به سوالات ما پاسخ بدهید.

## 1. ویژگی های علمی و فکری لازم:

در این قسمت از شما میخواهیم توضیح بدهید که از نظر شما، مجتهدینی که باید تربیت شوند شیوه ی استنباطشان چگونه باید باشد؟

**سوال کلی اول: روش و مسیر اجتهاد دینی برای مواجهه با نیازها، سوال ها و حل مسائل جامعه و نظام چیست؟**

* 1. فرق «فقه مطلوب»ی که قابلیت نظام سازی دارد با «فقه موجود»، دقیقاً در چه چیزی است؟ آیا تنها موضوعات و مسائل آن تغییر کرده است یا روش فقاهت نیز در این فقه، متفاوت است؟ اگر روش فقاهت را متفاوت می دانید مؤلفه هایی که باید در روش موجود اصلاح یا تکمیل شود را بفرمایید؟ اجتهادی که در این فقه لازم است در چه حدی است؟ (به عبارت دیگر آیا با توجه به تخصصی شدن مباحث، «اجتهاد متجزی» کافی است یا باید «اجتهاد مطلق» کسب نمود؟ یا اصلاً جنس دیگری از اجتهاد را می طلبد مثلاً اجتهاد کلان یا اجتهاد استراتژیک یا ...؟)
  2. در تولید علم باید به شیوه «تدوین» عمل کنیم یا «کشف»؟ یعنی ابتدا باید مبانی و نظامات را در آوریم و سپس مسئله ها را بر اساس این مبانی حل کنیم (تدوین) یا ابتدا پاسخ مسائل مختلف را از منابع اسلامی پیدا کرده و سپس با بررسی این پاسخها، نظامات را کشف نماییم (کشف)؟ به عبارتی: باید نگاه «مسئله محور» داشته باشیم یا نگاه «نقشه محور» و «نظام محور»؟ (قول آیه الله مصباح: مهمترين امر لازم براي تدوين فقه نظام حكومتي، تدوين طرح كلان و كلي آن است، در اين طرح بايد نقطه آرماني، وضع موجود، و لوازم و نيازهاي حرکت از وضع موجود به نقطه آرماني مشخص، و خطوط اصلي و بخش‌هاي مختلفي كه بايد در آنها كار شود ترسيم شود، و از افرادي كه كاملا مورد اعتماد هستند استفاده شود، تا خداي نكرده به همان سرنوشت سابق دچار نشويم.)
  3. از نظر شما نسبت «فقه حکومتی» با «تولید علم انسانی اسلامی» چیست؟ (آیا دو اصطلاح «فقه حکومتی» و «تولید علوم انسانی اسلامی»، تعابیر مختلف از یک مسیر هستند و خروجی هر دو از «جنس» علوم انسانی اسلامی است یا اشاره به دو مسیر متفاوت دارند که بین آنها اولویت رتبی یا زمانی برقرار است؟) اگر متفاوتند معنای هر یک را تبیین کنید و بفرمایید که وظیفه حوزه، کدام است؟
  4. برای دچار نشدن به مشکلِ عرفی کردن دین و عرفی فهمیدن دین که مشکلی است که در اثر ارتباط با عرف رخ میدهد، چه باید کرد؟
  5. نظر شما درباره مقولت شجاعت در فهم چیست؟ آیا برنامه ای برای ایجاد روحیه نوآوری و شجاعت در فهم برای طلاب دارید؟
  6. چگونگی کشف مسائل و موضوعات برای تولید علم؟ اساسا آیا موضوعات را از جامعه کشف می کنیم یا با بررسی علوم انسانی غربی یا بر اساس منابع دینی (قرآن و روایت) یا ...؟

**سوال کلی دوم: نسبت میان علوم مختلفی که باید تحصیل شود تا به چنین قوه اجتهادی نایل شویم و در نهایت تولید علم اسلامی نماییم چیست؟**

* 1. برای کسب توانایی تولید علم اسلامی، نیاز به چه علومی است؟ نسبت علومی مانند اصول، فقه، قواعد فقهی، قرآن و علوم قرآن، حدیث و علوم حدیث، کلام و فلسفه و عرفان، سیره و تاریخ، فلسفه علوم، معرفت شناسی، علوم انسانی غربی و ... به چه گونه باید باشد؟
  2. نسبت بین «فقه» با «فلسفه و عرفان» در طراحی نظامات اجتماعی را روشن کنید؟ هر یک چه کارکردی دارند و استفاده از هر یک چقدر ضرورت دارد؟ (اگر تغییری در آنها باید ایجاد شود بفرمایید)
  3. آیا همین اصول و فقه و ... کارساز است یا باید به سمت تحول در این موارد برویم؟
  4. تا چه اندازه نیاز به بازشناسی هدفمند قرآن و سنت، بازشناسی سیره نظری و عملی پیشوایان دینی و ائمه معصومین (علیهم السلام) وجود دارد؟
  5. اولویت و اولیت در این علوم به چه صورتی است؟ ابتدا علوم انسانی یا ابتدا فقه و اصول یا ابتدا قرآن و حدیث یا ابتدا فلسفه علوم یا ... ؟ (مثلاً قیل: فلسفه اسلامی می‌تواند در قلمرو مفروضاتِ نظریات علوم انسانی اظهار نظر کند. بنابراین سنگ بناها، مبانی، مفروضات، اصول موضوعه و... علوم انسانی می‌تواند بر اساس فلسفه اسلامی شکل و تداوم یابد). (قیل: مباحث فلسفی مورد نیاز: هستی شناسانه؛ انسان شناسانه و معرفت شناسانه. =» تعریف انسان اجتماعی؛)
  6. برای رهایی از آفاتی که خواندن علوم انسانی غربی دارد، چه راهکارهایی وجود دارد؟
  7. علوم انسانی در برنامه شما به چه صورت آموزش داده می شود؟
     1. از کی وارد برنامه می شود؟ (طلبه ابتدا فقه و اصول را مسلط می شود، سپس به خواندن علوم انسانی می پردازد یا مطالعه علوم انسانی همزمان با فقه و اصول ادامه می یابد یا قبل از خواندن علوم انسانی لازم است یک دوره عقاید اسلامی را کار کند یا ...)
     2. با چه مباحثی از این علوم و تا چه حد آشنا می شود؟ (با مبانی هر یک این علوم آشنا می شود و سپس در یکی به صورت تخصصی وارد جزئیات می شود یا با مهمترین نظریات در هر علم، (در کلیات و جزئیات با هم) آشنایی اجمالی پیدا می کند و سپس وارد دوره تخصصی می شود یا ...) یا به صورت کارگاهی برگزار می شود؟
  8. میزان جامعیت؛ در چه علومی (در علوم عقلی، تاریخ و سیره، قرآن و روایت و ...) و در چه سطحی (کم، متوسط، خوب، خیلی خوب، عالی)؟
  9. نوع تخصص (فقهی، اصولی، قرآن و روایت، علوم انسانی یا ...) و در چه سطحی؟

### منطق برنامه‌ریزی اجتماعی و تحول (منطق علوم انسانی اسلامی): توجه توأمان به مطلوبیت های دینی و واقعیتهای اجتماعی

این علوم را می‌توان «علم اقامة دین»، «علم اجرای دین»، «علم امتثال و عمل به دین»، «نرم‌افزار تحقق و توسعة دین» یا «علم تحول دینی» نامید. نیز می‌توان بدان جهت که موضوع آن انسان و تحول و توسعة انسانی است و از منابع اسلامی در تولید آن استفاده شده است آنها را «علوم انسانی اسلامی» نام نهاد.

منطق این علوم، منطق تحول و برنامه‌ریزی است و متدولوژی آن حرکت گام به گام از عینیت موجود به سمت آرمان مطلوب و از دامنة واقعیت به قلة مطلوبیت.[[5]](#footnote-5)

این علوم از حرکت، صیرورت، تغییر و تصرف سخن می‌گویند؛‌ یعنی تحول بخشیدن و ساختن فرد یا جامعة انسانی از صورتی که هست به آنچه که باید.

برای ساختن و تحول طبعاً باید شرایط موجود و الگوی مطلوب را در نظر گرفت. بنابراین این علوم از ضرب مطلوبیت‌های دینی در واقعیت‌های اجتماعی پدید می‌آیند و برای پدید آوردن آن مراجعه به آیات و روایات کافی نیست. گرچه به جهت بهره‌ای که از منابع دینی دارند فقاهت یعنی قدرت کارشناسی و استفادة روشمند از منابع دین و ورود تخصصی و عالمانه به آن لازم است. این فقاهت، از مقولة فقه اجتماعی، فقه امتثال و فقه نظام است.[[6]](#footnote-6)

در حکایت آمده طلبه‌ای برای تبلیغ به روستایی رفت. هنگام ظهر درون مسجد افرادی را دید که با کفش برای ادای نماز آمده‌اند. از آنان توضیح خواست؛‌ گفتند سال پیش از روحانیِ مبلغ مجوز این نماز را گرفته‌ایم. با او تماس گرفت. روحانی گفت: اینها سختیِ درآوردن کفش را بهانه می‌کردند و نماز نمی‌خواندند! من به آنها مجوز دادم و آنان را نمازخوان کردم. تو اگر هنر داری کفش را از پایشان درآور.

این یک نمونة سادة عرفی از منطق برنامه‌ریزی برای تحقق دین است. منطق برنامه‌ریزی نظر به واقعیت‌های موجود و مدیریت تحول از موجود به مطلوب است.

برنامه‌ریزی و مدیریت نیاز به مدارا و همراهی با محدودیت‌های موجود دارد. توجه کنیم که اختیار ما برای اصلاح و تربیت انسان‌ها و تحول جامعه محدود است. این اختیار محدود را باید با برنامه و حکیمانه به‌کار گرفت. اگر بی‌گدار به آب بزنیم همین اختیار محدود را نیز از دست خواهیم داد.

نمونة واقعی این حکایت را در نزول تدریجیِ احکام الهی می‌بینیم؛ مثلاً تحریم شراب و منع از ربا در یك برنامة تدریجیِ چند مرحله‏ای، از راه فرهنگ‏سازی و با ایجاد ظرفیت پذیرش در جامعه انجام گرفته است.[[7]](#footnote-7)

فقه موجود و نوع منابع رایج فقهی در نظام درسی حوزه، به هدف فهم و تبیین مطلوبیت‌های نهایی دین و غالباً فارغ از ملاحظات اجرایی (ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مقام عمل) تدوین شده است؛ یعنی در این منابع واجب و مستحب و مکروه و حرام بیان شده؛ اما اینکه چگونه می‌توان این احکام را در جان‌ها و جوامع انسانی تحقق بخشید نوعاً بیان نشده است. این ویژگی بدان جهت است که حوزه‌های علمیه تا پیش از انقلاب از صحنة مهندسی اجتماعی و اصلاح ساختاری کلان دور بودند و قدرت اجرای اجتماعی در اختیار آنان نبوده است.

**توضیح بیشتر**:

منطق تحول و برنامه‌ریزی اجتماعی یک منطق گام به گام است که در آن محدودیت‌ها و ضعف‌های مخاطب لحاظ می‌شود. در این منطق، قاعدة تحول انسان به عنوان موجود صاحب اراده و مختاری که نمی‌توان با جبر و قهر و الزام یا با اکسیر و افسون و معجزه او را شکل داد به رسمیت شناخته می‌شود.

گاهی مشاهده می‌کنیم ولی فقیه از اختیار گستردة خود برای اصلاح امور جامعه بهره نمی‌برد و کار جامعه را به تنهایی بر دوش نمی‌گیرد (نظیر عدم واکنش حضرت امام در مقابل انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری) این چگونگی به جهت فراهم آوردن امکان رشد تدریجی برای مردم و توجه به محدودیت‌های مخاطب و تأکید بر قاعدة تحول جامعه است. لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط[[8]](#footnote-8)

شیطان نیز با استفاده از همین روش گام به گام انسان را به سوی شقاوت مدیریت می‌کند: لاتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطان.[[9]](#footnote-9)

فرض کنیم کسی ـ نعوذ بالله ـ به معصیتی اعتیاد یافته است. در منطق تحول و تربیت نمی‌توان او را یک‌باره از آن معصیت نهی کرد؛ زیرا اعتیاد به معنای وابستگی و کاهش عزم و ارادة انسانی است. برای کسی که فاقد حد نصاب عزم و اراده است نهی از معصیت تکلیف بما لایطاق محسوب می‌شود؛ اما کاهش تدریجی دفعات ارتکاب حرام برای او امکان‌پذیر است. به همین جهت توصیه به کاهش ارتکاب، مجوز دادن به معصیت و حلال اعلام کردن حرام نیست؛ بلکه ملاحظة محدودیت‌های مخاطب و جلوگیری از معصیت به قدر توان است.

نمونه‌ای که ذکر شد در حوزة تربیت و ارتباط فردی است. ارتباط با ساختار کلان جامعه و فرهنگ عمومی نیز تابع چنین قاعده و فرمولی است. فرهنگ‌سازی و تغییر نظامات اجتماعی نیز نیاز به زمینه‌سازی و برنامه‌ریزی تدریجی دارد.

در منطق تحول و برنامه‌ریزی اجتماعی «اهداف و توصیه‌های دینی» در «ظرفیت‌ها و محدودیت‌های واقعی» ضرب می شود؛ یعنی برای پدید آوردن دستة سوم از علوم، باید علوم نوع دوم را در ظرفیت‌ها و محدودیت‌های انسانی، تاریخی، جغرافیایی، علمی، تکنولوژِیک و ... جاری کنیم.

«الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت» در سخن مقام معظم رهبری دام ظله العالی به این دو پایة منطق تحول (اسلامیت ـ ایرانیت) تأکید می‌ورزد. در این منطق نمی‌توان الگوی اسلامی عامی رقم زد که در همة زمان‌ها و مکان‌ها و برای همة مخاطبان به صورت واحد اجرا شود. الگوی تحول باید نظر به وضعیت موجود داشته باشد و مسیر حرکت را از همان نقطه آغاز نماید؛ عملیات تربیت برای یک کودک تیزهوش مطیع از نقطه‌ای آغاز می‌شود و برای یک کودک کندذهن سرکش از نقطة دیگر. حکومت پیامبر اکرم9 در شهر کوچکی مثل مدینه و با تاریخی سراسر جاهلیت و با مردمی دور از فرهنگ و تمدن و عقبة تاریخی از نقطه‌ای آغاز می‌شود و حکومت امیر مؤمنان7 پس از فتح ایران و مواجهه با نظام دیوان‌سالار حکومت ساسانیان از نقطه‌ای دیگر.

بنابراین گرچه احکام اولیة شرعی فارغ از واقعیت‌ها و محدودیت‌ها فهم و بیان می‌شود؛ اما هرگز نمی‌توان فارغ از واقعیت‌های عینی (قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها)، عملیات اجرا را طراحی کرد. دست کم در پاره‌ای از مطلوبیت‌های دینی، طریق اجرا موضوعیت ندارد و به صورت توقیفی بیان نشده است؛ بلکه نتیجه موضوعیت دارد و شیوة اجرا با استفاده از ظرفیت‌های عصری بر عهدة مکلف نهاده است.

### ما به دلیل عقب ماندگی تاریخی مان مجبوریم از علوم انسانی غرب شروع کنیم و نمی توانیم خودمان از ابتدا بنایی را بسازیم

- آیا نمی­شود راهی رفت که این خطرات را نداشته باشد؟ چون بزرگترین کمکی که خواندن آثار غربی این است كه دغدغه­ها و سوالاتی که برای ما ایجاد كند تا بتوانیم منابع را بهتر به استنطاق بکشانیم، اگر بتوانیم آن سوالات را به نحو دیگری احصاء کنیم كه نیاز به خواندن این آثار نباشد شاید ما را از این آسیب‌ها مصون دارد؟ مثلا با مطالعه مشکلات جامعه خودمان این سوالات را به‌دست آوریم؟

در شرایط کنونی که علوم انسانی غربی خیلی پیشرفت کرده و نهادسازی کرده ما اگر بخواهیم قدرت رقابت داشته باشیم اینطوری نمی توانیم حرکت کنیم و تنها راه استفاده از تجربه ی موجود است.

در سطوح اولیه شاید این درست باشد که سوال را مطرح کنیم و بلافاصله پاسخش را از دین استخراج کنیم ولی وقتی ما با جامعه امروز مرتبط شدیم که مسائل خیلی پیچیده شده است نمی‌شود. فرض کنید اقتصاد یا مدیریت امروز را به این سادگی نمی‌توانید بگویید ما سوالاتش را درمی آوریم و با استفاده از منابع دین جواب می­دهیم. لااقل سی سال از این تجربه گذشته و ناکام بوده است.

اینقدر آن طرف پیشرفته و تخصصی ورود کرده و اینقدر ساختارهای پیچیده پدید آورده که سوالاتی که در ابتدای راه برای ما مطرح می‌شود در مقابل آن عددی نیست! آنها مثلاً ده مرتبه بعدش را رفته‌اند و کار کرده‌اند و دیده‌اند. آن چیزی که شما عرضه می‌کنید باید قدرت رقابت داشته باشد با آن نظامی که آن طرف هست. آن طرف مثلا برج صدطبقه ساخته و شما می‌خواهید یک کلبه گلی عرضه کنید! این نمی‌تواند در مقابل آن قرار گیرد. ما یک تأخر تاریخی 300-400 ساله داریم آنها بعد از رنسانس از صفر شروع کردند و این دستگاه عظیم را ساخته‌اند و در جامعه پیاده کرده‌اند. اساساً ما تحت تأثیر فرهنگ غرب بزرگ شده‌ایم! همین من و شمای طلبه در اتمسفر غربی نفس کشیده و بار آمده­ایم. در این شرایط که آنها آمده­اند سنگرها پر کرده‌اند و برده‌اند حالا می‌خواهیم کاری انجام بدهیم. از صفر آغاز کردن راه معقولی نیست. باید منطق آنها را بشناسیم. فرض کنید اقتصاد اسلامی، اقتصاد بدون ربا است اگر الان می‌خواهیم اقتصاد بدون ربا را اجرا کنیم در شرایطی که آنها این همه نهاد اقتصادی عظیم مانند بانک، شرکت‌های مختلف، بورس و بیمه به‌وجود آورده‌اند، شما در این شرایط چطوری می‌خواهید به این سمت بروید؟ تا منطق آن‌ها را نفهمیده باشیم، به کلیات اکتفا کردن جواب نمی­دهد. دشواری قضیه اینجاست که آنها جلوتر از ما خیلی راه را رفته‌اند و خیلی چیز را عوض کرده‌اند. فرض کنید یک نفر نقشه‌ای داشته و خانه‌ای اینجا ساخته. حالا شما زمین بایر ندارید که از صفر شروع کنید و یک ساختمان بسازید. کلی مانع دارید که باید یک سری دیوارها را خراب کنید و دیوارهای جدید بگذارید و بتوانید این موانع را عبور کنید تا یک طرح جدیدی بوجود آید.

از باب نمونه درمورد بیمه یک نکته عرض می‌کنم، بیمه به حسب ظاهر یک نیاز اجتماعی را برآورده می‌کند. الان تقریباً همه احساس می‌کنند که باید پول بدهند و خود را بیمه کنند. چون بیمه تضمین آینده­شان می­شود. اما واقعیت این است که در فرهنگ اسلامی بیمه با برخی از غایات دینی ناسازگار است. توجه کنید که با بیمه برای خودمان به غیر خدا آرامش روانی ایجاد می­کنیم، در حالی که طرح دینی این است که بذکر الله تطمئن القلوب، ما چون بیمه تضمین داده خیالمان راحت است در حالی که در طرح دینی چون خدا وجود دارد باید خیالمان راحت باشد. حالا فرض کنید که گفتیم ما با بیمه کاری نداریم و خواستیم بیمه را برداریم در شرایط اجتماعی فعلی کلی مصیبت پدید می‌آید به خاطر اینکه دین طرح‌های دیگری (از مقوله تکافل اجتماعی) دارد که جایگزین بیمه می‌شود و ما آن طرح‌های دیگر را هنوز فعال نکرده‌ایم و این است که گیر می‌کنیم [لذا مجبوریم بیمه ی اسلامی شده درست کنیم]. بعد آنها تجربه‌ای دارند در پدید آوردن نهادی به نام بیمه، و آن تجربه ارزشمندی است که اگر ما خواستیم یک نهادی پدید بیاوریم که کار بیمه را انجام بدهد با آن غایات دینی، از این تجربه‌ها باید استفاده کنیم حالا این چطوری می‌شود دیگر من نمی‌دانم.

من خودم مستقیم از استاد مصباح شنیدم که می‌فرمودند ما با مشاوره با مرحوم شهید مطهری، به این طرح رسیدیم که در شرایط فعلی کوتاه‌ترین مسیر این است که از تجربه موجود استفاده کنیم و پیش برویم.

**توضیح بیشتر: نمونه ی موفق مباحثه و تعامل بین دو جریان علمی**

در زمینه مباحثه بین دو جریان، یک اتفاق جالب افتاده که باید به آن توجه کنیم. یک نمونه تعامل را که اتفاق افتاده عرض می‌کنم. ما یک دغدغه دیرپای حوزوی داشتیم که از منابع دینی خودمان مطابق نیازهای روز استفاده کنیم. یک دغدغه دیگر هم در آن طرف بوده که علوم انسانی غربی را سعی کنیم ترمیم و پالایش کنیم، اینها در یک حکایت جالب دست به دست همدیگر دادند.

سال‌ها پیش آقای دکتر گلزاری که استاد دانشگاه در رشته روانشناسی و انصافاً متدین و با دغدغه‌های دینی هستند می‌آیند دارالحدیث و از محققانش درخواست می‌کنند که به ایشان در اسلامی‌سازی علم روانشناسی کمک کنند و یک موضوع روانشناختی را (حیاء) از منابع دینی نیز بررسی کنند. آقای پسندیده از محققان دارالحدیث این دعوت را اجابت می‌کند و قرار یک گفتگو می‌گذارند. گفتگو بین یک محقق حدیث که با تراث دینی آشناست و در آن تخصص دارد و یک محقق روانشناس که استاد تمام دانشگاه در زمینه روانشناسی محسوب می‌شود. در این مباحثه آقای گلزاری اطلاعات روانشناختی خودش را در آن موضوع عرضه می‌کند و حاج آقای پسندیده هم اطلاعات دینی و حدیثی خودش را. گویا چند سال این مباحثه ادامه داشته که خوب است شما مستقیم از آقای پسندیده یا آقای دکتر گلزاری گزارشش را بگیرید. بعد از چند سال دو تا اثر پدید می‌آید. دکتر گلزاری تست سنجش حیا را تولید می‌کند و آقای پسندیده هم یک کتاب می‌نویسد با عنوان پژوهشی پیرامون فرهنگ حیا در اسلام.

این دوستان می‌گفتند این مباحثه برای ما خیلی ارزشمند بود، آقای پسندیده می‌گفت موقعی که سوال‌های دقیق و جزئی از جانب دکتر گلزاری مطرح می‌شد من به جزئیات روایات پی می‌بردم و با توجه بیشتری می‌توانستم از روایات استفاده کنم. در حالی‌که در شرایط عادی به خیلی از ظرافت‌های موجود در آیات و روایات توجه نمی‌شود. ما قدرت استنطاق‌مان بعد از طرح این مباحث جدید بالا می‌رفت و چشممان مسلح می‌شد و تازه متوجه می‌شدیم که دین به چه چیزهایی توجه کرده و چه سخنانی دارد. از آن طرف آقای دکتر گلزاری می‌گفت ما این همه روانشناسی خوانده بودیم متوجه شدیم حرف‌های دیگری هم هست که ما می‌توانیم بر اساس آن تئوری‌سازی بکنیم، این یک تجربه خیلی خوب است که باید تکثیر شود. در یک مباحثه فعال عالمان دینی و عالمان علوم انسانی هر دو بهره می‌برند.

طبیعی است که شما از تجربه مثل مرحوم شهید آوینی هم نمی‌توانید چشم پوشی کنید ایشان یک تجربه منحصر به فرد در زمینه هنر با دغدغه‌های دینی دارد. در این زمینه هم خوب است گزارشی تهیه کنید. مثلاً با حاج آقای محسنی مصاحبه کنید.

### طلبگی در اصل تخصص در دین شناسی به صورت جامع است و علوم انسانی فرع و حاشیه هستند و کارکردشان تیز شدن چشم انسان در استنطاق از معارف است.

طلبه باید خود را متعهد به چه چیزی بداند؟ به روانشناسی و اقتصاد؟ یا به دین؟ عالم دین فقط متعهد به دین است و درد دین دارد. پس چرا این علوم را می‌خواند؟ می‌خواهد چشمش تیزتر شود تا بتواند با تعهد دینی‌ای که دارد نمونه‌های دینی آن را از منابع اسلامی تولید کند.

بنابراین در ذهنیت طلبه دو مدل برنامه ریزی تصور می‌شود. مدل اول این است که طلبه می‌خواهد در یک زمینه متخصص شود، مدل دوم این است که طلبه به جد تصمیم دارد عالم دین باشد. طلبه‌ای که بر اساس مدل اول (متخصص شدن ) فکر می‌کند، به سرعت احساس می‌کند به نتیجه رسیده است! زیرا خود را مقایسه می‌کند با یک دانشگاهی که بعد از چهار یا شش سال فارغ‌التحصیل می‌شود. این طلبه هم گمان می‌کند که با چهار یا شش سال، در انتهای مسیر تحصیل است.

یک مثال بومی‌تر بزنم: طلبه‌ای بر اساس مدل اول می‌خواهد در زمینه تبلیغ متخصص شود؛ مقداری تکنیک سخنرانی و روان‌شناسی مخاطب و ... یاد می‌گیرد و ذوق و صدای خوبی هم دارد، احساس موفقیت می‌کند. گمان می‌کند طلبه خوب و بدرد بخوری است! اما اگر هدفش عالم دین شدن باشد به این زودی‌ها به نتیجه نمی‌رسد و احساس رضایت نمی‌کند. زیرا نمی‌تواند آیات قرآن و روایات معصومین را عمیق معنا کند! مبلغ متعهد که در مسند عالمان دین قرار گرفته یا باید خود دین شناس باشد یا باید کاملا متعهدانه تصمیم بگیرد که فقط سخن عالمان دین را (مانند امام و علامه طباطبایی و شهید مطهری و شهید صدر و استاد مصباح) برای مردم بازگوید وگرنه سامان ذهنی مردم را در فهم دین بر هم می‌زند! وقتی شخصی عالم دین نباشد و بخواهد روایات را برای مردم بخواند و تفسیر کند فاجعه پدید می‌آورد.

این مطلب را اساسا در علوم انسانی طرح کردم، اما عمداً مثال از تبلیغ زدم که ببینید تفکر نوع اول (مدل تخصص‌گرا) حتی در تخصص‌های کاملا بومی آسیب‌زا است.

از این پیچیده‌تر و جالب‌تر تخصص فقه است. طلبه حتی درباره فقه نباید تفکر تخصص‌گرا داشته باشد. یعنی نباید به دنبال متخصص‌شدن در فقه باشد. مدل اول خطاست حتی در وادی فقه! طلبه فقط باید به‌دنبال این باشد که عالم دین شود و عالم دین شدن با متخصص در فقه شدن تفاوت دارد. زیرا ممکن است کسی مجتهد و متخصص در فقه مصطلح باشد اما عالم دین نباشد. کمااینکه ممکن است عالم دین باشد ولی متخصص در فقه نباشد. توضیح کامل این بحث در جلد پنجم ***راه و رسم طلبگی*** آمده است؛ اینجا تکرار نمی‌کنم. بنابراین فقه تخصصی هم حتی انحراف است.

تنها دغدغه یک طلبه باید این باشد که عالم دین شود. اصلی‌ترین چیزی که ما برای آن به حوزه آمده‌ایم و اساسا نهاد روحانیت برای آن تأسیس شده این است. اگر این حذف شود و به آن بی‌توجهی شود خلاف هویت صنفی روحانیت است؛ علاوه بر این آسیب‌زا هم هست؛ تصور کنید شخصی مجتهد شده ولی عالم دین نیست؛ این چقدر منشا انحراف است؟

به جهت اهمیت این موضوع من از زاویه دیگری این بحث را بیان می‌کنم. اتفاقی که الان در حوزه می‌افتد این است که طلبه به حسب عرف عمومی حوزه از پایه هفتم به یکی از رشته‌های تخصصی وارد می‌شود. یا در خود حوزه (مثل تبلیغ، علوم حدیث، تفسیر، کلام، نهج‌البلاغه و ....) یا در مؤسسات وابسته به حوزه و در رشته‌های علوم انسانی (مثل روانشناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی و ...)

بعد از آن به سرعت احساس می‌کند که من بنا ندارم مجتهد یا فقیه بشوم، از آن به بعد خواندن درس رسائل و مکاسب برایش بی‌مزه می شود و نسبت به آن به‌کلی بی‌رغبت می‌گردد. طلبه از آن به بعد خود را در آن رشته تخصصی تعریف می‌کند.

به این ترتیب طلبه یا در درس فقه و اصول شرکت نمی‌کند یا شرکتی در حد گوش دادن به یک سخنرانی دارد؛ یعنی درس نمی‌خواند؛ بلکه فقط روزی یک مرتبه استاد را می بیند. این موضوع دو عامل دارد: اولا طلبه این رشته را تخصص خود حساب کرده و نوعا ربط فقه و اصول را با آن نمی‌تواند به خوبی ببیند. مثلا خود را جامعه‌شناس یا اقتصاددادن تعریف کرده و از رسائل شیخ انصاری و کفایه آخوند خراسانی هم توشه‌ای برای جامعه‌شناسی یا روانشناسی درنمی‌آورد. ثانیا آن علوم، هم تنوع دارد و هم جذاب است و هم وقت گیر... ؛ جا برای فقه و اصول نمی‌گذارد.

خوب، حالا بفرمایید طلبه در همان رشته چند سال درس می‌خواند؟ مثلا چهار سال یا هفت سال؟ با چهار سال و هفت سال در آن رشته هم چیزی نمی‌شود نهایتا در حد و اندازه یک کارشناس ارشد دانشگاه بتواند عرض اندام کند. به این ترتیب از اینجا مانده و از آنجا رانده شده است! نه در اسلام‌شناسی تخصصی دارد و نه در آن دانش‌ها عددی شده.

بخاطر همین آسیب، دسته‌ای از اساتید خوب و باریک بین، طلبه را از ورود به مراکز تخصصی پرهیز می دهند. و چون خودشان اساتید عمیق و درشتی هستند بر بسیاری از طلاب نیز اثرگذارند. عمده سخن آنها این است که هرکه وارد این رشته‌های تخصصی شده، بی‌مایه و سطحی از آب در می‌آید.

این وضعیت در درازمدت چه بلایی بر سر حوزه می‌آورد؟ عاقبت این گونه می‌شود که دو نسل در حوزه پدید می‌آید، اول: نسلی که وارد مراکز تخصصی شده، با علوم متفرق آشنا شده ولی قدرت تحلیل دینی ندارد. یعنی به واقع طلبه دین‌شناس نیست یا در دین‌شناسی کاملا سطحی و مبتدی است. دوم: نسلی که از این مراکز تخصصی استقبال نکرده و با قدرت و عمیق درس دین خوانده و شاید عالم دین هم شده ولی با موضوعات جدید آشنا نیست و از آن همه عمق و دانش، به خوبی نمی‌تواند در این عصر استفاده کند. یعنی کارآمد نیست.

نسل اول آدم‌های سطحی کم مایه‌ای است که فقط اطلاعات عمومی جمع کرده‌اند، و نسل دوم آدم‌های عمیقی که به خاطر نداشتن مطالعات جانبی و آشنا نبودن با موضوعات واقعی، عمق دانش خود را متناسب دانش روز نمی‌توانند مصرف کنند. باید اعتراف کنیم که طلبه عمیقِ بی‌مصرف هم مثل طلبه سطحی بی‌مصرف برای جامعه مفید نیست.

اکنون چه باید کرد؟ به نظر من راه حل بسیار ساده‌ای دارد. عوض کردن یک اسم! تغییر یک نام! که البته حقیقت آن تغییر یک ذهنیت است. ما به‌جای اینکه نام آن رشته‌ها را، «رشته تخصصی» بگذاریم، بگوییم «مطالعات جانبی».

با این تغییر نام معلوم می‌شود که طلبه باید از مراکز تخصصی استفاده کند، اما آن را هویت خود نبیند و رشته تخصصی خود تلقی نکند، بلکه آن مراکز را کانون مطالعات متفرقه خود بشناسد.

هویت اصلی طلبه عالم دین شدن است. کار اصلی این است. البته اگر طلبه بخواهد در علم دین، کارآمد و روزآمد باشد و به درد جامعه بخورد باید با یک سری مفاهیم دیگر هم آشنا باشد. اینها نیاز به مطالعات متفرقه دارد. طلبه آن مطالعات متفرقه را به صورت سامان‌مند در این مراکز رقم می‌زند. اگر این برنامه‌ریزی‌ها و مراکز نباشد نوع دوستان طلبه ممکن است از این مطالعات جانبی محروم بمانند. این مراکز لطف کرده و مطالعات متفرق و مورد نیاز طلبه را به صورت منسجم عرضه کرده‌اند. متاسفانه اسمش را مرکز تخصصی گذاشته‌اند و این باعث شده که امر بر طلبه مشتبه شود؛ گمان کند که تخصص اصلی او آنجا تأمین می‌شود. خیر! تخصص طلبه، اولاً و بالذات علم دین است.

اگر ذهنیت طلبه اینگونه شکل بگیرد و این مراکز را نه مراکز تخصصی بلکه کانون مطالعات متفرق خود بداند طبعا از تحصیل دانش دین و مهارت‌های آن سر باز نمی‌زند. درس فقه و اصول خود را به خوبی دنبال می‌کند و خود را موظف می‌داند با تفاسیر قرآن، گنجیه عظیم روایات و آثار اندیشمندان اسلامی عمیقا آشنا شود. ضمن اینکه با موضوعات جدید هم آشناست و می‌تواند توان و تجهیزات اصلی خود را (علم دین) در این موضوعات مصرف کند.

طلبه وقتی طلبگی خود را و کار اصلی خود را دین‌شناسی بداند در برنامه‌ریزی خود این را لحاظ می‌کند. مثلا اگر در شرایط خاصِ تزاحم، بنا باشد یکی را تعطیل کند مطالعات متفرقه را مقدم می‌داند نه کار اصلی خود را. اگر لطمه‌ای وارد شود به آن مباحث درجه دو وارد می‌شود.

بنابر این اگر این نام را عوض کنیم، اولویت‌های کاری، در ذهن طلبه مرتب می‌شود و این ترتب در برنامه‌ریزی او فراوان تجلی می‌کند.

احتمالا به خاطر همین توجه بوده که برخی از بزرگان و هوشمندان به تأسیس مراکز تخصصی فقه و اصول اقدام کردند. چرا این اتفاق در حوزه افتاد که این مراکز تأسیس شد؟ زیرا دیدند که با تأسیس مراکز دیگر، طلبه‌ها خصوصا استعدادهای خوب به وفور جذب آنها شدند و این طرف را شل گرفتند. با گذشت زمان قطعا برای حوزه احساس خطر می‌شود که عالم فقیه عمیق تحویل نمی‌دهد. اگر همان روال ادامه می‌یافت انواع تخصص‌ها در حوزه گسترش می‌یافت و آن رسالت اصلی حوزه به محاق می‌رفت. آن عزیزان احساس کردند اگر طلبه تخصص اصلی و هویت خود را این نمی‌داند لااقل با قرار گرفتن فقه و اصول در مراکز تخصصی، این را هم در عداد تخصص‌ها ببیند. (مثل آن عالمی که گفته بود من بر خلاف همه انبیا و اولیا می‌گویم خدا را هم اندکی در کارهای خود شریک کنید!) حق این بود که طلبه‌ها این درک را می‌داشتند که تخصص اصلی حوزه این است و آن فضا، تنها مطالعات جانبی را تأمین می‌کند.

البته در این مراکز تخصصی فقه و اصول دو نکته باید لحاظ شود. یکی اینکه این مراکز دین شناس تحویل نمی‌دهد؛ تنها ابزار دین‌شناسی را در اختیار طلبه می‌گذارد. بنابراین نمی‌توان به نحو تضمینی اطمینان داد که کسانی که در رشته تخصصی فقه و اصول تحصیل می‌‌کنند بیشتر عالم دین هستند. دوم اینکه این مهارت‌های فقهی و اصولی باید در جایی به ‌کار گرفته شود.

برخی از مراکز تخصصی فقه و اصول بعد از پنج سال که طلبه مهارت‌های دین‌شناسی را کسب می‌کند به فضای فقه برش می‌زنند و یک لایه خاص و یک موضوع خاص را دنبال می‌کنند که کارآمد هم بشود. (مثلا فقه القضاء، فقه الاداره، فقه التربیه، فقه الاقتصاد و ...) زیرا فقه و اصول خواندن غایت کار طلبه نیست، ابزار کار اوست. باید جایی از آن استفاده کند. بازار مصرفش حل مسائل واقعی جامعه است. مثل اینکه یک جعبه ابزار و تجهیزات کاری تهیه شود. نباید بعد از آن راضی باشیم؛ باید از آن استفاده کنیم.

### برای كسی كه وارد علوم انسانی می‌شود چقدر نیاز است به علوم حوزوی موجود بپردازد؟ اصل کار طلبه به دست آوردن شیوه ی استنباط و همچنین شناخت دین است

یک سوالی هست در بین طلبه‌ها که وقتی ما وارد رشته‌های تخصصی می‌شویم ارتباط مان با علوم حوزوی یا قطع یا نیمه خاموش می‌شود؟ طلبه‌ای که از پایه هفتم وارد یک رشته مثل روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت و یا علوم سیاسی شده برای رسائل و مکاسب خیلی انگیزه ندارد. آیا چنین چیزی مطلوب است؟

من معتقدم که این یک خطر بزرگ است برای کسانی که می‌خواهند وارد فضای علوم انسانی شوند.

توجه کنید که ما عمامه به سر داریم و لباس پیغمبر را پوشیده‌ایم. به همین خاطر باید حرف دین را بیان کنیم. ما حق نداریم نظریات شخصی خودمان را برای مردم بیان کنیم. به طریق اولی حق نداریم نظریات اندیشمندان غربی را بلغور کنیم. برای اینکه این اتفاق بیفتد ما باید مرتب با منابع دین ارتباط داشته باشیم و قدرت استفاده از آن را داشته باشیم. قدرت استفاده از منابع دین را طلبه کجا می‌آموزد؟ روشش را در اصول می‌آموزد و تمرینش را در فقه انجام می‌دهد، فقه خودش موضوعیت ندارد شما تمرین آن متدولوژی را درفقه انجام می‌دهید فقه به عنوان یک زمینه هموار و بستر آماده، برای تمرین آن متدولوژی در نظر گرفته شده است. مثل اینکه اگر بخواهی رانندگی یاد بگیری هیچ وقت با تریلی هجده چرخ در جاده هراز تمرین نمی‌کنی! تمرین رانندگی با یک ماشین سبک در جاده خلوت و هموار است. بعد که رانندگی را مسلط شدی البته جاده هراز را هم می‌توانی بروی.

ما در مرحله اول احتیاج داریم به اینکه متد استنباط را مسلط شویم برای این یک جاده هموار به نام فقه وجود دارد. در فقه خیلی سریع می‌توان قواعد استنباط را یاد گرفت و تمرین کرد. شما در غیر علم فقه مثلا در روانشناسی و اقتصاد، حتی در اخلاق و کلام نقلی بسیار دشوار می‌توانید این روش را بیاموزید. البته این مهارتی را که اینجا یاد گرفتید و مسلط شدید، بعد در جاهای دیگر می‌توانید بکار بگیرید؛ در اخلاق ، در کلام، در علوم انسانی و...

پس اصل داستان اینکه برنامه اصلی را که طلبه باید دنبالش باشد این است که با دین آشنا شود و قدرت استنباط پیام خدا را از منابع دین داشته باشد. این کار اصلی است که باید انجام بدهد. در ضمن با موضوعاتی هم آشنا می‌شود، که بتواند آن توانایی را در این موضوعات بکار ببرد. این آشنایی با روانشناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی، و... آشنایی با موضوع است. این حاشیه است و آن اصل است و نباید قضیه برعکس شود.

خروجی حوزه‌های علمیه باید «عالم دین» باشد؛ همین و بس. هیچ چیز دیگری خروجی حوزه‌های علمیه نیست. ما نباید فکر کنیم خروجی حوزه‌های علمیه عالم اقتصاد است، فیلسوف است، یا حتی عالم اخلاق است، خروجی حوزه فقط «عالم دین» است منتهی چون دین خیلی گسترده است و مجموعه بسیار عمیق و پیچیده‌ای از معارف است، آن را تخصصی کرده‌اند. گفته‌اند این طلبه عالم دین است ولی در این بخش از دین (مثلا روانشناسی) تخصص بیشتری دارد، دیگری عالم دین است و در بخش دیگری (مثلا اقتصاد) تخصص دارد، پس اصل این است که حوزه علمیه باید عالم دین پرورش دهد؛ همین و بس. نباید از این عدول کنیم. مخصوصاً طلبه‌های متوسط به بالا که می‌خواهند در فضای علوم انسانی شرکت کنند کاملاً توجه داشته باشند که از این عدول نکنند و باید کامل عالم دین شده باشند. اصل شخصیت‌شان اینطوری شکل گرفته باشد؛ منتهی باموضوعات هم آشنا باشند تا بتوانند این جوهره علمی خودشان را در آن موضوعات به کار بگیرند بنابراین ابداً نباید فقه و اصول را کنار گذارد، اینکه گفته می‌شود که شما یک رشته تخصصی برای خودتان انتخاب کنید و وارد آن شوید، صرفا آن رشته تخصصی، آشنایی با موضوعات است. عالم دین شدن به نحو عمومی پایه همه تخصص‌هاست.

وقتی طلبه تصور می‌کند که باید متخصص شود و از این پایه اساسی غفلت می‌کند، برنامه طلبگی آسیب می‌بیند، زیرا طلبه خود را متعهد نمی‌بیند که اصالت سخن خود در آن موضوع تخصصی را از منظر دین و منابع دینی تست کند؛ تنها نظریات دیگران را فهمیده و در راه حل مشکلات مردم از آن استفاده می‌کند. این احساس رضایت کاذبی هم پدید می‌آورد؛ ولی طلبگی نیست. ما اساسا به حوزه آمده‌ایم برای اینکه عالم دین شویم و سخن خدا و پیامبر را عرضه کنیم.

رشته‌های تخصصی علوم انسانی در حوزه برای مصرف نیست. صرفا برای اطلاعات عمومی است. یک تفاوت خیلی مهم بین طلبه‌ای که وارد علوم انسانی می‌شود با دانشجویی که علوم انسانی می‌خواند وجود دارد: دانشجو وارد علوم انسانی می‌شود و چهار سال یا شش سال درس می‌خواند و کارشناس ارشد یکی از رشته‌های علوم انسانی می‌شود که این علوم و گزاره‌هایی را که آموخته مصرف کند؛ مثلاً روانشناسی می‌خواند، یک کلینیک مشاوره می‌زند و از همان چیزهایی که یاد گرفته استفاده می‌کند. اگر عالم اقتصاد باشد می‌رود مثلا در وزارت دارایی و از همان علوم و فنون اقتصادی که یاد گرفته استفاده می‌کند؛ اما طلبه اصلا نمی‌خواهد این کار را بکند طلبه فقط یک هویت دارد و آن هم عالم دین است؛ اصلاً بنایش این نیست که از آنها استفاده کند و حق هم ندارد استفاده کند! پس برای چه اینها را می‌خواند؟ نمی‌خواند که مصرف کند بلکه می‌خواند برای اینکه معارف دینی را در این موضوعات دریابد، اینطور نشود که: شد غلامی که آب جوی آرد، آب جوی آمد و غلام ببرد! ما از اول سراغ علوم انسانی نرفتیم که علوم انسانی را مصرف کنیم و سخنگوی فروید و مازلو و هگل و کانت و دکارت و اینها باشیم؛ ما سراغ علوم انسانی رفتیم و حوزه ما علوم انسانی را به رسمیت شناخت به امید اینکه علوم انسانی اسلامی را تولید کند. آن وقت اگر یک طلبة عمامه‌بسر بلندگوی نظریات غربی شود نهایت خسران است. پس تفاوت طلبه با غیر طلبه در تحصیل و تولید علوم انسانی تفاوت در اهداف و تفاوت در کارکرد است.

طلبه ممکن است از پایه هفتم وارد این موسسات شود و شروع به علوم انسانی کند. ولی باید در ذهنیت خود اینطوری بگوید که کار اصلی من دین‌شناسی و عالم دین شدن است. در حاشیه می‌خواهم موضوع‌شناسی و آشنایی اجمالی پیدا کنم. در ذهن طلبه بی‌شک باید علم دینی و عالم دین شدن مقدم باشد. اما از حیث زمانی موضوع‌شناسی را هم در کنار آن قرار می‌دهد. چون اگر بخواهد از حیث زمانی به تأخیر بیندازد ممکن است کار پیش نرود. مثلاً در سی سالگی یا 35 سالگی مجتهد می‌شود و بعد در این سن می‌خواهد وارد علوم انسانی شود و اینها را از صفر شروع کند و با ادبیاتش تازه آشنا شود، این دیگر بعید است. آن موقع مشغله‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی و... پدید می‌آید. لذا خوب است آرام آرام با موضوعات هم آشنا شود که در آن سن و سال و موقعیت کارش به سامان رسیده باشد.

نگاه ما به مراکز تخصصی حوزه نباید به معنای حقیقی «مرکز تخصصی» باشد. تخصص اصلی طلبه عالم دین شدن است. نگاه‌مان باید آشنایی اجمالی با موضوعات باشد. یعنی مطالعات پراکنده خودمان را آنجا سامان بدهیم. برنامه‌ریزی این مراکز هم همینطور است. روزی دو ساعت برنامه گذاشته‌اند یعنی طلبه روزی 5-6 ساعت برای کار فقهی و اصولی وقت داشته باشد. کار اصلی طلبه تحت‌الشعاع واقع نشود.

نیاز به مطالعات جانبی برای طلبه دو سطح دارد:

لایه اول: انبوه‌خوانی و انبوه‌دانی است در گستره بسیار وسیعی از علوم و دانش‌ها. طلبه باید اطلاعات عام فراوانی در زمینه‌های مختلف داشته باشد و از هر علمی مقداری اطلاع کسب کند. این مطالعة متنوع، در همان شش سال اول توصیه می‌شود.

در لایه دوم باید مطالعات جانبی خود را محدودتر و منسجم‌تر سازد. این مطالعه نوع دوم را امروزه ـ به اشتباه ـ تخصص نام نهاده‌اند. من دوست ندارم مناقشه در اصطلاح کنم. اما باید توجه دهم که این تخصص معنای حقیقی خود را ندارد. یک اصطلاح خاص قراردادی است و مراد از آن، مطالعات جانبی سطح دوم است که باید اندکی هم‌نواتر شده باشد.

در این لایه از تنوع و تعدد موضوعات کاسته شده اما سطح مطالعه عمیق‌تر شده است؛ تا طلبه بتواند توانایی حوزوی خود را در آن مصرف کند و سخن درخوری پدید آورد.

### از چه زمانی طلبه به علوم انسانی روی آورد؟ از وقتی که دین شناس شد.

به نظرم نباید زمان مشخص کنیم. مهم آن پیش‌نیازی است که باید طی شود. آن پیش‌نیاز چیست؟ آن پیش‌نیاز، فهم منسجم آموزه­های دینی است نه فهم جزئیات و خرده مسائل؛ فهم منسجم در حد کلان، ببینید شما برای شناسایی یک شهر دو راه دارید. یکی اینکه در کوچه پس‌کوچه‌ها بگردید و به مناظر شهر، خانه‌ها، خیابان‌ها، فروشگاه‌ها و فضای سبزش ازنزدیک نگاه کنید. دیگر اینکه ازاین جزئیات فاصله بگیرید و سوار هلیکوپتر شوید و از بالا به شهر نگاه کنید. در این نگاه دوم که از بالاست شما تصمیم می‌گیرید جزئیات را نبینید ولی یک چیزهایی می‌بینید که هرگز درون شهر نمی‌بینید. نقشه شهر چنین کارکردی دارد یعنی یک منظر کلان و از بالا به ما می‌دهد. به نگاه اول Worm view (یعنی از چشم کرم) و به نگاه دوم Bird view (یعنی از چشم پرنده) می گویند.

شما از بالا که نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید که این خیابان با آن خیابان موازی است؛ این مهم‌ترین و بلندترین خیابان شهر است، مهم‌ترین فضای سبز شهر کجاست و.... اینها را از بالا می‌بینید اما هیچ وقت داخل شهر نمی‌توانید ببینید مگر اینکه خیلی داخل شهر گشته باشید. در Worm view فاصله چشم کرم با آنچه می‌بیند خیلی کم است گویا چشمش به آن پدیده چسبیده است لذا جزئیات را خیلی خوب می‌بیند ولی هیچ وقت کلیات را نمی‌بیند.

ما در تحصیلات رسمی حوزوی به خرده مسائل و جزئیات معارف دینی آشنا می‌شویم. ممکن است کسی مجتهد شده باشد به این معنا که اشراف به استنباط آموزه‌های دینی پیدا کرده باشد و منابع راشناخته باشد ولی هنوز آن نگاه کلان را پیدا نکرده باشد. فرق است بین مجتهد و دین‌شناس، ممکن است کسی دین‌شناس باشد و مجتهد نباشد و ممکن است کسی مجتهد باشد و دین‌شناس نباشد البته می‌شود کسی هم مجتهد باشد و هم دین‌شناس. دین‌شناس کسی است که بتواند از بالا معارف دینی را ببیند. چون این بحث به صورت مفصل در دفتر پنجم از کتاب *راه و رسم طلبگی* نوشته شده بیشتر توضیح نمی‌دهم.

ما قبل از ورود به علوم غربی پیش‌نیازی را باید طی کنیم، و آن پیش‌نیاز همین نگاه کلان به معارف دینی است یعنی فهم روابط کلان و نسبت‌های کلی در معارف دینی. اینکه دین می‌خواهد چکار کند و دین چه پدیده‌ای است و چه نظری دارد. این پیش‌نیاز اگر طی شود طلبه می‌تواند ـ حتی بعد از پایه ششم ـ وارد علوم انسانی شود و اگر طی نشده باشد بعد از پایه دهم هم نمی‌تواند وارد شود.

یک نکته ضروری هم اینکه ورود به رشته‌های علوم انسانی به معنای آشنایی با این علوم است. با چهار سال یا شش سال کسی متخصص اسلامی در این علوم نمی‌شود. طلبه سال‌ها باید زحمت بکشد و عمر و جوانی خود را صرف کند تا عالم دین در این موضوعات شود.

### راه رهایی از آفاتِ خواندن علوم انسانی مثل غربی کردن ذهنیت های انسان

البته اینجا یک آفتی وجود دارد که وقتی ما سراغ تراث غربی می­رویم و از آن استفاده می­کنیم مخصوصاً با این قدرتی که آنها در تولید علم به‌دست آورده­اند و انبوه متراکم گزاره­هایی که پدید آورده‌اند احتمال اینکه ما تحت تأثیر قرار بگیریم و به نوعی مفتون و مرعوب شویم و سایه سنگین این علوم روی سر ما بماند زیاد است. آن وقت نتیجه‌اش کجا ظاهر می‌شود؟ وقتی که سراغ منابع دینی می‌رویم و می‌خواهیم از آنها استنباط کنیم به خاطر اینکه به شدت تحت تاثیر این علوم بوده‌ایم ـ با این قدرت و وسعتی که دارند ـ ممکن است در نگاه به منابع دینی دچار انحراف دید بشویم، یعنی با ذهنیتی که اینها برای ما پدید آورده­اند به منابع نگاه كنیم و آن نظریات غربی را رنگ و لعاب دینی بزنیم و به اسم دین عرضه کنیم! امیر المؤمنین7 فرمودند: « بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِیثِ قَبْلَ أَنْ یسْبِقَكُمْ إِلَیهِمُ الْمُرْجِئَةُ.» وقتی منحرفین و مرجئه می‌آیند و بر ما سبقت می‌گیرند، ذهنیت‌ها را تسخیر می‌کنند و وقتی ذهنیت‌ها را تغییر دادند یا حرف دین فهمیده نمی‌شود و یا حرفی غیردینی به اسم دین عرضه می‌شود. چیزی که ازش تعبیر می­کنند به «اسلام مالی»! یعنی رنگی از دین به آن نظریات کشیده شود و به اسم اسلام عرضه شود. این اتفاقی است که کم و بیش افتاد و یک عده‌ای که به شدت تحت تاثیر این علوم قرار گرفته بودند و ساختار این علوم را پذیرفته بودند تلاش کردند با چند آیه و روایت تاییدی برای آن حرف‌ها پدید بیاورند! این به تحریف دین می‌انجامد. وقتی ما با ذهنیت وارد می‌شویم و می‌خواهیم ذهنیت خودمان را با دین تایید کنیم در واقع داریم دین را تحریف می‌کنیم دین را وسیله‌ای برای تایید حرف غیردینی خودمان قرار می‌دهیم. به قول معروف آشی درست کرده‌ایم که یک ملاقه هم اسلام رویش ریخته‌ایم! این خطر و آفتی است که از ورود به علوم انسانی ممکن است دامن گیر حوزه شود.

برای ایمنی از این آفت چه باید کرد؟ اساساً آن سوال که ما چطور باید وارد علوم انسانی شویم ناظر به این آفت پدید آمده است یعنی عده‌ای ملاحظه کردند که چنین آفتی وجود دارد؛ گفتند از اینجا شروع نکنید! این راه پرخطر است و ریسک بالایی دارد و ممکن است با این کار انحراف و تفسیر به رای پدید آید. چرا ما از اول طلبه را وارد این علوم کنیم؟

برای ایمنی از این آسیب و خطر بزرگ طرح‌هایی ذکر شده است که به آن اشاره میکنم:

1ـ آشنایی با دورة معارف قرآن

طرحی که موسسه امام خمینی داشت این بود که طلبه را پیش از ورود به علوم انسانی با یک دوره معارف دینی آشنا کنیم و بنیه فکری او را تقویت سازیم. همان توصیه امیر مؤمنان که «بادروا اولادکم بالحدیث قبل ان یسبقکم الیهم المرجئه». برای همین دوره معارف قرآن استاد مصباح و درس فلسفه را در دوره کارشناسی الزامی کرده‌اند و امید داشتند که بعد از اینکه شخص یک بار معارف قرآن را به صورت منسجم و دسته‌بندی‌شده در زمینه­های مختلف ببیند ذهنیتش با اندیشه دینی شکل می‌گیرد؛ بعد اگر وارد علوم انسانی شود دیگر آسیب معرفتی سنگین ندارد. مقام معظم رهبری فرمودند من اگر جای مسئولان حوزه بودم خواندن آثار شهید مطهری را الزامی می­کردم و برنامه رسمی طلبه‌ها قرار می‌دادم. [[10]](#footnote-10)

به نظر من این طرح ناظر به همین بحث است؛ زیرا طلبه وقتی یک بار آثار شهید مطهری را می‌خواند بنیادهای اندیشه دینی در ذهنش کاملا نقش می‌اندازد و از چنین آسیب­هایی مصونیت پیدا می‌کند.

2-انس با قران و روایات

بعضی از بزرگان و اساتید تاکید داشتند بر اینکه طلبه در طول دوران طلبگی ارتباطش را با قرآن و روایت قطع نکند یعنی از اول طلبگی عادت به روایت‌خوانی و انس با قرآن داشته باشد؛ قرآن را زیاد بخواند و زیاد در آن تدبر کند و زیاد با تفاسیر انس داشته باشد. در روایات نیز همین طور هم زیاد تلاوت کند و هم زیاد تدبر کند و هم آثار اندیشمندان اسلامی را در شرح روایات بخواند؛ اینطور نباشد که روز و شبی بگذرد و با قرآن و روایت ارتباط نداشته باشد. این ارتباط مستمر که مثلا 15-20 سال طول می‌کشد جوهرة نگاه طلبه را تضمین می­کند و ایمنی می‌بخشد. یعنی باعث می‌شود که طلبه بعد از آن گرفتار چنین لغزش‌هایی نشود.

3-ایجاد غیرت دینی

بعضی از اساتید برای ایمنی از این آسیب توصیه می­کنند که طلبه اگر می‌خواهد وارد علوم انسانی شود باید حتماً یک غیرت دینی و تعصبی نسبت به سخن دین داشته باشد یعنی کسانی که مقداری تزلزل و شبهه دارند و استحکام لازم را ندارند را به علوم انسانی توصیه نمی‌کنیم. کسانی که غیرتمندانه پای دین می‌ایستند حتی اگر نمی‌فهمند یا مسئله برایشان حل نیست حاضر نیستند دست بردارند؛ یعنی به سخن خدا و پیامبر و ائمه اطهار سرسختانه معتقدند اینها برایشان خوب است.

4-توجه به نقد عالمان دینی در حوزه تخصصی

طرح دیگری که بعضی برای ایمنی از این آسیب مطرح کرده­اند این است که در هر رشته علوم انسانی که کار می­کنید حتما نقدهای بنیان برافکن عالمان دین به اندیشه­های غربی را در همان رشته ببینید.

فرض کنید رشته مدیریت را یا اقتصاد را یا جامعه‌شناسی را می‌خوانید. حتماً و با اصرار ببینید که اندیشمندان اسلامی مانند شهید مطهری، شهید صدر، علامه طباطبایی، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله جوادی، آیت‌الله حائری شیرازی، امام و رهبری و سایر اندیشمندان بزرگ نسبت به آن چه حرف‌هایی داشته­اند. وقتی دو طرف بحث را با هم می‌خوانید امکان لغزش کمتر می‌شود. یعنی یکپارچه و بی منازع آن حرف در ذهن شما اثر نمی‌کند و سایه نمی‌اندازند. همیشه تردیدی دارید.

آیا الان طلابی که در رشته‌های علوم انسانی کار می‌کنند اصرار به این امر دارند؟ یا فقط کتب درسی را می‌خوانند و کنجکاوی برای کشف نظرات اندیشمندان اسلامی دربارة این علوم از خود بروز نمی‌دهند. اگر این گونه باشد خیلی آسیب وارد می‌شود.

### تعاضد منابع معرفت منجر به حصول معرفت کامل تری می شود و مرجعیت معرفت منحصر به یک منبع معرفتی نیست بلکه به پیوند این منابع بازگشت میکند

ادعا می‌کنیم که نوعی ترابط و تعاضد میان این منابع معرفتی وجود دارد. یعنی بدون همکاری این سه، معرفت به نحو مطلوب حاصل نخواهد شد. مثلا آن کس که از طریق عقلی پیش رفته معلوم نیست پس از طی زمان مورد نظر، نتیجه مطلوبی آورده باشد. نه از حیث کمیت و نه از حیث کیفیت. و هکذا نقلی و هکذا شهودی!

دو مشکل احتمالی برای این منابع معرفتی پیش می‌آید که آنها را از کارآمدی می‌اندازد یکی اینکه ممکن است در فرایند حرکت خود متوقف شود در عین اینکه توان و اقتضای حرکت دارد (کاستی). دوم اینکه ممکن است در این مسیر خطا کند و بیراهه ‌رود و خود نیز متوجه اشتباه خود نشود (کژی)؛ عقل مانند حس، هم احتمال اشتباه دارد و هم اینکه ممکن است به برخی از موضوعات حساس نشود و در آنها وارد نگردد. شهود نیز هم احتمال اشتباه دارد و هم ممکن است به برخی از مسائل راه نیابد. درک حاصل از ادله نقلی نیز، هم احتمال اشتباه دارد و هم احتمال توقف، یعنی ممکن است بسیاری از پیام‌های منطوی در متن به اذهان نیاید و دلالت‌های التزامی و تضمنی مخفی باقی بماند. البته این احتمال توقف یک امکان وقوعی است نه یک امکان عقلی.

این دو مشکل را تا اندازه‌ای می‌توان با همکاری سایر منابع معرفتی حل کرد. یعنی امتناع وقوعی دست‌یابی عقل به برخی از معارف با همکاری نقل و شهود از بین می‌رود یا به تعبیر بهتر احتمال دست‌یابی عقل به برخی از معارف با این همکاری بالاتر می‌رود. در ضمن احتمال اشتباه او در برخی از دستاوردها نیز پایین می‌آید. کما اینکه احتمال دست‌یابی شهود با همکاری عقل و نقل به پاره‌ای از معارف بیشتر می‌شود و نیز احتمال اشتباه او در پاره‌ای از موارد کمتر می‌شود و خطاهای او آشکار می‌گردد. به همین ترتیب احتمال دست‌یابی به معارف از طریق ادله نقلی و استظهارات عرفی بالاتر می‌رود و احتمال اشتباه در این استنباطات کمتر می‌شود یا اگر اشتباهی رخ داده، نمایان می‌گردد. به تعبیر دیگر هر یک از این منابع اقتضای عمل سایر منابع را بالا می‌برد، موانع آنها را کمتر می‌نماید و برای آن بسترسازی می‌کند.

می‌توان گفت همان طور که باید روایات را بر قرآن عرضه کرد باید فهم عقلانی و دستاورد شهودی را نیز بر قرآن عرضه کرد. اگر مخالف قطعیات آن بود آن را کنار گذاشت. به همین وزان باید گفت فهم از قرآن را نیز باید بر عقل و بر شهود عرضه کرد اگر مخالف قطعیات آن بود باید آن را کنار گذاشت. این مدلول التزامی حجیت قطع است. محکمات قرآنی و محکمات عقلانی و محکمات شهودی همواره مرجع اعتبار متشابهات قرآنی، عقلانی و شهودی هستند. حتی این مسأله را در باره معرفت تجربی هم می‌توان گفت زیرا محکمات تجربی ما همین نقش را ایفا می‌کنند. مثلا هیأت و نجوم قدیم امکان استظهارات خاصی از قرآن کریم را می‌داد (مثلا در تفسیر سماوات سبع). اما مشاهدات تجربی جدید که به قطع، آن نظام هیوی را ابطال کرده، امکان آن تفسیرهای خاص را گرفته است. بدین ترتیب آموزه‌های قطعی سایر منابع برای گزاره‌های دینی نقش قرینه لبی را پیدا می‌کند و به تخصیص و تبیین و تقیید و تفسیر آن منتهی می‌شود. حس و تجربه و شهود و عقل نیز می‌توانند تفسیر انفسی و آفاقی متون مقدس دینی باشند.

ما با داشتن منابع اولیه دین از سایر منابع معرفت بی‌نیاز نمی‌شویم. این ابزارهای شناخت امکانات و تجهیزات معرفتی ما هستند که باید همه آن‌ها را به کار گرفت و هیچ یک را بلا استفاده و معطل واننهاد.

بنابر مطالب گذشته برای دست‌یابی به معرفت (باور صادق موجه) در هیچ سطح و مرحله‌ای هرگز نباید به یک منبع معرفتی اکتفا کرد. اگر به دنبال حقیقت هستیم باید همه ابزارهای معرفتی خود را فعال کنیم و از همه به صورت متوازن کار بکشیم. تنها ایفای نقش هماهنگ این ابزارها به تولید معرفت می‌انجامد. به بیان دیگر این ابزارهای معرفتی هیچ یک به منزله تجهیزات اضافه بر سازمان (و امکانات یدکی مانند راه پله اضطراری در ساختمان‌ها) نیست! که بتوان از آن در مرحله‌ای استغنا جست. برای حرکت معرفتی به همه آنها نیاز است. نباید خود را از امکانات معرفتی خود محروم سازیم.

بر این اساس مرجعیت و آتوریته **به یک منبع معرفتی** بازگشت ندارد. بلکه به **پیوند این منابع** باز می‌گردد. معرفت بدون این پیوند هرچند قطعی باشد در معرض احتمال اشتباه یا توقف قرار دارد. با پیوند انضمامی میان منابع معرفتی، احتمال اصابت به واقع خیلی بیشتر می‌شود و کارآیی منابع معرفتی تصاعدی افزایش می‌یابد.

وقتی می‌گوییم علم دینی مرادمان از علم تک گزاره‌ها نیست. بلکه نظام گزاره‌ها را به عنوان یک سامانه هدفمند در نظر می‌گیریم. بر این اساس به دنبال علمی هستیم که بتوان با آن انسان کامل دینی ساخت و جامعه آرمانی دینی را بنا کرد. علمی که در تمدن سازی اسلامی به کار آید.

علم دینی علمی است که در میان منابع آن منبع وحیانی نیز حضور داشته باشد. اگر منبع وحی به کلی وانهاده شود و انسان خود را از این امکان معرفتی محروم سازد دانش تولید شده سکولار است.

### خلأ فقه: ندشتن نگاه نظام مند به فقه

در باره فقه های مضاف دو دیدگاه وجود دارد:

به دستان آوردن گزاره های دینی در حوزه های تخصصی. فرآورده این دستگاه فکری می شود کاری که آقای اعرافی کرده است در زمینه اخلاق که شامل دستورالعملهای اخلاقی است که مراجع کنونی هم می توانستند آن را بیان کنند.

ما فقط به دنبال واجب و حرام نیستیم بلکه باید یک دستگاه اسلامی داشته باشیم در هر یک از این حوزه های اسلامی. یعنی یک دستگاه معرفتی اسلامی که شامل واجب و حرام هم می شود اما به اینها کفایت نمی کند. پس فقه الاخلاق و فقه العقاید هم لازم داریم. شما دنبال این دومی هستید.

بنده کسی را در این حوزه دوم نمی شناسم. البته خود آقای مصباح شخصاً اینگونه است که این توانمندی ها را دارد اما اینکه کس دیگری باشد یا کاری شده باشد اطلاع ندارم. از میان کارهایی که در زمینه فقه اخلاق شده بود ما دیدیم که کار آقای غنوی به این بحثهای ما نزدیکتر است. ما اینجا بود که فهمیدیم که دو نگاه در زمینه فقه های نظام وجود دارد که اگر در نگاه اول بیفتیم باز هم همین دانشهای کم بهره را خواهیم داشت.

به نظر ما باید برای فهم دین تمام پنجره های معرفتی را باز کرد. حس و عقل و شهود و وحی و ... . این کار، خیلی بزرگ است و زمان و صبر زیادی می طلبد. باید در فرآیند دین شناسی ما همه این موارد کارآیی داشته باشد. اگر در یک رشته تخصصی هم بخواهید وارد شوید در آن زمینه هم باید کار کنید. در زمینه اسلام سازی علوم و علم دینی هم باید کار کرده باشید. اینها علومی است که در بسته آموزشی شما موجود باشد.

### نکاتی در رابطه با شناخت زمانه (العالم بزمانه) و تاریخ و شناخت غرب:

طلبه اگر بخواهد در انجام رسالت اجتماعی خود موفق باشد لازم است موضوع کار خود یعنی انسان و جامعه را بشناسد. مانند پدری که می‌خواهد در تربیت فرزند خود موفق باشد؛ چنین پدری لازم است ویژگی‌های فرزند و قواعد حاکم بر رشد او را بشناسد.

طلبه نیز باید فضای اجتماعی و تحولات جامعه را رصد کند و بر احوال نظامات اجتماعی مسلط باشد تا توان تأثیرگذاری بر آن و انجام رسالت خود را داشته باشد. هوشمندی اجتماعی و قدرت تحلیل رویدادهای سیاسی اشاره به همین موضوع است.

به‌تناسب نوع خدمت و میزان نقش‌آفرینی اجتماعی، نیاز به این ویژگی کم یا زیاد خواهد بود. کسی که توان و اعتبار و دانش بیشتری دارد به همان نسبت وظیفة بیشتری دارد و کسی که نسبت به جامعه وظیفه بیشتری دارد لازم است با جامعه آشناتر باشد.

برای فهم کامل این موضوع به قرآن و روایات مراجعه می‌کنیم. البته در هیچ آیه یا روایتی به‌صورت مستقیم به هوشمندی اجتماعی امر نشده است. مفهوم تحلیل سیاسی هم یک اصطلاح جدید است و در قرآن و حدیث دیده نمی‌شود؛ اما کلیدواژة «علم به زمان» در احادیث آمده است.

العَالِمُ‏ بِزَمَانِهِ‏ لاتَهجُمُ عَلَيهِ اللَّوَابِس.‏[[11]](#footnote-11)

کسی که زمان خود را بشناسد اشتباهات بر او هجوم نمی‌آورد.

عَلَى العَاقِلِ أَن يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ‏ مُقبِلاً عَلَى شَأنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ.[[12]](#footnote-12)

عاقل باید به زمان خود آشنا باشد و به کار خود بپردازد و زبان خود را نگاه دارد.

در حدیث دیگری امام علی7 طالبان علم را سه دسته فرموده و صفات آنان را بیان داشته‌اند: دسته‌ای که برای بحث و جدال به دنبال دانش هستند. دسته‌ای که برای برتری‌جویی و غلبه علم می‌آموزند و دسته‌ای که به دنبال فقه و عمل هستند. از صفات این گروه سوم اینکه:

عَارِفٌ‏ بِزَمَانِهِ‏، مُقبِلٌ عَلَى شَأنِهِ،[[13]](#footnote-13)

فقیه عامل باید زمان خود را به‌خوبی بشناسد و به کار خود اقبال کند؛ یعنی به آن کامل بپردازد، پراکنده‌کاری نکند و از مسیر بیرون نزند.

علامة مجلسی; با توجه به مضمون روایات دیگر، شناخت زمان را به شناخت اهل زمان تفسیر کرده است:

أن يكون عارفا بزمانه أي بأهل زمانه ليميز بين صديقه و عدوه الواقعيين و بين من يضله و من يهديه و بين من تجب متابعته و من تجب مفارقته و مجانبته؛ فلاينخدع منهم في دينه و دنياه و يعلم موضع التقية و العشرة و العزلة و الحب و البغض. [[14]](#footnote-14)

عارف به زمان باشد یعنی اهل زمان را بشناسد و بتواند میان دوست و دشمن واقعی خود تمیز دهد و کسی که او را گمراه می‌کند از کسی که او را هدایت می‌کند و کسی که باید پیروی‌اش کند از کسی که باید از او دوری کند تشخیص دهد تا از آنها در دین و دنیا فریب نخورد و جایگاه تقیه و معاشرت و اجتناب و دوستی و دشمنی را بداند.

در پاره‌ای از روایات بر شناختِ «اهل زمان» نیز تأکید شده است. از جمله امام باقر7 فرمودند:

يَنبَغِي لِلمُسلِمِ أَن يَكُونَ مَالِكاً لِنَفسِهِ مُقبِلا عَلَى شَأنِهِ عَارِفاً بِأَهلِ زَمَانِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُذِيعُوا حَدِيثَنَا[[15]](#footnote-15)

در وصیت امیر مؤمنان به امام حسن مجتبی نیز آمده است:

يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لا بُدَّ لِلعَاقِلِ مِن أَن يَنظُرَ فِي شَأنِهِ فَليَحفَظ لِسَانَهُ وَ ليَعرِف أَهلَ زَمَانِهِ[[16]](#footnote-16)

**راهکارهای زمان شناسی**:

یکم: مطالعه تاریخ

مطالعة تاریخ از عوامل مهم دست‌یابی به توان تحلیل سیاسی و فهم حوادث اجتماعی است. تشخیص رویدادهای اصلی از فرعی با مطالعة تاریخ به‌دست می‌آید. مطالعة تاریخ (تاریخ اسلام، تاریخ معاصر ایران و یا تاریخ جهان) انسان را عالم به زمان می‌کند؛ زیرا تاریخ، فشردة حوادث یک زمان طولانی است؛ مثل نقشه که فشردة یک مکان گسترده است.

وقتی که در یک شهر حرکت می‌کنیم کوچه پس کوچه‌ها، بن‌بست‌ها، نمای ساختمان‌ها، تابلوها، درخت‌ها و جزئیات دیگر ما را همان قدر به خود مشغول می‌کند که چیزهای بزرگ‌تر؛ ولی وقتی به نقشه نگاه می‌کنیم جزئیات را نمی‌بینیم. در نقشه مجالی برای نشان‌دادن خُرده‌موضوعات وجود ندارد و فقط به موضوعات درشت اکتفا می‌شود. بنابراین در نقشه، روابط میان اجزای یک مکان گسترده را بهتر درک می‌کنیم.

تاریخ، نقشة حوادث زمان است. مورّخی که حوادث صد سال را در یک کتاب پانصد صفحه‌ای نقل می‌کند مجالی برای طرح جزئیات ندارد و تنها به حوادث اثرگذار و درشت اکتفا می‌کند. این کتاب را در دوهفته می‌توان خواند. بعد از مطالعة کتاب‌های تاریخ وقتی در کوچه پس کوچه‌های تنگِ حوادثِ جاریِ زمان حرکت می‌کنیم، کوچک و بزرگ حوادث را می‌توانیم تشخیص دهیم؛ چون نمونه‌های متعددی از حوادث بزرگ و اثرگذاریِ اراده‌های انسانی را دیده‌ایم. به این ترتیب خُرده‌حوادثِ بی‌مصرف از حوادث تأثیرگذاری که نقطة عطف حرکت جامعه محسوب می‌شوند تشخیص داده می‌شود.

اینکه رهبری انقلاب، از زمان ما به‌عنوان پیچ تاریخی یاد کردند یا انقلاب اسلامی را نقطة عطف تاریخ دانستند به جهت احاطه و اشراف بر تاریخ است، و اینکه برخی از خواص نیز ارزش و عمق رویداد بزرگ انقلاب را درک نمی‌کنند و برای نهضت اسلامی ایران، احکامی شبیه برخی حرکت‌های تند اجتماعی صادر می‌کنند به همین ضعف نگاه بازمی‌گردد.

مطالعة تاریخ علاوه بر اینکه ضریب اعتبار، درجة اولویت و وزن رویدادها را برای ما مشخص می‌کند، در ریشه‌یابی حوادث هم کمک می‌کند. چون در یک صحنة خلوت، ربط‌ها و نسبت‌ها بیشتر نمودار است. ما وقتی در متن حوادث خرد و کلانِ زمان حرکت می‌کنیم، مثل زمانی که در یک خیابان هستیم به جزئیات و امور خرد و کم ارزش توجه می‌کنیم و معمولاً از نسبت‌های کلان غافل می‌شویم؛ اما وقتی از بالا به شهر نگاه می‌کنیم درک روابط برای ما آسان‌تر است. اینکه کدام خیابان بر کدام خیابان عمود و با کدام خیابان موازی است، یا مهم‌ترین فضای سبز شهر کجاست یا این شهر به چه شکلی است و ... در نگاه از بالا حاصل می‌شود.

ربط و نسبت حوادث تاریخی و رویدادهای اجتماعی نیز زمانی که ما در متن آن زندگی می‌کنیم معمولاً شناخته نمی‌شود. به‌ویژه با توجه به اینکه در شرایط جاری، معمولاً پشت پردة بسیاری از حوادث مخفی است و برای فریب‌کاری و پنهان‌سازی دواعی زیادی وجود دارد. با گذر زمان، اسناد و اسرار محرمانه، فاش، و اخبار و اطلاعات غیرقابل دسترس، منتشر می‌شود و فهم حوادث تاریخی آسان می‌گردد.

احتمالاً به همین جهات، در فرهنگ اسلامی به شناخت تاریخ، توصیة فراوان شده است. امیر المومنین7 در نامة معروف خود به فرزندشان ـ امام حسن7 ـ نوشته‌اند:

أَي بُنَيَّ! إِنِّي وَ إِن لَم أَكُن عُمِّرتُ عُمُرَ مَن كَانَ قَبلِي، فَقَدنَظَرتُ‏ فِي أَعمَالِهِم وَ فَكَّرتُ فِي أَخبَارِهِم وَ سِرتُ فِي آثَارِهِم حَتَّى عُدتُ كَأَحَدِهِم، بَل كَأَنِّي بِمَا انتَهَى إِلَيَّ مِن أُمُورِهِم قَدعُمِّرتُ مَعَ أَوَّلِهِم إِلَى آخِرِهِم فَعَرَفتُ صَفوَ ذَلِكَ مِن كَدَرِهِ وَ نَفعَهُ مِن ضَرَرِه.[[17]](#footnote-17)

پسرم! اگر چه من به اندازة مردم پيش از خود عمر نكرده‏ام، ولى در كردارشان دقّت، و در اخبارشان فكر نموده، و در آثارشان سياحت كرده‏ام، تا جايى كه همانند يكى از آنان شده‏ام، بلكه گويى به‌جهت آنچه كه از وضع آنان به من رسيده، عمرم را با اولين و آخرينشان گذرانيده‏ام، زلال اعمالشان را از تيرگى، و سود و زيان كردارشان را شناخته‌ام.

نیز در همین نامه آورده‌اند:

أَحيِ قَلبَكَ بِالمَوعِظَةِ وَ أَمِتهُ بِالزَّهَادَةِ ... وَ اعرِض عَلَيهِ أَخبَارَ المَاضِينَ وَ ذَكِّرهُ بِمَا أَصَابَ مَن كَانَ قَبلَكَ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ سِر فِي دِيَارِهِم وَ آثَارِهِم فَانظُر فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انتَقَلُوا وَ أَينَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ تَجِدُهُم قَدِ انتَقَلُوا عَنِ الأَحِبَّةِ وَ حَلُّوا دِيَارَ الغُربَةِ وَ كَأَنَّكَ عَن قَلِيلٍ قَد صِرتَ كَأَحَدِهِم[[18]](#footnote-18)

دلت را با موعظه زنده كن، و با بى‏رغبتى به دنيا بميران، ... اخبار گذشتگان را به آن ارائه كن، آنچه را بر سر پيشينيان آمده به يادش آور، در شهرهاى آنان و در ميان آثارشان سياحت كن، در آنچه انجام دادند و اينكه از كجا منتقل شدند و در كجا فرود آمدند و منزل كردند دقّت كن، مى‏يابى كه از كنار دوستان رفتند، و به ديار غربت وارد شدند، و گويى تو هم به اندك زمانى چون يكى از آنان خواهى شد.

و در جای دیگری فرموده‌اند:

وَ لَوِ اعتَبَرتَ بِمَا مَضَى حَفِظتَ مَا بَقِيَ[[19]](#footnote-19)

اگر از گذشته عبرت گيرى آنچه را مانده حفظ خواهى نمود.

یعنی فهم درست تاریخ، موجب حفظ فرصت‌ها و بهره‌گیری از آن در زندگی است.

دوم: آشنایی با سنن اجتماعی و فلسفه تاریخ

دومین راهکار برای کسب توان تحلیل سیاسی و هوشمندی اجتماعی، اطلاع از فلسفة تاریخ است. «فلسفة تاریخ» با «تاریخ» متفاوت است. تاریخ گزارش حوادثی است که در گذر زمان رخ داده است؛ درحالی‌که فلسفة تاریخ، عبارت است از قوانین و سنت‌های حاکم بر جریان حوادث اجتماعی و سیر تاریخ.

تحولات تاریخی بی‌حساب و کتاب و تصادفی نیست. خدای متعال مدیر کل هستی است و بی‌تردید سیر کلی تحولات تاریخ را بر اساس ضوابط و قواعد ثابتی مدیریت می‌کند. دانستن آن قوانین و سنن در فهم رویدادهای تاریخی و پیش‌بینی حوادث آینده بسیار مؤثر است. مراد ما از فلسفة تاریخ، فلسفة تاریخ اسلامی است که نگرش توحیدی و الهی در آن ملحوظ است و در قرآن و روایات بدان اشاره شده است. برای آشنایی با این سنن تاریخی نمونه‌هایی را بیان می‌کنیم.

نخست: در سوره مبارکه انعام آمده است:

وَ لَقَد أَرسَلنا إِلى‏ أُمَمٍ مِن قَبلِك[[20]](#footnote-20)

خدای متعال پیامبرانی را به سوی اقوام گذشته فرستاد. آن پیامبران مردم را به سوی ایمان و تقوا و بندگی، و به سوی ارزش‌ها و پاکی‌ها و فضیلت‌ها دعوت کردند. مردمان به جای آنکه از دعوت انبیای الهی استقبال کنند و شاکر این نعمت بزرگ باشند از آن روی گرداندند و به آن بی‌اعتنایی کردند.

فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ ...[[21]](#footnote-21)

وقتی اقوام گذشته، تذکر پیامبران را [نادیده گرفتند و] فراموش کردند ...

آیا می‌توانید بقیة آیه را حدس بزنید؟ اگر بنا شود ادامة آیه را شما کامل کنید چه می‌گویید؟ احتمالاً در ادامه آیه، عذاب دردناکی برای آنان در نظر می‌گیرید و همة آنان را نابود خواهید کرد. اما خدای قادر متعال در ادامه می‌فرماید:

فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحنا عَلَيهِم أَبوابَ كُلِّ شَي‏ءٍ.[[22]](#footnote-22)

وقتی آنان تذکر پیامبران را فراموش کردند درهای همه چیز را بر آنان گشودیم.

یعنی به آنان علم و قدرت و اعتبار و ثروت و امنیت و رفاه و لذت و هنر و رسانه و تمدن و ... دادیم و ابرقدرتشان ساختیم.

حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذناهُم بَغتَةً فَإِذا هُم مُبلِسُونَ فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمينَ

تا اینکه به آن نعمت‌ها دلخوش شدند [و به سرمستی و غرور و نخوت و استکبار رسیدند]. آنجا ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یک‌باره درمانده و بیچاره شدند. پس ریشة ستم‌کاران برکنده شد، والحمد لله رب العالمین.

گاهی ما تصور می‌کنیم اگر امت یا قومی با خدا مخالفت کنند بلافاصله عذاب می‌شوند. در حالی‌که سنت پروردگار و قاعدة برخورد او با ظالمان گونة دیگری است. دانستن این سنت‌ها در فهم رویدادهای اجتماعی بسیار مؤثر است. خدای متعال در ابتدا فرصت و مهلت می‌دهد، بلکه آن قوم را ابرقدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، اطلاعاتی و ... می‌گرداند، سپس عذابش می‌کند؛ یعنی قدرت و ثروت لجام‌گسیخته، مایه و مقدمة نابودی اقوام است و ابرقدرت‌های گردن‌کشی که به پیام انبیای الهی وقعی نمی‌نهند، باید منتظر عذاب خدا باشند.[[23]](#footnote-23)

در این آیات، خدای متعال پشت پردة کار خود را فاش ساخته و ناموس حاکم بر رویدادهای اجتماعی و تاریخی را بیان کرده است. دانستن این قانون به فهم کامل حوادث اجتماعی بسیار کمک می‌کند و قدرت پیش‌بینی به ما می‌دهد.[[24]](#footnote-24)

دوم: آموزة مهدویت در فلسفة تاریخ شیعی نیز الهام‌بخش فهم بسیاری از رویدادهای اجتماعی است و پیش‌بینی روشنی از آیندة تاریخ می‌دهد.

ما به دليل اينكه مؤمن و مسلمانيم و در عمق ضميرمان اين اصل وجود دارد كه: «جهان را صاحبى باشد خدا نام» هر چه در دنيا پيشامدهايى مى‏شود هرگز احساس خطر عظيم، خطرى كه احياناً بشريّت را نيست و نابود كند و كرة زمين را تبديل به تودة خاكستر كند و زحمات چندهزار سالة بشريّت را كأن لم يكن نمايد نمى‏كنيم. ... تعليمات انبياء، نوعى امنيّت و اطمينان خاطر به ما داده است و در واقع در ته قلب خود به مددهاى غيبى، ايمان و اتّكا داريم. اگر به ما بگويند يك ستارة عظيم در فضا در حركت است و تا شش ماه ديگر به مدار زمين مى‏رسد و با زمين ما برخورد مى‏كند و در يك لحظه زمين ما به يك تودة خاكستر تبديل مى‏شود باز هم با همة ايمان و اعتقادى كه به پيش‌بينى‏هاى دانشمندان داريم به خود ترس راه نمى‏دهيم...

آرى، همان طورى كه باور نمى‏كنيم زمين ما به وسيلة يك ستاره، یا يك حادثة جوّى، نيست و نابود شود، باور نمى‏كنيم كه بشريّت به دست خود بشر و به‌وسيلة نيروهاى مخرّبى كه به دست بشر ساخته شده منهدم گردد.

آرى، ما به حكم يك الهام معنوى كه از مكتب انبياء گرفته‏ايم باور نمى‏كنيم. ديگران چطور؟ آيا آنها هم باور نمى‏كنند؟ آيا همين اطمينان و خوشبينى نسبت به آيندة انسان و زمين و زندگى و تمدّن و خوشبختى و بهروزى و عدالت و آزادى در آنها وجود دارد؟ ابداً.

هر چند يك بار در روزنامه‏ها، در نطق‌ها و سخنراني‌هاى گردانندگان سياست جهان آثار بدبينى شومى نسبت به آينده بشريّت و تمدّن مشاهده مى‏كنيم. اگر از آن درسى كه دين به ما آموخته صرف نظر كنيم و ايمان به مددهاى غيبى را از دست بدهيم و تنها بر اساس علل ظاهرى حكم كنيم بايد به آنها حق بدهيم كه بدبين باشند. چرا بدبين نباشند؟ در دنيايى كه سرنوشتش بستگى پيدا كرده به دگمه‏اى كه انسانى فشار دهد و پشت سرش وسائل مخرّب كه قدرت آنها را خدا مى‏داند به كار بيفتد، در دنيايى كه به راستى بر روى انبارى از باروت قرار گرفته و جرقّه‏اى كافى است كه يك حريق جهانى به وجود بياورد، چه جاى خوشبينى به آينده است؟ ...

انصافاً اگر بر اساس علل مادّى و ظاهرى قضاوت كنيم اين بدبينى‏ها بسيار بجاست. فقط يك ايمان معنوى، ايمان به «امدادهاى غيبى» و اينكه «جهان را صاحبى باشد خدا نام» لازم است كه اين بدبينى‏ها را زايل و تبديل به خوشبينى كند و بگويد بر عكس، سعادت بشريّت، رفاه و كمال بشريّت، زندگى انسانى و زندگى مقرون به عدل و آزادى و امن و خوشى بشر، در آينده است و انتظار بشر را مى‏كشد.

... عمر جهان به پايان نرسيده است، هنوز اوّل كار است، دولتى مقرون به عدل و عقل و حكمت و خير و سعادت و سلامت و امنيّت و رفاه و آسايش و وحدت عمومى و جهانى در انتظار بشريّت است، دولتى كه در آن دولت حكومت با صالحين است و انتخاب اصلح به معنى واقعى در آن صورت خواهد گرفت. ...

اين است فلسفة بزرگ مهدويّت؛ در عين اينكه پيش‌بينى يك سلسله تكان‌هاى شديد و نابساماني‌ها و كشتارها و بى‏عدالتي‌هاست، پيش‌بينى يك آيندة سعادت‌بخش و پيروزى كامل عقل بر جهل، توحيد بر شرك، ايمان بر شك، عدالت بر ظلم، سعادت بر شقاوت است.[[25]](#footnote-25)

امام حسین7 نیز در بیان قطعیت ظهور امام زمان فرمودند:

لَو لَم يَبقَ مِنَ الدُّنيَا إِلَّا يَومٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ اليَومَ حَتَّى يَخرُجَ رَجُلٌ مِن وُلدِي فَيَملَأَهَا عَدلًا وَ قِسطاً كَمَا مُلِئَت جَوراً وَ ظُلماً؛ كَذَلِكَ سَمِعتُ رَسُولَ اللَّهِ9 يَقُولُ.‏[[26]](#footnote-26)

اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی باشد خدا آن روز را آنقدر طولانی می‌گرداند تا مردی از فرزندان من بیاید و زمین را از عدل و داد پر کند همان گونه که از جور و ستم پر شده است. این مطلب را از پیامبر خدا شنیده‌ام.

سوم: نمونه دیگر از سنن الهی در سوره مبارکه فتح آمده است:

وَ لَو قاتَلَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الأَدبارَ ثُمَّ لايَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصيراً[[27]](#footnote-27)

اگر کافران به جنگ با شما برخيزند، قطعاً پشت خواهند كرد، و ديگر يار و ياورى نخواهند يافت.

یعنی استقامت کنید و شک نداشته باشید که در مبارزة با کافران حتما پیروزید. آنان از پیشِ رویِ شما خواهند گریخت و به هیچ کس نمی‌توانند پناه بیاورند و از هیچ کسی نمی‌توانند کمک بگیرند. یقیناً شکست خواهند خورد.

برای آنکه کسی گمان نکند که این بیان مربوط به مسلمانان صدر اسلام است و امروزه تغییر کرده است در ادامه فرموده است:

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتي‏ قَد خَلَت مِن قَبلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبديلاً[[28]](#footnote-28)

این سنت و قانون ثابت خداست؛ یعنی قاعدة حاکم بر تاریخ است. پیش از این جاری بوده، بعد از این هم جاری است.

همان طور که ملاحظه می‌شود دانستن این قوانین با ندانستنش بسیار متفاوت است. کسی که با قواعد حاکم بر جامعه و تاریخ آشناست با کسی که از این قواعد آگاهی ندارد در فهم حوادث قطعا تفاوت دارد.

برای آشنایی با فلسفه تاریخ از منظر اسلام به کتاب‌های زیر می‌توان مراجعه کرد.

«جامعه و تاریخ» و «فلسفه تاریخ» اثر استاد شهید مرتضی مطهری؛

جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن اثر استاد محمدتقی مصباح یزدی؛

سنت‌های تاریخ در قرآن اثر شهید محمدباقر صدر؛

جامعه در قرآن (جلد 18 از تفسیر موضوعی قرآن کریم) اثر آیت‌الله جوادی آملی.

سوم: مشاهده مشق دیگران.

راهکار دیگر برای کسب هوشمندی سیاسی و به‌دست آوردن قدرت تحلیل این است که کار دیگران را مشاهده کنیم. دانشمندان علم روان‌شناسی «مشاهده» را یکی از راه‌های یادگیری دانسته‌اند. بر این اساس شناسایی کسانی که هوشمندی سیاسی و قدرت تحلیل بالایی دارند و ارتباط با آثار آنان در یک بازة زمانیِ نسبتاً طولانی، موجب می‌شود از آنان کار یاد بگیریم و قدرت فهم و تحلیل ما افزایش یابد.

بهترین نمونه چنین کسی در زمان ما مقام رهبری است که هم تسلط بی‌نظیری بر تاریخ دارد، هم نگرش توحیدی اصیل و آشنایی با فلسفه تاریخ دارد و هم مصداق «أَعرَفُ‏ النَّاسِ‏ بِالزَّمَانِ‏ مَن لَم يَتَعَجَّب مِن أَحدَاثِهِ» است و هم بزنگاه‌ها و گلوگاه‌های تاریخی را به‌خوبی می‌شناسد و گرفتار خرده‌مسائل بی‌خاصیت نمی‌گردد.

دقت در سخن وی به عنوان یک عالم متفکر زمان شناس و الهام گرفتن از شیوة نگرش او به مسائل اجتماعی و سیاسی، رشد دانشی و مهارتی بالایی برای ما ایجاد می‌کند و به‌مرور قواعد و قوانین تحلیل را به ما می‌آموزد.[[29]](#footnote-29)

چهارم: تمرین و موضع‌گیری.

برای یادگیری هر مهارتی، از جمله مهارت تحلیل سیاسی لازم است علاوه بر «مشاهده» خود ما نیز اقدامی کنیم.[[30]](#footnote-30) تا موقعی که بالای گود ایستاده و مشق دیگران را نگاه می‌کنیم، یادگیری ما کامل نیست. کسی که می‌خواهد خوش‌نویسی بیاموزد باید قلم به دست گیرد و تمرین کند، کسی که می‌خواهد شنا یاد بگیرد باید تن به آب زند. کسی هم که می‌خواهد مهارت تحلیل سیاسی بیاموزد و هوشمندی اجتماعی به‌دست آورد باید این کار را از نزدیک تجربه و لمس کند؛ یعنی آنچه را در مرحلة قبل مشاهده کرده، به‌کار بگیرد. تحلیل و اظهار نظر کند و موضعی پدید آورد.

بسیاری از ما معمولاً از تحلیل، اظهار نظر و موضع‌گیری نسبت به رویدادها و پدیده‌ها فرار می‌کنیم و حاضر نیستیم تلاش لازم را در این موارد به کار بگیریم؛ زیرا این کار را دشوار و اندیشه سوز می‌بینیم. همین روحیه، ما را از رشد و بالندگی در مسائل اجتماعی بازمی‌دارد. اگر می‌خواهیم قدرت تحلیل به‌دست بیاوریم باید مسائل را تحلیل کنیم. برای تحلیل کردن باید تلاش کنیم موضعی در برابر آن بگیریم. یعنی با استدلال، نسبت به خوبی یا بدی آن اظهار نظر کنیم. برای اظهار نظر نسبت به یک موضوع نیز باید بارها آن را مرور کنیم و در جوانب آن ـ به‌صورت درجه دو و از منظر یک ناظر مسلط ـ بیندیشیم.

یک حادثة اجتماعی، سخنان یک شخصیت تأثیرگذار، درگیری دو جبهه، حتی انتشار یک کتاب یا تولید یک فیلم و ... رویدادهایی هستند که می‌توان نسبت به آنها موضع‌گیری کرد.[[31]](#footnote-31) خوب است از کنار این پدیده‌ها بی‌تفاوت و منفعل رد نشویم و به صورت فعال و کاملاً زنده، نسبت خود را با آنها معلوم سازیم.[[32]](#footnote-32)

البته نیازی نیست که از همان ابتدا اظهارنظرهای خود را منتشر سازیم، اما به هر حال باید فعالیتی ذهنی داشته باشیم و برای تجزیه و تحلیل آن و کشف مناسبت مطلوب با آن تلاش کنیم. مثل اینکه یک شاگرد نجار برای یادگیری هنر نجاری باید چیزهایی بسازد. آن تولیدات، استاندارد لازم برای عرضه به بازار را ندارد ولی برای آموختن هنر نجاری کاملاً ضروری است.

بی‌تردید اگر امکان داشته باشد که تولیدات یا اظهار نظرهای شخصی خود را به یک استاد کار ماهر، عَرضه بداریم و از او ارشاد و راهنمایی بگیریم، سرعت و کیفیت مهارت‌آموزی ما افزایش می‌یابد.

پنجم: مبارزه با هوا.

برای اینکه قدرت تحلیل سیاسی و هوشمندی اجتماعی داشته باشیم، یعنی عقلانیت ما در فهم و درک و تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی و پیش‌بینی حوادث بالا رود، باید از هواهای نفسانی هم پاک باشیم.

انارة العقل مکسوف بطوع هوی و عقل عاصی الهوی یزداد تنویرا

پرتوافشانیِ خورشید عقل با اطاعت از هوای نفس خاموش می‌گردد و عقل کسی که با هوس‌های خود مخالف کند نوربخشی بیشتری دارد

در وجود انسان میان عقلانیت و هوای نفس، درگیری وجود دارد که هر چه هوای نفس فربه‌تر و پروارتر شود، عقلانیت ضعیف‌تر است و هرچه تمایلات نفسانی ضعیف‌تر باشد عقلانیت قوی‌تر. امیر المومنین7 فرمودند:

وَ كَم مِن عَقلٍ أَسِيرٍ تَحتَ [عِندَ] هَوىً أَمِير.[[33]](#footnote-33)

چه بسا عقلی که زیر فرمان هوای نفس اسیر می‌گردد.

قدرت فهم حوادث اجتماعی و تحلیل سیاسی نوعی عقلانیت است؛ این عقلانیت وقتی انسان می‌ترسد، یا طمع دارد یا اسیر انفعالات نفسی است، ضعیف می‌گردد؛ یعنی در مواجهه با موضوعات اجتماعی زبان و بلکه فکر و عقل انسان دچار لکنت می‌شود و به‌صورت ناخودآگاه، مسائل را به‌نوعی درک می‌کند که منافعش به خطر نیفتد!

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس; که ابرمرد هوشمندی سیاسی و درک مسائل اجتماعی است طی نامه‌ای که تنها دست‌خط سیاسیِ برجای‌مانده از اوست، بدون هیچ‏گونه القاب و تعارفات که معمول آن زمان بوده خطاب به شاه نوشته است:

«شهریارا خداوند دوچیز به من نداده است؛ یکی ترس و دیگری طمع، هرکس با مصالح ملّی و امور مذهبی همراه باشد، من هم با او همراهم و الا نه»[[34]](#footnote-34)

آزادگی و مردانگی مدرس در مواجهه با شاه، تنها محصول رهایی از بند ترس و طمع و هوا است. این آزادگی یا اسارت به‌صورت ناخودآگاه فهم و درک ما از حوادث را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ مثلاً ترس از قدرت‌های بزرگ به‌سرعت به این نتیجه برسیم که باید در مقابل آنان تسلیم شویم و امروزه زمانِ مبارزه نیست!

ششم: انسان‌شناسی.

عامل دیگری که به فهم حوادث اجتماعی و تحلیل سیاسی کمک می‌کند انسان‌شناسی است. بازیگران رویدادهای سیاسی و اجتماعی، انسان‌ها هستند و انسان‌ها بر اساس ویژگی‌هایی عمل می‌کنند. بسیاری از این ویژگی‌ها به‌صورت فطری، میان انسان‌ها مشترک است. بنابراین نحوة عمل انسان را می‌توان به‌صورت یک فرمول عام درک کرد. اگر کسی بر این فرمول‌ها اشراف داشته باشد طبیعتاً قدرت پیش‌بینی هم خواهد داشت.

یکی از عوامل تکرار تاریخ نیز همین است. از آنجا که بازیگران حوادث تاریخی انسان‌ها هستند و انسان‌ها با ویژگی‌های سرشتی لایتغیر و مشترک تکرار می‌شوند، تاریخ نیز تکرار می‌شود.

انسان‌ها به یک شکل آفریده شده‌اند و نسل‌ها در واقع تغییر نمی‌کنند. همة انسان‌ها در طول تاریخ، شهوت و غصب دارند. همه فطرت الهی دارند و خداجو و معنویت‌خواه هستند. همه ضعیف و عجول و حریص به دنیا هستند و ...

از باب نمونه به این ویژگی توجه می‌دهیم که انسان در سنین جوانی به‌صورت فطری در باورهای دورة کودکی خود تردید می‌کند. این شک و تردید کاملاً طبیعی و پیش‌بینی‌پذیر است. بنابراین باید منتظر چنین امری بود و آن را نشان از سلامت دستگاه ذهنی و قوای فکری جوان دانست؛ نظیر فعالیت هورمون‌های خاص در سنین بلوغ که هم پیش‌بینی‌پذیر است و هم نشان سلامت جسمی است.

اگر این ویژگی برای ما معلوم باشد در تحلیل پاره‌ای از حوادث اجتماعی موفق‌تر هستیم. زیرا اجتماع برساخته از آحاد انسان‌هاست و ویژگی‌های آحاد افراد به‌صورت کلان در جامعه نیز نمود می‌یابد. همچنین به‌سهولت می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که یکی دو دهة دیگر، نسل جوان ما در باورهای بدیهی و ارزش‌های رایج جامعة امروز تردید خواهد افکند و یک جریان اجتماعی مخالف در آن زمان شکل خواهد داد. کسی که این موضوع را بداند اولاً از حوادث اجتماعی متعجب نمی‌شود ثانیاً خود را از پیش برای آن آماده می‌سازد.

هفتم: دشمن شناسی.

اگر انسان‌شناسی را تفصیل دهیم و شناخت ویژگی‌های فطری انسان را امتداد بخشیم، به ضرورتِ «دشمن‌شناسی» می‌رسیم. یکی از عواملی که مانع از درک درست و کامل مسائل اجتماعی می‌شود این است که با ساده‌نگری و بساطت، همه را پاستوریزه و خوب بپنداریم و دشمن را دشمن تلقی نکنیم. این حسن ظن عمومی، خلاف واقعیت انسان است. شناخت کید شیاطین، لازمة شناخت طبیعت انسان و توجه به قابلیت عجیب او برای بد شدن و ستمکاری است.

انسان‌های صلح کل و خاکشیرمزاجی که دیگران را گرفتار توهّم توطئه می‌پندارند، به‌سرعت از ظاهر زیبای اتوکشیده و ادکلن‌زدة آدم‌های شیک فریب می‌خورند. پروین چرخ ادب، این حقیقت را در قالب تمثیل چنین سروده است:

گفت با جوجه مرغکی هشیار که ز پهلوی من مرو به کنار

گربه را بین که دم علم کرده گوش‌ها تیز و پشت خم کرده

چشم خود تا به هم زنی بَرَدَت تا کُله چرخ داده‌ای خورَدَت

جوجه گفتا که مادرم ترسوست! به خیالش که گربه هم لولوست!

گربه حیوان خوش خط وخالی‌است فکر آزار جوجه اصلا نیست

سه قدم دورتر شد از مادر آمدش آنچه گفته بود به سر

گربه ناگاه از کمین برجست گلوی جوجه را به دندان خست

برگرفتش به چنگ و رفت چو باد مرغ بیچاره از پی‌اش افتاد

گربه از پیش و مرغ از دنبال ناله‌ها کرد زد بسی پر و بال

لیک چون گربه جوجه را بربود نالة مادرش ندارد سود

دشمن‌شناسی یعنی بدانیم انسانی که می‌تواند تا اعلی علیین عروج کند می‌تواند آن‌چنان پست و رذل شود که از هر جانوری ساقط‌تر و خطرناک‌تر باشد و بدترین جنایات را انجام دهد. از امام صادق7 نقل شده که فرمودند:

إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانَ جَورٍ وَ أَهلُهُ أَهلَ غَدَرٍ فَالطُّمَأنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجزٌ.[[35]](#footnote-35)

وقتی زمان زمانة جور و ستم است، و اهل آن، اهل فریب و نیرنگ هستند، اعتماد کردن به همگان ناتوانی است.

همچنین امام رضا7 فرمودند:

إِذَا كَانَ زَمَانٌ العَدلُ فِيهِ أَغلَبُ مِنَ الجَورِ فَحَرَامٌ أَن تَظُنَّ بِأَحَدٍ سُوءاً حَتَّى يُعلَمَ ذَلِكَ مِنهُ وَ إِذَا كَانَ زَمَانٌ الجَورُ أَغلَبُ فِيهِ مِنَ العَدلِ فَلَيسَ لاحَدٍ أَن يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيراً مَا لَم يَعلَم ذَلِكَ مِنهُ‏[[36]](#footnote-36)

اگر در زمانی عدالت بر ستم‌کاری غلبه داشته باشد روا نیست به کسی بدگمان باشی مگر اینکه بدی او آشکار شود. و اگر در زمانی ظلم و ناحق بر عدل غلبه داشته باشد کسی نباید به دیگران خوش‌گمان باشد مگر آنکه آشکار شود.

در فرمایش امام علی7 نیز آمده است:

إِذَا اسْتَوْلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَ إِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّر.[[37]](#footnote-37)

چون صلاح و نيكى بر زمانه و مردم آن غالب آيد و كسى به ديگرى گمان بد برد، كه از او گناهی آشكار نشده، ستم كرده است و اگر بدكارى بر زمانه و مردم آن غالب شود و كسى به ديگرى گمان نيك برد خود را فريفته است‏

الطُّمَأنِينَةُ قَبلَ‏ الخِبرَةِ ضِدُّ الحَزمِ [[38]](#footnote-38)

اعتماد کردن پیش از آزمودن خلاف دوراندیشی، احتیاط و محکم‌کاری است.

امام جواد7 نیز فرمودند:

مَنِ انقَادَ إِلَى الطُّمَأنِينَةِ قَبلَ الخِبرَةِ فَقَد عَرَضَ نَفسَهُ لِلهَلَكَةِ، وَ العَاقِبَةِ المُتعِبَةِ.[[39]](#footnote-39)

کسی که پیش از آزمودن اطمینان کند خود را در معرض نابودی و سرانجام دشوار قرار داده است.

بی‌شک یکی از عوامل موفقیت امام راحل; که با حرکت جهانی خود تاریخ معاصر را ورق زد و دست برتر خود را در فهم زمانه نشان داد همین انسان‌شناسی و دشمن‌شناسی است. معرفی آمریکا به‌عنوان شیطان بزرگ و اعتماد نکردن به وعده‌های پوشالی او نقطة قوت بزرگ حضرت امام است که تجربة موفق خود را در عمل نشان داده است. کسانی که امروز سودای مسالمت و آشتی با آمریکا در سر می‌پرورند باید به تجربة امت اسلامی در شرایطی که یک چندم قدرت امروز را نداشت در مواجهة با ابرقدرت آمریکا در شرایطی که بسیار بیش از این عظیم و مهیب دیده می‌شد توجه کنند و پنجة چدنی او را زیر دست‌کش مخملی‌اش ببینند.

امام راحل; با توجه به این دشمنی، درگیری میان اسلام و کفر را ذاتی، آشتی و مسالمت را امکان‌ناپذیر و این مبارزه را دائمی می‌دانستند.

تا بانگ لا اله الا اللَّه و محمد رسول الله بر تمام جهان طنين نيفكند مبارزه هست و تا مبارزه در هر جاى جهان عليه مستكبرين هست ما هستيم.[[40]](#footnote-40)

تا شرك و كفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستيم. ما بر سر شهر و مملكت با كسى دعوا نداريم. ما تصميم داريم پرچم «لا اله الا الله» را بر قلل رفيع كرامت و بزرگوارى به اهتزاز درآوريم.[[41]](#footnote-41)

دشمن‌شناسی یعنی اینکه مبارزه با کفر را دائمی بدانیم. البته ممکن است این مبارزة دائم، گاهی مستقیم و رو در رو باشد و گاهی به صورت نرم و دیپلماتیک، ولی بدون شک میز مذاکره را نیز باید میدان درگیری و مبارزه دید. هیچ کس نباید گمان کند که دشمن بعد از امضای قرارداد، دست از دشمنی برمی‌دارد و صادقانه و از سر دوستی با ما روبرو می‌شود! دشمن گاهی به ما نزدیک می‌شود و مواضع نرم نشان می‌دهد که ما را غافل کند. هرگز نباید به دشمن خوش‌گمان بود. دشمن، دشمن است؛ یعنی همان موقع که پای میز مذاکره نشسته و به‌ظاهر لبخند می‌زند نیز در فکر توطئه و دشمنی است. امیر مؤمنان علی7 به مالک اشتر توصیه فرمودند:

وَ لَاتَدفَعَنَّ صُلحاً دَعَاكَ إِلَيهِ عَدُوُّكَ و لِلَّهِ فِيهِ رِضًا؛ فَإِنَّ فِي الصُّلحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ وَ رَاحَةً مِن هُمُومِكَ وَ أَمناً لِبِلَادِكَ وَلَكِنِ الحَذَرَ كُلَّ الحَذَرِ مِن عَدُوِّكَ بَعدَ صُلحِهِ فَإِنَّ العَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذ بِالحَزمِ وَ اتَّهِم فِي ذَلِكَ حُسنَ الظَّنِّ.[[42]](#footnote-42)

از صلحى كه دشمنت به آن دعوت مى‏كند و خشنودى خدا در آن است روى مگردان، زيرا صلح موجب آسايش لشگريان، و آسودگى خاطر آنها و امنيت شهرهاى توست. ولى پس از صلح به كلى از دشمن حذر كن، چه بسا كه دشمن براى غافلگير كردن تن به صلح دهد. در اين زمينه طريق احتياط گير، و به راه خوش گمانى قدم مگذار.

ریشة این دشمنی سیاسی، دشمنی فرهنگی است. فرهنگ رقیبی که می‌خواهد فرهنگ و تمدن ما را از پا بیندازد ـ ‌در مقیاس کلان ـ فرهنگ غرب است. مهم‌ترین ویژگی‌های این دشمن فرهنگی اومانیسم، لیبرالیسم و سکولاریسم است. شناخت این ویژگی‌ها و آمادگی برای مقابله با آن نیز لازمة شناخت زمانه است.

### چقدر نیاز داریم به دین شناسی؟ چگونه دین شناس شویم؟ اقسام دین شناسی چیست؟

دارای نگاه کلان به دین، و شناخت سیاست های کلی دین الهی (قرآن):

نگاه کلان (چه به لحاظ تئوری وچه به لحاظ ایمانی) چگونه قابل سنجش است؟

نگاه کلان چگونه قابل ضابطه مندی و آموزش است؟

دین‌شناسی یک مفهوم مشکَّک، مُدرَّج و دارای مراتب است. پیرمرد بی‌سواد روستایی که تنها چند حدیث و آیه از دین شنیده است شناختی از دین دارد. عالم ورزیده‌ای که 60 سال به مطالعه و تحقیق و تعمق در علوم اسلامی پرداخته نیز شناختی از دین دارد. نه می‌توان آن را تخطئه کرد و الزاما خطا دانست و نه می‌توان این را دین‌شناس کامل دانست یا از خطا مبرا دید. همچنین نمی‌توان برنامة کاری این را به همگان توصیه کرد و یا از همگان چنین دین‌شناسی را انتظار داشت. دین‌شناسی به معنای حداکثری یعنی آشنایی با همه مسائل دین و همه علوم دینی در حد بالاترین تخصص برای یک نفر امکان‌پذیر نیست. به همین جهت در میان عالمان دین نیز نوع دین‌شناسی متفاوت است. دانشمند فقیهی که تمام عمر برای استنباط احکام الهی از منابع زحمت کشیده، با دانشمند متکلمی که سال‌ها به معارف کلامی و اعتقادی پرداخته و آیات و روایات را از این منظر بررسیده است، در نوع درک از دین و اسلام‌شناسی متفاوت‌اند. آیا دین‌شناسی فقها و مراجع تقلید، کامل و وجود آنها مجسمة اسلام‌شناسی است؟ آیا می‌توان آنها را نمونه‌های اعلی و صددرصدِ شناخت اسلام دانست؟ بی‌شک مراجع تقلید در زمینة فقه بهترین متخصص‌ها و زبده‌ترین دانشمندان هستند. اما آیا معارف اسلامی منحصر در فقه است که این دانشمندان را اسلام‌شناس کامل بدانیم؟ با این توجه، دین‌شناسیِ حداکثری در مجموعة حوزه دنبال می‌شود و در نظام دین‌شناسان نه در وجود یک فرد تحقق می‌یابد.

شناخت دین چگونه حاصل می‌شود؟ بی‌شک این شناخت باید معتبر و روش‌مند باشد. صرف ادعای دین‌شناسی و پس از آن نظریه‌پردازی به نام دین کافی نیست. برای شناخت دین باید روش مناسب به کار گرفت و از مقدمات معتبر پیش رفت. برای کشف سخن دین استناد به رؤیا و مکاشفه صحیح نیست. همچنین روش شناخت نظر خدا، مراجعه به آرای عمومی و نظرسنجی از مردم نیست. نیز با خودکاوی و استحسان و ذائقة شخصی یا تجربه و استدلال عقلی نمی‌توان پیام دین را کشف کرد. برای دانستن رأی خدا در یک موضوع، ناگزیر باید از روش‌های علمی تفقه که نوعی روش تحقیق تاریخی است استفاده کرد[[43]](#footnote-43). حوزویان در دورة تحصیل خود با این روش آشنا می‌گردند، مهارت‌ها و مقدمات لازم برای این موضوع را کسب می‌کنند و موظف‌اند که در کشف پیام دین و آشنایی با اسلام به گونه‌ای روش‌مند عمل کنند.

دین‌شناسی چندان قابل تبعیض و تجزیه نیست. دین یک واحد به هم پیوسته اما در عین حال گسترده، عمیق و دارای روابط پیچیده است. برای آشنایی با چنین پدیده‌ای نباید از برخی اجزا چشم پوشی کرد. در این صورت این دین‌شناسی مانند همان فیل‌شناسی در داستان معروف مثنوی است. اظهار نظرهای یک سویه، تک بعدی و ناقص، چهرة دین را مشوه می‌کند و ابعاد هندسة دین را بر هم می‌زند و از دین خدا یک تصویر ناموزون کاریکاتوری ارائه می‌دهد، و بیش از آنکه به تبلیغ دین بینجامد به تضعیف دین منتهی می‌گردد.

بی‌شک تا این نگاه کلان نباشد فرایند تفقه در همان جزئیات نیز کامیاب و کامل تصور نمی‌شود و قابل اعتماد نیست. این نگاه کلان و دین‌شناسی کلی، علاوه بر اینکه نیاز صنفی طلبه است، نیاز شخصی او هم هست. همه کس حتی غیر طلبه موظف به دین‌شناسی در این حدود کلی هستند و بدون این معرفت، در زندگی دینی هرگز موفق نخواهند بود. اگر مسلمان وظیفه دارد که اسلامی زندگی کند و حیات دنیوی خود را بر مدار دین پایه‌ریزی کند بی‌تردید باید در شناخت دین ـ دست‌کم در حدود کلی و کلان آن ـ کوتاهی نکند و نسبت‌ها و روابط کلی آن را دریافته باشد.

از این رو به نظر می‌رسد نیاز به نوعی جامعیتِ علمی در دایرة معارف دین، برای طلبه محل گفتگو نیست. حتی اگر بحث از ضرورت گرایش‌های تخصصی را یک موضوع اثبات شده و مفروغ عنه بدانیم، طلبه در هر رشته‌ای از شاخه‌های متنوع علوم اسلامی، برای پژوهش و اظهار نظر نیاز به بینش دینی یعنی شناخت عمومی دین و کلیت اندیشة اسلامی دارد، و تا تصویر متوازن و کاملی از پیام وحی و سخن معصوم نداشته باشد، نمی‌تواند در خدمت اهداف آن قرار گیرد. دانشمند فقیه اگر در طول مدت تحصیل و تحقیق خود تنها فقه خوانده باشد و با موضوعات دیگر اندیشة اسلامی آشنا نباشد، در فقه‌پژوهی هم موفق نیست. دانشمند کلام یا اخلاق اسلامی هم باید آموزه‌های فقهی را بشناسد و توان‌مندی‌های تفقه را داشته باشد. بی‌شک پژوهش فقهی در چارچوب کلامی و مبتنی بر نظام اعتقادی خاصی است که اگر فقیه بر آن نظارت نداشته باشد در استنباطات فقهی خود از دایرة مبانی، خارج می‌شود؛ همان‌گونه که بی‌توجهی به آموزه‌های اخلاقی برای او پیامد نظری نامساعدی دارد. احکام دین باید در چارچوب مبانی و به سوی اهداف دین درک شود. از این رو لازم است پیوند میان گزاره‌های دینی به خوبی ملحوظ باشد و ربط و نسبت میان آنها و نیز درجة اولویت آنها ـ هرچند در حدود کلان ـ روشن گردد.[[44]](#footnote-44)

«مباحثات و تحقیقات اسلامی.. . از این که بتواند مجموعاً طرح و نقشة یک آیین متحدالاجزا و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آیین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است.. . . [لازم است] مسائل فکری اسلام به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آن که جزئی از مجموعة دین و عنصری از این مرکّب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم‌آهنگ و مرتبط است ـ و نه جدا و بی ارتباط با دیگر اجزا ـ بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بعدی انسان، استنتاج شود. »[[45]](#footnote-45)

«اسلام یک مکتب است. یک اندام است. یک مجموعة هماهنگ است، یعنی اگر تک‌تک شناختیم فایده ندارد، باید همه را در آن اندام و ترکیبی که وجود دارد بشناسیم. ارزیابی ما دربارة مسائل اسلامی باید درست باشد. برای یک اندام، یک عضو به تنهایی ارزش ندارد. در اندام انسان، دست، پا و.. . هر کدام یک عضو هستند. ولی آیا ارزش این اعضا در این اندام ـ با این که همه لازم و واجب هستند ـ یک جور است؟ اگر لازم شود یک عضو را فدای عضو دیگر کنیم کدام عضو را فدای دیگری می‌کنیم؟ آیا قلب را فدای دست می‌کنیم؟. . . اسلام هم این طور است. این بحثی است به عنوان اهم و مهم. »[[46]](#footnote-46)

«آنچه عرضه می‌کنیم باید استنادش به قرآن جای هیچ شک و شبهه‌ای نداشته باشد و در عین حال به صورت پراکنده و بدون ارتباط و نظم هم نباشد، زیرا اگر مطالبی را پراکنده عرضه کنیم, علاوه بر این که یادگیری مشکل است، فایده‌ای را که از یک نظام فکری صحیح در مقابل نظام‌های فکری غلط باید گرفت, نیز نخواهد داشت. همة مکتب‌های منحرف کوشیده‌اند به افکار و اندیشه‌های خود شکل و نطامی بدهند، یعنی برای مطالبشان ریشه‌ای معرفی کنند و با ارتباط و پیوند با سلسله مسائلی منسجم، یک کل منظم و همآهنگ به وجود آوردند، ما که در جهت صحیح هستیم، در مقابل آنها عیناً باید همین کار را بکنیم. یعنی معارف قرآن را به صورت سیستماتیک و منطم عرضه کنیم. به صورتی که پژوهشگر بتواند از یک نقطه شروع کند و زنجیروار حلقه‌های معارف اسلامی را به هم ربط بدهد و در نهایت به آنچه هدف قرآن واسلام است، نائل شود»[[47]](#footnote-47)

آشنایی با دین اسلام هنگامی معتبر است که نظاموارگی آن محفوظ باقی بماند یعنی

اجزای این دین به خوبی شناخته شود.

تمام اجزای آن ـ دست‌کم اجزا و عناصر اصلی ـ معلوم گردد و چیزی از قلم نیفتد.

غایات کلی و جهت‌گیری اصلی دین معلوم باشد.

درجة اهمیت و ابعاد ارزش اجزا، به هم نخورده باشد و توازن و تناسب لازم میان آنها برقرار باشد.

روابط و مناسبات میان آنها نیز روشن باشد. مثلا تأثیرات این اجزا بر یکدیگر و اصل و فرع میان آنها. [[48]](#footnote-48)

کودک نوپا در آغاز، دین داری را در نماز و دعا و تلاوت قرآن خلاصه می‌کند، طبعا این دین‌شناسی، کامل نیست زیرا شرط دوم را ندارد و تمام اجزای دین شناخته نشده است. به مرور این کودک متوجه می‌شود که مهرورزی و علم‌آموزی و جهاد و خدمت به مردم نیز جزو دین است. اکنون تصویرش از دین کامل‌تر شده و دین‌شناسی‌اش افزون گشته است. اما ممکن است در نظر او زیارت مرقد ائمة اطهار و یا عزاداری برای آنان برتر از نماز و روزه و و مهم‌تر از وحدت امت اسلامی باشد. این تصور باعث می‌شود که ابعاد هندسة دین نزد او برهم خورد و دین‌شناسی‌اش ـ به جهت فقدان شرط سوم ـ از اعتبار ساقط گردد. پس از آن باید این فرد، نسبت میان اعتقادات، اخلاقیات، احکام و مسائل اجتماعی دین را دریابد تا بتوان او را دین‌شناس نامید و اسلام‌شناسی او در حد نصاب قرار گیرد.

به همین ترتیب طلبه‌ای که با ابعاد متنوع دین مثل مسئله بداء، احکام اجتماعی یا معنای زهد و توکل و انتظار آشنا می‌شود دین‌شناسی‌اش کامل می‌شود. اگر طلبه مسائل اجتماعی و حماسی دین را ببیند ولی معنای دعا و مناجات و ندبه و تضرع را نفهمد دین‌شناس نیست. اگر از زندگی امام حسین (ع) و امام مهدی (ع) رضایت داشته باشد اما سکوت 25 سالة امیر المومنین (ع)، صلح امام حسن (ع)، دعا و مناجات امام سجاد (ع)، کلاس درس امام صادق (ع) و ولایت عهدی امام رضا (ع) را نفهمد و نپسندد دین را نشناخته و اسلام‌شناسی او ناموزون و کاریکاتوری است.

بنابراین کشف هندسة معارف اسلامی و احاطه بر منظومة معرفتی دین یا شبکة ارتباطی آموزه‌‌های اسلام و دست‌یابی به نقشه و نمودار کلان اندیشه اسلامی و دستگاه هماهنگ تفکر دینی یک ضرورت در فهم دین است. برای رسیدن به چنین شناختی مراحل دین‌شناسی باید به صورت لایه لایه و مرحله‌ای دنبال شود. اگر ذهن انسان‌های متوسط برای آشنایی با یک پدیدة پیچیده، مثلا نیاز به 3 مرتبه مرور داشته باشد، لازم است برای شناخت دین در سه حلقة متوالی ولی کامل، برنامه‌ریزی شود. امروزه به روشنی ثابت شده که ذهن انسان در مواجهه اول، ظرفیت درک کامل یک پیام را با همة جزئیات آن ندارد و تکرار و مرور لازمة جذب کامل و عمیق پیام است. مثلا برای احاطه بر یک نظریه یا یک دانش، باید در سه سطح با آن ارتباط برقرار کرد و از همان اول نمی‌توان به جزئیات آن پی برد. به همین جهت است که دانش‌های حوزوی در چند سطح آموخته می‌شوند و کتاب‌های درسی در چند حلقه تدوین می‌یابند.

اکنون اگر کل دین و معارف دینی را یک کتاب فرض کنیم مثل هر کتاب دیگری بهتر است برای آشنایی با آن در آغاز، از فهرست مندرجات آن آگاهی یافت و مطالعه آن را در سه مرحله انجام داد. یک‌بار تندخوانی و مرور اجمالی، یک‌بار با دقت متوسط و یک‌بار نیز با موشکافی و تأمل. نکته مهم این است که در هر مرحله از این مراحل، کل کتاب باید مورد لحاظ قرار گیرد. البته طبیعی است که در هر مرحله، لایه عمیق‌تری از محتوا نصیب انسان می‌شود.

از این رو برای شناخت دین و سخن خدا مطالعة یک دور ترجمة قرآن به صورت کامل، مفیدتر از درس گرفتن کل مکاسب شیخ انصاری در 4 سال تحصیلی است. زیرا قرآن کریم مجموعه گزاره‌های دینی یا دست‌کم بنیادی‌ترین و عمده‌ترین آنها را به صورت جامع در اختیار می‌نهد، گرچه برای رسیدن به عمق آن باید راه طولانی دیگری پیمود. همچنین اکتفا به منابع فقهی برای دین‌شناسی کافی نیست و باید در هر مرحله فقه، اخلاق، معارفِ هستی­شناختی و مسائل اجتماعی اسلام به موازات هم مورد بررسی قرار گیرند و دست به دست هم دهند. طلبه‌ای که کل گسترة احادیث را می‌شناسد مثلا یک دور مجموعة روایی **میزان الحکمه** را مطالعه کرده نسبت به کسی که تنها در مسائل اعتقادی و کلامی دین مطالعه کرده و متبحر شده است قطعا با دین خدا آشناتر است.

نکتة مهم دیگر اینکه برای آشنایی با نسبت‌ها و روابط ناگزیر باید از جزئیات چشم‌پوشی کرد. پرداختن به جزئیات معمولا حجاب دیدن روابط و مناسبات کلان می‌شود. وقتی وارد شهری می‌شویم آسان‌ترین راه برای آشنایی با آن شهر تهیة نقشة آن شهر است، نه گشت وگذار لذت‌بخش در آن. تهیة نقشة شهر، یعنی صَرف نظر از جزئیات شهر و پرداختن به روابط و نسب کلان. در مقابل، گشت و گذار در شهر عبارت است از دقت در جزئیات که انرژی و زمان فراوانی می‌طلبد و در نهایت نیز معلوم نیست ما را در جریان کامل کلیات و تجسم درست نقشة هوایی قرار دهد بلکه گاهی حیرت نیز می‌آفریند. [[49]](#footnote-49)

تهیة نقشه یعنی اعتماد به دیگرانی که پس از ساعت‌ها بلکه سال‌ها تلاش این کلیات را کشف کرده و به صورتی منسجم و قابل فهم در اختیار ما نهاده‌اند. همان گونه که در اینجا به گزارش دیگران اعتماد می‌کنیم و نقشة شهر را برای آشنایی اولیه مفید بلکه ضروری می‌دانیم در شناخت دین هم، غریبه‌ای که شناخت دین را تازه آغاز کرده، مناسب‌تر آن است که به نقشه‌ای که عالمان دین‌شناس از کلیت دین ارائه کرده‌اند اعتماد کند و در کوتاه‌ترین زمان و معتبرترین راه با صحنة گستردة دین آشنا شود. [[50]](#footnote-50)

منابع دین ما ویژگی‌هایی دارند که این ویژگی‌ها را باید بشناسیم. از جمله این که معرفت دینی در این منابع منظم، دسته‌بندی شده، و بدون تکرار نیست. در بسیاری از موارد محتوا تکرار شده یا با مثال و داستان و عبارات مختلف تفصیل یافته است. عکس آن نیز وجود دارد؛ در مواردی وضوح لازم به چشم نمی‌خورد و به اشاره و اجمال برگزار شده است. برخی مسائل را تنها از لوازم مخفی کلمات می‌توان کشف کرد. خیلی جاها پیوند میان عبارات و موضوعات معلوم نیست. خیلی جاها تأکید‌ها مشخص نیست. هرگز زیر مطالب کلیدی، محوری و مهم خطی برای برجسته‌سازی کشیده نشده، آهنگ ادای این جملات نیز امروزه در دست نیست که از طنین اصوات و تن صدا به برخی از این تأکید‌ها پی ببریم[[51]](#footnote-51). گویا به جهت همین دشواری‌ها است که تفاسیر متعدد و مختلفی پدید آمده و این منابع تاب برداشت‌های فراوان یافته است. از این رو در مرحلة اول، جز با استمداد از عالمان چیره دست نمی‌توان با دین آشنا شد. باید به توصیف عالمان دین مراجعه و با آن آغاز کرد. عالم دین این گزاره‌های پراکنده را جمع‌آوری کرده، تکرارها را حذف نموده، پیام را منظم کرده، تأکید‌ها را یافته، تعارض‌ها را هماهنگ ساخته و یکجا و هماهنگ و منسجم و متناسب و صریح و گویا و کامل و مختصر و شیوا و روان و آسان عرضه‌اش کرده است. [[52]](#footnote-52) و برای دین‌شناسی چه از این بهتر؟!

دین‌شناسی دو گونه است. دین‌شناسی تقلیدی و دین‌شناسی تحقیقی. و این هر دو صورت بسیار ارزش‌مند و گران‌بها است[[53]](#footnote-53). دین‌شناسی تقلیدی همین تصویر کامل و متوازن از دین است که به یاری یک استاد فن و اسلام‌شناس محقق به دست آمده است. دین‌شناس مقلد به تنهایی توان استفاده از منابع دین را ندارد و برای تجسم چهرة اسلام نیاز به یاری دیگران دارد. اما محققان دین‌شناس عالمانی هستند که می‌توانند به تنهایی از منابع دین ـ قرآن و روایات ـ مطالب دین را استخراج کنند، پیام آن را دریابند و سیمای آنرا درک کنند.

محقق دین به منابع دین شناخت دارد و می‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند یعنی

منابع را به خوبی می‌شناسد. کتاب‌های روایی اصلی و واسطه (مصادر اولیه و ثانویه) و درجة اعتبار آنها را می‌داند.

بر زبان آنها مسلط است و بدون نیاز به ترجمه می‌تواند از آنها بهره گیرد. همچنین اصطلاحات و مفاهیم تخصصی را می‌فهمد.

با جغرافیای مباحث آشناست. یعنی می‌داند که چه مطالبی در این کتاب‌ها آمده و کجا و چقدر به آنها پرداخته شده است.

توان درک مطالب و استناد بدان‌ها را دارد و دچار کج‌فهمی و تفسیر به رأی نمی‌شود و از دلالت آن‌ها بر محتوا مطمئن می‌گردد.

هنر جمع میان ادله و انسجام بخشیدن به آنها را دارد و می‌تواند تعارض‌های ظاهری میان آن‌ها را رفع کند.

و خلاصه توان استفاده از منابع را دارد. مانند یک پزشک که منابع مهم پزشکی و درجة اعتبار هر یک و نیز موارد استفاده آنها را می‌شناسد، با زبان تخصصی و اصطلاحات فنی آنها آشنا است. قدرت مراجعه، کشف مطالب مورد نیاز و استخراج پاسخ سؤال‌های خود را از آنها دارد و می‌تواند طبیعی، بدون تحمیل و تعارض مباحث آن را درک کند.

اگر منبع‌شناسی را با اندکی توسعة مفهومی به قدرت استفاده از منابع اطلاق کنیم می‌توان گفت که حوزویان با داشتن این مهارت‌ها منبع‌شناس دین هستند. نکته بسیار مهم در این دایره، تفاوت منبع‌شناسی با دین‌شناسی است. ممکن است کسی دین‌شناس خوبی باشد اما منبع‌شناس خوبی نباشد؛ یعنی به یاری عالمان دین و مطالعه کتب مفید و به برکت شرکت در جلسات مذهبی، فهم درست و متوازنی از دین پیدا کرده است، اما توان بهره‌برداری مستقل از قرآن و حدیث را ندارد. در مقابل، ممکن است کسی منبع‌شناس متبحری باشد، اما دین‌شناس خوبی نباشد؛ مثلا طلبه‌ای که با تلاش و اجتهاد، قدرت استنباط از منابع دین را پیدا کرده، ولی هنوز فرصت استفاده از این توان را نیافته و نتوانسته یک دور در کل معارف دینی – نه فقط احکام شرعی فقهی – آیات و روایات را بررسی کند. این شخص مجتهد مقلد است. مجتهد است زیرا توان بهره‌گیری از منابع را دارد، مقلد است چون شناخت او از دین به استناد اجتهادش نیست. اگر فرض کنیم که شناخت او از دین ناقص باشد دین‌شناس هم نیست و از شخص اول عقب‌تر است. بنابراین دین‌شناسی حتما لازم نیست اجتهادی باشد. نه هر مجتهدی دین‌شناس است و نه هر دین‌شناسی مجتهد. ممکن است یک طلبه معمولی از یک مجتهد مسلم دین‌شناس‌تر باشد، گرچه هر مجتهدی از طلبه غیر مجتهد منبع‌شناس‌تر و در استفاده از منابع دین، هنر‌مندتر و تواناتر است.

به نظر شما اگر امر میان دین‌شناسی تقلیدی (بدون تخصص) و تخصص بدون دین‌شناسی (منبع‌شناسی بلااستفاده) دایر شود از این دو کدام مقدم است؟ [[54]](#footnote-54)

اکنون که با معنای دین‌شناسی و انواع آن آشنا شدیم به سؤال اولیه باز می‌گردیم. اگر طلبه برای آیندة صنفی خود تحقیق را برگزیده باشد لاجرم باید علاوه بر دین‌شناسی منبع‌شناسی هم بداند. اما اگر بخواهد مبلغ خوبی باشد آنچه مهم است شناخت قابل اعتماد از دین است، هرچند به تقلید (پیروی) و یاری عالمان دین‌شناس باشد. کسی که بتواند از آثار محققان اسلامی خوب استفاده کند و آنرا با تعهد انتقال دهد مبلغ خوبی خواهد بود حتی اگر مجتهد نباشد[[55]](#footnote-55). برای دفاع از دین، در مقابل شبهات نظری مستحدث، یقینا یک عالم محقق منبع‌شناس باید گره‌گشایی کند؛ اما در مقابل شبهات کهنه و مکرر، طلاب دین‌شناس ـ هرچند مجتهد نباشند ـ نیز می‌توانند وارد میدان شوند.

گمان می‌رود راه دین‌شناسی نیز معلوم شده باشد. دین‌شناسی با معنای خاصی که از آن ارائه شد نه در گرو دانستن فتاوای همة مراجع است و نه در گرو اجتهاد. برای به دست آوردن آن باید ضمن احاطة نسبی بر کلیات احکام شرعی ـ خصوصا ابواب مورد ابتلا ـ با آثار جامع اندیش‌مندان اسلامی (مثل شهید مطهری، علامه طباطبایی و شهید سید محمد باقر صدر) آشنا شد.

اکنون پاسخ این پرسش را به سهولت می‌توان داد؛ آیا مطالعة آثار اندیش‌مندانی مثل شهید صدر، شهید مطهری و علامه طباطبایی بیشتر انسان را دین‌شناس می‌کند یا مطالعة عمیق یک فرع فقهی و ساعت‌ها تحقیق و پژوهش در حل و فصل احکام عملی؟ آیا مشاهدة نقشة کلان یک شهر از افقی بلند مثل هواپیما، انسان را با شهر آشناتر می‌سازد یا شمارش دقیق منازل و درختان یک کوچه در آن شهر؟ سخن همان سخن است.

طلبه لاجرم باید بینش دینی داشته باشد یعنی با دین در سطح کلی آن آشنا باشد و از این مهارت به عنوان یک مهارت عمومی برخوردار باشد. طلبه با هر نقش اجتماعی و کارکردی که برای او فرض شود ـ محقق، مدرس، مبلغ، قاضی یا.. . ـ عذری از ندانستن هندسة کلان دین ندارد و از این مقدار بی‌نیاز نیست. طلبه، خدمتگزار دین است و تا با کلیت دین و سخنان اصلی و اساسی آن آشنا نباشد نمی‌تواند به آن خدمتی کند.

طلبه برای بیان سخن دین باید حجت در اختیار داشته باشد و این حجت دو گونه است، یا اجتهاد شخصی روش‌مند و یا بهره‌گیری از دانشِ یک دین‌شناس کاملِ برجسته. اگر سخن طلبه در بیان معارف دین مستند به پژوهش صاحب نظران شایسته باشد، بی‌تردید حجت‌مند است.

پاسخ سؤال چهارم: نسبت برنامه آموزشی حوزه با دین‌شناسی

آیا نظام آموزشی حوزه این نیاز را برآورده می‌سازد و این مقدار از تفقه را برای ما تأمین می‌کند؟

دانش‌های رسمی که امروزه در حوزه‌های علمیه تحصیل و تدریس می‌گردد عبارت‌اند از ادبیات عربی (شامل صرف و نحو لغت و بلاغت)، منطق، فقه، اصول فقه، کلام، تفسیر و علوم قرآنی، اخلاق، تاریخ اسلام، فلسفه. ادبیات عربی، منطق و اصول فقه که از ابتدا ادعای معرفی دین خدا را ندارند و به روشنی در سلسلة مقدمات آشنایی با دانش دین و تفقه قرار می‌گیرند[[56]](#footnote-56). دانش فقه نیز پس از آشنایی با رساله‌های عملیه، تنها یک دورة کامل در کتاب الروضه البهیه (شرح لمعه) خوانده می‌شود. حلقة دوم آموزش فقه یعنی کتاب مکاسب، تنها یک باب از بیش از 50 کتاب فقهی را در بر دارد. کل متن مکاسب شیخ انصاری که کتاب درسی 4 سال سطح دوم حوزه است، به احکام فقهی بیع و مکاسب محرمه اختصاص دارد و هرگز نگاهی کلان به نظام احکام اسلامی و روابط داخلی و خارجی میان آنها (حتی نظام اقتصادی و معاملی اسلام) در ذهن طلبه ایجاد نمی‌کند. در دروس تخصصی خارج نیز طلبه در بهترین فرض تنها توان بررسی دقیق و فنی دو باب فقهی را خواهد داشت.

دانش کلام اسلامی در چند حلقة متوالی دنبال می‌شود که نسبتا غنی و پربار است، گرچه نیاز طلبه به مباحث کلامی جدید را برآورده نمی‌سازد و نیز در ایجاد یک دستگاه معرفتی هستی­شناختی نیاز به تکمیل دارد. اخلاق اسلامی، فعلا در حوزه به عنوان یک علم، شناخته شده نیست و طلبه‌ها بیشتر در کلاس اخلاق از زبان اساتید وارسته پند و موعظه و تذکر می‌شوند. بنابراین سیمای علمی منسجمی از دانش اخلاق در ذهن آنان نقش نمی‌بندد، گرچه گزاره‌های فراوانی به صورت پراکنده در این منابر اخلاقی دریافت می‌کنند و از ناحیة آن با ابعاد تازه‌ای از دین خدا آشنا می‌گردند.

نهایت اینکه علوم حوزه در شکل فعلی خود به ایجاد یک معرفت منسجم، موزون و هماهنگ از دین در اذهان طلبه نمی‌انجامد و ساختار علوم موجود طلبه را پس از 10 یا 20 سال تحصیل، به معنای واقعی کلمه، دین‌شناس نمی‌کند. این نقیصه، کمّی نیست و به مقدار سنوات تحصیل ارتباطی ندارد. این رویّه اگر 20 سال دیگر هم استمرار یابد نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت. برای کسب بینش دینی و آشنایی با هندسة کلان معارف دینی باید کار دیگری کرد و خوراک دیگری فراهم آورد. البته نباید از نظر دور داشت که تحصیل حوزوی آمادگی‌های مقدماتی لازم را برای آشنایی طلبه با دین خدا فراهم می‌آورد. یعنی گرچه او را دین‌شناس نمی‌گرداند اما طلبه‌ای تربیت می‌کند که برای رسیدن به هدف دین‌شناسی، راه کوتاه و تلاش اندکی نیاز دارد. تفاوت طلبه‌ای که 10 سال در حوزه درس خوانده با دانشجویی که هرگز حوزه را ندیده است ولی مطالعات اسلامی متوسطی داشته و از منابر و جلسات مذهبی محروم نبوده است، در اطلاعات بالفعل دینی نیست. معلوم نیست که طلبه پس از 10 سال از آن دانشجو دین‌شناس‌تر باشد و آموزه‌های فراوان‌تری در اختیار داشته باشد یا فهم عمیق‌تری دریافت کرده باشد. اما این مقدار هست که اگر هر دو حرکت دین‌شناسی را آغاز کنند، طلبه قدرت، مهارت و تجهیزات بیشتری برای رسیدن دارد و با سرعت و شتاب بیشتری دین‌شناس خواهد شد. بنابراین ساختار علوم آموزشی موجود به صورتی غیر مستقیم به دین‌شناسی و تفقه کمک می‌کند و ماهی‌گیری را به طلبه می‌آموزد. گرچه برای تأمین ماهی مورد نیاز هر شب، طلبه باید خود همت و اقدامی داشته باشد. یعنی باید پس از آموختن ماهی‌گیری و به دست آوردن توان لازم برای دین‌شناسی، این هنر به کار گرفته شود و آشنایی با دین به دست‌اید نه آنکه این توان‌مندی بلا استفاده احتکار شود. زیرا توان اندکی که به کار‌اید بهتر از توان فراوانی است که بی‌نتیجه تنها انبار شده باشد. گاهی دیده می‌شود که یک عمر به تحصیل تجهیزات، توان‌مندی‌ها و مقدمات دین‌شناسی می‌گذرد ولی نوبت به ذی المقدمه نمی‌رسد!

زر از بهر خوردن بود ای پسر که بهر نهادن چه سنگ و چه زر

شایسته است طلاب علوم دینی از آغاز ورود به حوزه، در کنار صرف و نحو و دانش‌های مقدماتی با نظام اندیشة اسلامی در حدود کلان، آشنا شوند و هندسة معرفتی اسلام را در سطح کلی ولی کامل آن دریابند. داشتن چنین نگاهی در تشخیص گزارة دینی از غیر دین، و تمیز بدعت از سنت، و انحراف از اصالت و نیز در شناخت اولویت‌ها و اهمیت‌ها بسیار مؤثر و لازم است. [[57]](#footnote-57)

### برنامه های جزئی:

آنچه به عنوان قطعی می توان عرض کنم این است که در برنامه ریزی باید ملاحظاتی داشته باشید از جمله:

چون طلبه خاص هستید (انگیزه ای و ...) باید قطعاً چهار سال درس خارج معمول حوزه را در برنامه خود قرار دهید و ابدا در آن شک نکنید. راه آن را هم کوتاه نکنید. توضیح اینکه:

عالی ترین سطح علوم حوزوی در درس خارج بوده و بالاترین عالمان جهان تشیع هم در قم هستند. کسی که می خواهد حرف نو و دقیق بزند باید بالاترین سطح علمی را درک کند. در بالاترین تراز علوم حوزوی قطعاً چیزی هست که باید درک شود. هرچند امام فرمودند که اجتهاد مصطلح کافی نیست اما لازم که هست. نکته دیگر اینکه شما در بهترین دانشگاهها بوده اید و دیده اید که اگر در جای معتبر تحصیل کرد خودش اولاً اعتماد به نفس می آورد ثانیاً به لحاظ روحی کمک می کند و ثالثاً در بحث اثباتی می تواند به شما کمک کند یعنی باعث می شود که حرف شما شنیده شود و اگر مراتب بالای علمی را درک نکرده باشد به حق حرف او شنیده نخواهد شد.

یک پایان نامه سطح چهار حوزوی هم باید بنویسید و ارائه دهید و دفاع کنید.

در بین اساتید موجود باید بهترین اساتید را شناسایی کرده و حتی ممکن است جمعی به خدمت آنها برسید. مثلاً کسی مانند آقای شب زنده دار که به لحاظ دقت علمی، مثال زدنی هستند.

شما 120 روز درسی در سال تحصیلی دارید که اگر اینها را صرف درس خارج فقه و اصول کنید (التبه با نهایت تلاش و جدیت در این زمینه: می ارزد که یک هفته تلاش کنید تا یک مطلب دستگیرتان شود) در کل 480 روز به فقه و اصول اختصاص داده اید و این کار قد متیقن از وظایف شما است. منتهی حدش چهار سال و حداکثر 5 سال است. اساتید غیرمشهور را اصلاً انتخاب نکنید و به همین سبک سنتی باید باشد.

چیزهای دیگری هم برای رسیدن به اجتهادی که شما میخواهد لازم است که نه تنها بنده که خیلی های دیگر نمی دانند.

برای حل مسائل نظام، اجتهاد مصطلح کافی نیست اما لازم هست. همان امامی که این را فرمود، گفتند که باید فقه جواهری را فرابگیرید که این را می شود با چهارسالی که خودکشی می کنید کسب کنید. (اینکه می فرمودند یک درس کم و دو درس زیاد است برای مرحله درس خارج است زیرا فرد باید تمام زحماتی که استاد می کشد طلبه هم باید زحمت بکشد. پس در این چهار سال نباید بیشتر از دو درس گرفت.)

سطح اجتهادی که لازم است؟

اولاً بهتر است به جای اجتهاد بگوییم روش تحقیق یا راه کشف حرف خدا یا ... .

حرفی آقای آملی لاریجانی فرمودند که اجتهاد متوسط لازم است که حرف خوبی است و من تقریر خودم را از آن بیان می کنم. توضیح اینکه:

علم بر اثر تلاش تعداد زیادی از علما ایجاد شده است. پشت زمینه ذهنی برخی از طلاب این است که برای اجتهاد باید در همه زمینه ها حتی ادبیات مجتهد شویم. اگر کسی بخواهد به لوازم این حرف ملتزم شود باید عمری در هر زمینه خرج کند که عملاً امکان پذیر نیست. راه منطقی و درست این است که در یک فعالیت جمعی علم را پیش ببریم. یعنی با یک تقسیم کار و اعتماد به همدیگر یک کار را پیش ببریم. پس اولین لازمه کار جمعی این است که به تخصص همدیگر اعتماد کنیم. اگر قرار باشد در کار جمعی به هم اعتماد نکنیم هیچگاه کاری انجام نخواهد شد.

بنابراین برای تولید علم اسلامی امکان ندارد که یک نفر به تنهایی این کار را انجام دهد. بنابراین همه باید به هم کمک کنیم و به هم اعتماد کنیم. پس ما باید یک سیستم طراحی کنیم که هر متخصص بتواند در جای خودش کارش را انجام دهد.

اگر می خواهید علم اسلامی برای نظام تولید کنید نباید سراغ تولید علم لغت بروید. کسانی باید بروند سازه های اولیه را تأمین کنند و شما بروید از نتایج آنها استفاده کنید.

پس اجتهاد متوسط یعنی اجتهادی که فرد در همه علوم مجتهد شده باشد بلکه توانایی فهم و استفاده از سخنان متخصصان فنون مختلف را داشته باشد.

یک پیشنهاد داریم برای طلبه های خاص که می خواهند کاری برای نظام کنند؛ اینها باید در 4 حوزه تخصص پیدا کنند:

اول تخصص در حوزه نقل است که توسط همان 4 سال درس خارج فقه و اصول فراهم می شود. گفتیم که مانند طلبه های سنتی مطالعه کنید.

دوم عقل است که باید: حتماً فلسفه تا حد لازم مطالعه کند. در مطالعه فلسفه باید باشیوه و روش آن آشنا شویم نه اینکه فلسفه را برای فلسفه بخوانیم. پس تفکر فلسفی لازم است. در این زمینه باید بعد از بدایه و نهایه، منظومه ملای سبزواری و اشارات و اسفار را مطالعه کنید. باید فلسفه را به صورت تخصصی بخوانید ولی لازم نیست که حتماً به صورت سنتی درس بگیرد.

سوم عرفان نظری به عنوان قلب. کتاب ابن ترکه (200 جلسه) ؛ فصوص (600 جلسه) و سپس مصباح الانس فناری است. البته در این زمینه آقای یزدان پناه کتاب خوبی دارد که بسیار عالی است (حدود 100 جلسه). به لحاظ عملی عرفان را می توانید با فایل صوتی در چهار تابستان کار را تمام کنید به اینصورت که در هر روز 6 فایل گوش دهید. 6 ساعت فایل عرفان را می توان در کمتر از 4 ساعت گوش داد و در حدود 1.5 ساعت مباحثه کرد. این کار باعث می شود که فهم بهتر انجام شود.

چهارم علوم انسانی به عنوان تجربه و حس. در این باره هم باید از اهلش بپرسید. مثلاً از آقای آیه الله غروی که رئیس گروه روان شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه است بپرسید. اگر نشد از نفر دومشان (آقای آذربایجانی) بپرسید که هم حوزه را درک کرده باشد و هم علوم حوزوی. در اصل ضرورت خواندن و آشنایی با علوم انسانی خیلی بحث نیست زیرا بالاخره شما باید در یک کار تخصص داشته باشید. حال علوم انسانی هم طریقیت دارند و هم موضوعیت زیرا هم روشش را لازم داریم و هم محتوای آن (زیرا مهمترین دغدغه های کنونی نظام اسلامی در حوزه علوم انسانی است.) پس اگر کسی می خواهد گره گشایی کند علی القاعدتاً در یک علم انسانی تخصص داشته باشد.

پنجمین موردی که باید مطالعه شود نسبت میان علوم و دین است. یعنی راجع ماهیت علم دینی و نسبت علم و دین مطالعه داشته باشید. کتاب «علم دینی؛ دیدگاه ها و ملاحظات» که توسط مرکز پژوهشگاه حوزه و دانشگاه چاپ شده است کتاب جامعی است.

تا به اینجا دوره تحصیلی است. اما در جهت دیگر باید با محتوای دین هم ارتباط داشته باشید. که در این رابطه دو مرحله وجود دارد:

دین شناسی تقلیدی: یک برنامه مطالعاتی منظم می تواند شما را در این زمینه کمک کند. با مطالعه برخی کتب با نقشه اسلام آشنا می شوید: کتب شهید مطهری و کتب علامه مصباح (دوره کامل 10 جلدی معارف قرآن). و همچنین امام، آقا، شهید صدر و علامه طباطبایی. این دوره از مطالعات اسلامی حد نصاب طلبه است یعنی حداقل است.

دین شناسی فراتر از تقلیدی. باید از ابتدای طلبگی با متن قرآن و روایت ارتباط بگیرید. به عنوان اولین کتاب می توان میزان الحکمه را شروع کرد. انبوه خوانی روایات مهم است. باید خیلی کتب روایی را ورق زده باشید. روایات فقهی را باید کامل دیده باشید و با روش کتب فقهی آشنا باشید.

راجع به اخلاق و کلام: در صورتی که حوزه تخصصی فرد اخلاق نباشد لزومی ندارد که در این زمینه کار تخصصی انجام دهد البته اخلاق شخصی لازم است.

بعد از دوره تحصیل (که شاید حدود 7 تا 10 سال طول بکشد) باید دوره تحقیقی شروع می شود. در دوره تحصیل همه موارد بالا را باید به دست آورید. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که لایحرز العلم الا بطول درسه یعنی نمی توان مسیر علم یابی را از یک حالت خاص فشرده تر کرد.

در مورد قران و روایت:

در زمینه ی قرآن سه لایه به نظر من میرسد: 1- ترجمه طلبگی: ترجمه دقیق آیات همراه با کار لغوی و ادبی 2- تفسیر مختصر: مثل تفسیر صافی 3- تفسیر مفصل: کار روی المیزان.

اینها میتوانند با استاد باشند و میتوانند هم کار مطالعاتی شما باشند.

روایت: ابتدا میزان الحکمه و سپس طرح آقای طباطبائی.

این مجموعه روی هم رفته دوره ی تحصیلی شماست و حدود 10 سال هم طول خواهد کشید. دیدنِ مفصلِ آیات و روایات مال دوره تحقیقی و پس از تحصیلی است. این هایی که عرض شد برخی نیازها بود. اگر بخواهد تبدیل شود به بسته برنامه باید رویش کار شود.

## 2. ویژگی های ارتباطاتی و تعاملی لازم:

در این قسمت از شما میخواهیم که اتصالات این تیپ تخصصی به واقعیتهای جامعه و نظام را بررسی کنید. از نظر شما حضور در صحنه های واقعی و تعاملات و اتصالات و ارتباطات این مجتهدین با مسائل واقعی جامعه و نظام در چه حد و با چه کیفیتی باید باشد؟

### آیا دانشجویان می‌توانند در تولید علوم انسانی کمک کنند؟

همانطور که طلبه‌های ما باید دغدغه داشته باشند که از آسیبها و آفتهای علوم انسانی محفوظ بمانند دانشجوهای ما هم باید این دغدغه را داشته باشند. مقام معظم رهبری در آن جلسه به صراحت فرمودند که علوم انسانی را نه تنها مفید نمی‌دانم؛ مضر می‌دانم ، اگر مضر است و دستگاه فکری ما را دچار اختلال می‌کند و قدرت تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی را آنطور که دین می‌خواهد از ما می‌گیرد اگر این است باید دانشجویان ما هم در مقابل این علوم مصون‌سازی شوند کما اینکه بعضی از میکرب‌ها را با واکسیناسیون عمومی از کشور نابود کردند (مثل فلج اطفال یا آبله) ما باید این مکرب را با یک واکسیناسیون عمومی از بین ببریم و دیگران را نسبت به این آسیب‌ها و آفت‌های علوم انسانی مصون کنیم. البته لازم است از توان بچه مذهبی‌ها استفاده کنیم آنها نیروها و فرصت‌های ما هستند و اگر ما این دغدغه را به جان آنها بیندازیم آنها هم می‌توانند کمک‌هایی در این زمینه بکنند. بعضی وقت‌ها تولید یک نظریه ممکن است خیلی سخت و زمان‌بر باشد ولی بعد از تولید، می‌توان به دست رده‌های بعدی داد که آنها هم مروج‌های خوبی برای آن نظریه هستند و هم می‌توانند امتداد اجرایی آن نظریه را کشف کنند. اگرحوزه علمیه بیاید این کار اصلی خودش را انجام بدهد بعد می‌تواند آن را به صورت ترویجی در فضای دانشگاه ترویج کند و هم از آن توان استفاده کند. طبیعتاً از دانشگاهیان انتظار نمی‌رود که کار اصلی را انجام بدهند چون آنها توان استفاده از منابع دین را به طور تخصصی ندارند. ولی به‌عنوان یک بچه مذهبی آشنای با معارف دینی به نحو اجمالی باید دست کم نقدهای روشنی که به تفکر غربی وجود دارد را بدانند و این وظیفه ماست که نقدهای کلان را انتقال بدهیم.

## 3. ویژگی های روحی، معنوی و تشکیلاتی لازم:

### تخصص گرایی خوب است یا نه؟ تشکیلاتی که شما در حوزه مطلوب ترسیم میکنید به چه صورت است؟[[58]](#footnote-58)

برای پاسخ دادن به این سؤال ابعاد آن را بیشتر تصور می‌کنیم. فرض کنیم که یک طلبه بنا دارد برای همة نقش‌ها و کارکردهای نظام روحانیت داوطلب شود و اعلام آمادگی کند یعنی هم محقق خوبی باشد، هم مبلغ توانایی، هم مربی جان‌های مشتاق، هم مدافع جدی حریم وحی و هم مجاهدی در راه تحقق احکام و اهداف دین.

برای این اعلام آمادگی نیاز به گذران دوره‌های آموزشی متعدد و کسب دانش و تجربه و مهارت فراوانی وجود دارد که زمان و توان زیادی از طلبه می‌طلبد. به دست آوردن توان تحقیق، مهارت تبلیغ، شایستگی تربیت انسان‌ها، هنر اجرا و تحقق دین، و قوت و قدرت لازم برای دفاع از حریم معارف اسلامی کار ساده‌ای نیست و یک عمر تلاش و مجاهدت نیاز دارد. بنابراین چنین طلبه‌ای دیرتر از دیگران وارد عرصة خدمت‌رسانی و قبول مسئولیت می‌شود. در حالی که اگر یکی از این مسئولیت‌ها را به صورت تخصصی دنبال کند در مدت زمان کوتاه‌تر و با سهولت بیشتری به مرحلة بازدهی و ثمربخشی وارد می‌شود.

اجرای هم‌زمان این مسئولیت‌ها نوعا امکان‌پذیر نیست و در نهایت، طلبه به یکی از این امور اشتغال می‌یابد یا حداکثر به صورت علی‌البدل و متناوب یعنی در زمان‌های متفاوت به کارهای متنوع می‌پردازد مثلا یک سال به امر تحقیق، یک سال به تبلیغ و.. . می‌پردازد. این برنامه‌ریزی باعث می‌شود که تمرکز لازم را در یک رشته به دست نیاورد و تجربه‌های متراکمی نداشته باشد. آنگاه کار کسی که در یک رشته متمرکز شده نسبت به چنین طلبه‌ای ثمرة بیشتری خواهد داشت.

معلوم نیست که استعداد فردی و قابلیت ذاتی برای همة این هنرها و توان‌مندی‌ها، در همة افراد وجود داشته باشد. گویا انسان‌ها با آمادگی‌های متفاوتی آفریده شده‌اند[[59]](#footnote-59) و هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند. نمی‌توان از یک نفر انتظار داشت مثل آچار فرانسه به درد هر کاری بخورد و از پس هر کاری برآید. اصل انتخاب طلبگی از میان این همه کار، نوعی رویکرد تخصص‌محور است. به همان دلیل که از میان همه کارها و نقش‌های اجتماعی طلبگی برگزیده شده است، منطقی است اگر از میان نقش‌های مختلفِ روحانیت نیز یکی را برگزینیم. به همان دلیل که انتظار نمی‌رود یک نفر آدم، هم پزشک باشد، هم روحانی، هم معمار، هم بازرگان، و هم مدیر عامل یک واحد صنعتی.. . انتظار نمی‌رود یک طلبه هم محقق باشد و هم مبلغ و هم.. .

بنا نیست همة کارها به دست یک نفر انجام شود. انسان‌ها در یک همکاری اجتماعی نیازهای متعدد یکدیگر را برآورده می‌کنند. خصوصا کارهای بزرگ تنها به دست تیم‌های همکار انجام می‌پذیرد. هر چه مسئولیت، سنگین‌تر و کار، بزرگ‌تر باشد ضرورت کار گروهی و تیمی نمایان‌تر می‌شود. هرگز یک نفر به تنهایی توان ساخت یک آپارتمان عظیم را ندارد، هرچند شاید از پس ساختن یک کلبة کوچک برآید. مسئولیتی که بر دوش روحانیت است بسیار سنگین و توان‌فرسا است. از این رو باید در یک شبکة انسانی بزرگ تقسیم و توزیع شود و با اهتمام جمعی به سرانجام رسد. [[60]](#footnote-60) به عبارت دیگر از طلبه سؤال می‌شود «ایفای چه نقشی و انجام چه مسولیتی را در جامعه متعهد می‌گردی؟ » و او بی‌درنگ خواهد گفت «رسالت انبیا و نقش مصلحان دینی را» بار دیگر از او می‌پرسیم «آیا این کار را به تنهایی می‌خواهی انجام دهی؟ » طلبه هرگز نمی‌تواند ادعا کند که این بار را به تنهایی می‌تواند بردارد بلکه به یقین خود را محتاج همکاری دیگران خواهد دید. اگر نیاز به همکاری دیگران برای انجام وظیفه مسلم است نیاز به سازماندهی نیروهای انسانی (تقسیم کار و توزیع نقش) نیز مسلم است و نیاز به حجت پیچیده یا برهان دشواری ندارد.

در نظام تقسیم کار اجتماعی افراد به کار دیگران یا اظهار نظر آنان اعتماد می‌کنند و لازم نمی‌بینند که راهی را که دیگران پیموده‌اند و تجربه‌ و دانشی را که دیگران با هزینة توان و عمر خود به دست آورده‌اند تکرار کنند. مثلا در علوم حوزوی هرگز نمی‌توان از یک فقیه مجتهد که وظیفة اصلی او استنباط حکم فقهی از منابع است انتظار داشت که در نحو و لغت و رجال نیز صاحب نظر باشد. هر مجتهدِ فقیه لاجرم در این علوم به دستاورد تلاش دیگران اعتماد می‌کند و نیرو و فرصت خود را به مسئولیتی که بر دوش دارد اختصاص می‌دهد.

تجربه ثابت کرده که هرچه انسان‌ها جامع‌تر باشند از عمق و کیفیت کارشان کاسته می‌شود. دلیل این امر نیز روشن است. محدودیت سرمایه‌های انسانی و ظرفیت‌های افراد به گونه‌ای است که نمی‌توان از یک نفر انتظار داشت کار ده نفر را کند! کارهای ماندگار، آثار تابناک، مثال زدنی، تأثیرگذار، عمیق و متقن حاصل سال‌ها تمرکز، تلاش و اهتمام است و خلق الساعه تولید نمی‌شود. گلیم را می‌توان دوروزه بافت اما قالی ابریشمی یک عمر زحمت و رنج، و بیش از آن مهارت و ظرافت می‌خواهد. اگر رسیدن به نتیجه، مهم است و روحانیت می‌خواهد وظیفه و رسالت خود را به خوبی انجام دهد، باید نیروهای ورزیده و توانا پرورده باشد، نه همه کاره‌های هیچ کاره! اگر عمق و کیفیت و دقت و استحکامِ نتیجه، مطلوب است[[61]](#footnote-61) چاره‌ای از تخصص‌گرایی نیست. کارهای ضعیف و بی‌مایه منشأ اثر چندانی در جامعه نمی‌شود و وجود و عدمش چندان متفاوت نیست؛ هرچند چشم‌گیر و جذاب جلوه کند. کسی که نیروی خود را متمرکز نمی‌کند و در گسترة وسیعی توزیع می‌نماید مانند هیزم‌شکنی است که هر بار تبر خویش را در نقطه‌ای فرو می‌آورد. این چنین تلاشی هیچ وقت به فرود آوردن درختان کهن نمی‌انجامد. برای قطع درختان کهن و کنده‌های بزرگ هیزم باید این ضربه‌ها را به صورت متمرکز بر یک نقطه فرود آورد. شیخ بهاءالدین عاملی که از نوابغ علمای شیعه در طول تاریخ است پیوسته می‌گفت: «من بر کسانی که متخصص در همة فنون هستند غلبه کردم اما همواره متخصصان در یک فن بر من غلبه کرده‌اند. » **بدین ترتیب می‌توان گفت که تخصص‌گرایی هم در کمیت کار، هم در کیفیت کار و هم در سرعت رسیدن به نتیجه تأثیر می‌گذارد**. و نیز می‌توان گفت که دفاع از تخصص‌گرایی خود به نوعی دفاع از جامعیت است اما نه جامعیت در کسب همة علوم و مهارت‌ها بلکه جامعیت در انجام یک کار؛ یک بررسی جامع، یک پژوهش جامع، یک تبلیغ جامع، یک تألیف جامع و.. .

در مباحث گذشته در بیان ارزش اجتماعی انسان به کارآمدی در ایفای نقش و وسعت دایرة تأثیر اشاره کردیم و گفتیم که نقش اجتماعی انسان تنها ارزش اجتماعی او را معین می‌کند نه ارزش انسانی او را، یعنی ممکن است یک نفر در ابعاد فردی ارزش بالایی کسب کرده باشد اما در بعد اجتماعی چندان موفق و ارزشمند نباشد. بدین ترتیب هر کس در عمل اجتماعی باید به گونه‌ای عمل کند که برآیند نهایی کار بالا رود و بیشترین نتیجه عاید جامعه شود؛ هرچند کاری که انجام می‌دهد به حساب ظاهری کوچک و بی‌مقدار باشد. برای تشخیص وظیفة اجتماعی باید به نتیجه نظر کرد؛ وظیفة ما همان است که موجب پیدایش بیشترین نتیجه در کلان اجتماع می‌شود هرچند به طبیعت خود بی‌ارزش پنداشته شود. ممکن است کسی مانند موسای کلیم الله (ع) چوپانی کند یا مانند نوح (ع)، نجاری یا مانند پیامبر اکرم (ص) بازرگانی، یا همچون حضرت علی (ع) باغبانی و چاه‌کَنی و یا مثل حضرت زهرا (س) بچه‌داری و خانه‌داری‌.. . مهم، این است که این وظایف اجتماعی به ایفای مؤثرترین نقش بیانجامد و در این میان شخصیت انسانی انسان نیز حفظ شود. بالندگی اجتماع غایت فعالیت‌های اجتماعی است. اگر این بالندگی و موفقیت در گرو انجام کارهای بزرگ است همان کارها وظیفه است و اگر این بالندگی در گرو پرداختن افراد به کارهای کوچک و خرد است همان کارها وظیفه و در نتیجه مایة افتخار است. رسالت اجتماعی ما با یک تلاش جمعی تحقق می‌یابد. در میان این جمع که به منزله یک تیم بزرگ بازی اجتماعی است هرکس باید برای موفقیت این تیم و بالا بردن نتیجة کار گروهی تلاش کند هرچند در نگاه ظاهری عاملِ مباشرِ موفقیت کس دیگری باشد. در این حالت، فرد برای موفقیت دیگران همان‌ قدر تلاش می‌کند که برای موفقیت خود. زیرا موفقیت دیگران نیز موفقیت او است و امتیاز نهایی را برای تیم او رقم خواهد زد و پیروزی جبهة اسلام را به دنبال خواهد داشت. بنابراین میان زندگی شخصی و صنفی از این جهت تفاوت هست که در زندگی شخصی هر **فرد** باید اصل جامعیت را مراعات کند و خود را به همه نیازمندی‌های **انسانی** مجهز سازد اما در زندگی صنفی هر فرد تنها یک مسئولیت را بر عهده می‌گیرد و می‌تواند از سایر نقش‌ها فارغ گردد**. در اینجا جامعه و نه فرد باید به صفت جامعیت آراسته باشد و خود را به همه نیازمندی‌های اجتماعی را مجهز سازد.**

عمل معصوم تابلوی زیبایی است که باید سرمشق حرکت همة ما باشد. حوزة امام صادق (ع) نمونة مطلوب یک حوزة علمیة اسلامی است که زیر نظر شخص معصوم اداره می‌شده است. آن‌گونه که از روایات بر می‌آید اصحاب امام صادق (ع) با توانایی‌های مختلف، آمادگی‌های متفاوتی برای ارائة خدمات اسلامی متنوع کسب کرده بودند و به تناسب این آمادگی‌ها در شرایط مختلف بهره می‌رسانند. محمد بن مسلم، ابان بن تغلب و زراره بن اعین در فقه، هشام بن حکم و مؤمن الطاق در بحث‌های کلامی و عقیدتی، جابر بن حیان در علم شیمی و.. . زبان‌زد بوده و در همان رشته، خدمتی ارائه می‌کردند. گاهی امام، دانشمندانی را که برای بحث و مناظره مراجعه می‌کردند، راهنمایی می‌کردند تا با یکی از شاگردان که در آن رشته تخصص داشت، مناظره کنند.

«هشام بن سالم» می‌گوید: روزی با گروهی از یاران امام صادق (ع) در محضر آن حضرت نشسته بودیم. یک نفر مرد شامی اجازة ورود خواست و پس از کسب اجازه، وارد مجلس شد. امام فرمود: بنشین. آنگاه پرسید: چه می‌خواهی؟ مرد شامی گفت: شنیده‌ام شما به سؤالات و مشکلات مردم پاسخ می‌گویید. آمده‌ام با شما بحث و مناظره کنم.

امام فرمود: در چه موضوعی؟ شامی گفت: در بارة کیفیت قرائت قرآن. امام رو به حمران کرد و فرمود؟ جواب این شخص با تو است. مرد شامی گفت: من می‌خواهم با شما بحث کنم نه با حمران. حضرت فرمودند: اگر حمران را محکوم کردی، مرا محکوم کرده‌ای. مرد شامی ناگزیر با حمران وارد بحث شد. هرچه شامی پرسید، پاسخ قاطع و مستدلی از او شنید، به طوری که سرانجام از ادامة بحث فروماند و سخت ناراحت و خسته شد. امام فرمود: (حمران را) چگونه دیدی؟ گفت: راستی که حمران خیلی زبردست است، هرچه پرسیدم به نحو شایسته‌ای پاسخ داد.

شامی گفت: می‌خواهم در باره لغت و ادبیات عرب با شما بحث کنم. امام رو به ابان بن تغلب کرد و فرمود: با او مناظره کن. ابان نیز راه هرگونه گریز را به روی او بست و وی را محکوم ساخت.

شامی گفت: می‌خواهم در بارة فقه با شما مناظره کنم. امام به زراره فرمود: با او مناظره کن. زراره هم با او به بحث پرداخت و به سرعت او را به بن‌بست کشاند.

شامی گفت: می‌خواهم در بارة کلام با شما مناظره کنم. امام به مؤمن طاق دستور داد با او به مناظره بپردازد. طولی نکشید که شامی از مؤمن طاق نیز شکست خورد.

به همین ترتیب وقتی که شامی درخواست مناظره در بارة استطاعت (قدرت و توانایی انسان بر انجام یا ترک خیر و شر) توحید و امامت نمود، امام به ترتیب به حمزة طیار، هشام بن سالم، و هشام بن حکم دستور داد با وی به مناظره بپردازند و هر سه، با دلایل قاطع و منطق قوی، شامی را محکوم ساختند. با مشاهدة این وضع، ‌امام از خوشحالی تبسم فرمودند. [[62]](#footnote-62)

انسان طبیعتا موجودی اجتماعی است. اگر این گزاره مورد قبول واقع شود باید از ظرفیت‌های اجتماع بهره گرفت. اجتماعی بودن انسان صرفا در میان جمع بودن نیست. بسیاری از حیوانات گروهی زندگی می‌کنند ولی زندگی اجتماعی ندارند و در میان گروه هریک به کار خویش مشغول است، یعنی همان کاری را می‌کند که اگر تنها بود می‌کرد. تقسیم کار اجتماعی مقتضای مدنیت و تمدن است و جوامع انسانی هر چه پیش‌تر رفته‌اند در این موضوع دارایی بیشتری کسب کرده‌اند. در جوامع بدوی هر کس به کار خویش و نیاز خویش مشغول است. گندم خود را می‌کارد، نان خود را می‌پزد، دام خود را می‌پرورد، و شیرش را خودش می‌دوشد و خلاصه نیازهایش را خود تأمین می‌کند. اما هر چه مدنیت گسترده‌تر می‌شود، پیوستگی اجتماعی، تقسیم کار و اعتماد به زحمت دیگران بیشتر می‌شود و در مقابل بهرة کار افزایش می‌یابد و آثار بزرگ‌تری خلق می‌شود.. .

\*\*\*

حال فرض کنیم کسی از میان این همه مسئولیت تنها یکی را برگزیده و می‌خواهد مثلا محقق یا مبلغ باشد. چنین کسی هم نمی‌تواند در رشتة کاری خود همة شاخه‌ها و انواع آن را پی گیرد مگر آنکه به ارائة کارهای کاملا عمومی و سطحی بسنده کرده باشد. تحقیق عمیق در هر یک از علوم اسلامی نیاز به مطالعات و آمادگی‌های خاص به خود دارد و عمر و انرژی می‌طلبد. آیا می‌توان انتظار داشت که یک نفر هم محقق فقه و حقوق باشد، هم تاریخ اسلام، هم کلام، هم تفسیر، هم اصول، هم فلسفه، هم عرفان، هم ادبیات عرب، هم منطق، هم حدیث و رجال و درایه، هم اخلاق و تربیت اسلامی، هم اندیشه سیاسی اسلام، و هم.. . . در عین حال سخن عمیق و ویژه داشته باشد؟

تصور چنین پژوهشگری جز با عمر حضرت نوح و نبوغ ابن‌سینا امکان‌پذیر نیست. آنچه تاکنون بیان داشتیم سخنی در باره «تخصص در نقش اجتماعی» بود. بدون تردید «تخصص در علوم» نیز مانند تخصص در نقش اجتماعی یک ضرورت است، بلکه ضرورت آن از جهتی بیشتر است؛ زیرا به دست آوردن مهارت‌ها در سطوح تخصصی زمان و انرژی زیادی نمی‌خواهد اما کسب دانش‌ها معمولا زمان و نیروی فراوانی می‌طلبد. مثلا اگر فرض کنیم هر مهارت را در 6 ماه می‌توان آموخت کسب هر دانش به صورت تخصصی اقلا نیاز به 3 سال تلاش دارد. بنابراین می‌توان فرض کرد طلبه‌ای که در یک رشتة علمی فعالیت تخصصی دارد انواع مهارت‌های طلبگی را آموخته و از آنها به صورت متناوب استفاده کند، اما فرض کسی که همة دانش‌ها را به صورت تخصصی آموخته باشد در شرایط فعلی تحقق‌ناپذیر است.

در امر تبلیغ نیز تخصص یک ضرورت است. کسی نمی‌تواند هم توان فعالیت فرهنگی در دانشگاه داشته باشد، هم در روستا، هم در شهر، هم در زندان، هم در کودکستان، هم در اینترنت، هم برای زنان، هم برای ایرانیان، هم برای کشورهای خارجی (آسیایی، اروپایی، آفریقایی و.. . ) ، هم به صورت مکتوب، هم به صورت کلامی، هم به صورت تصویر و نمایش و شیوه‌های نوین هنری، هم.. . . و سخن محکم و قالب متناسب تحویل دهد! وجود چنین پدیده‌ای واقعا دیدنی و اعجاز‌آمیز است. گویا این اَبَر انسان‌ها تنها در عالم اوهام و فیلم‌های تخیلی پدید آمده‌اند!

اگر وجود چنین کسی را هم بتوان فرض کرد، در مقام عمل می‌توان حدس زد که او با این همه هنر و اعجاز و توانایی در زمان واحد تنها به یک کار اشتغال دارد و عملا با کسی که این همه آمادگی ندارد برابر است. پس حتی اگر فرض کنیم که اشخاص در هر یک از رشته‌ها می‌توانند به نحو تخصصی انجام وظیفه کنند نمی‌توان انکار کرد که در همة رشته‌ها با همدیگر نمی‌توانند نقش ایفا کنند. به عنوان مثال فرض کنیم یک معمار توانا، مهارت‌های ساختمانی را در حد قابل توجهی آموخته باشد و هنر بنایی و لوله‌کشی و گچ‌کاری و کاشی‌کاری و نقاشی و شیشه‌بری و برق‌کشی و.. . را به موازات هم داشته باشد. این معمار اگر بخواهد به تنهایی ساختمانی بسازد دست کم دو سال به طول خواهد انجامید اما اگر در پاره‌ای از این توانایی‌ها به هنر و تلاش دیگران اعتماد کند هم در زمان کوتاه‌تری آن بنا ساخته خواهد شد و هم بی‌تردید حاصلِ کار مطلوب‌تر و با کیفیت‌تر خواهد بود. برای ساختن این بنا هرگز لازم نیست همة کارگران همه کاره باشند بلکه اگر هر یک از آنان تنها یک هنر داشته باشد از دو جهت بهتر است؛ یکی افزایش کیفیت کار و دوم کوتاه شدن زمان آموزش و الحاق یک نیروی عملیاتی به این پروژة ساختمانی.

بنابراین تخصص‌گرایی یک ضرورت اجتماعی و مقتضای تقسیم کار و توزیع نقش‌ها است که با پیچیده شدن بافت جوامع و افزایش نیاز‌ها، دانش‌ها و مهارت‌ها روز به روز بدیهی‌تر می‌گردد و مقتضیات خود را به انسان‌ها بیشتر تحمیل می‌کند. تجربة تاریخی بشر نیز همین را تأیید کرده است. نیاز به تخصص متفرع بر انجام کار است. اگر بنا باشد اثری ارائه کنیم یا تعهدی را محقق سازیم نیاز به تخصص را به خوبی درک می‌کنیم اما اگر تعهدی برای ارائه نداشته باشیم می‌توانیم همواره تنوع‌جویی کنیم و از فضاهای مختلف بهره گیریم. کودکی را در نظر بگیرید که متعهد به انجام کاری نیست. این کودک می‌تواند از انواع کتاب‌ها یا نرم‌افزارها بهره گیرد و روح تنوع‌جوی خود را هر بار با برنامه‌ای ارضا نماید. اما اگر بنا باشد این کودک اثری تولید کند، مثلا در گروه سرودی شرکت کند یا برنامه تلاوت قرآن اجرا کند یا مقاله‌ای بنویسد لازم است تمرین کند یعنی ساعت‌ها در آن موضوع خاص متمرکز شود. این مثال را در ابعاد بسیار بزرگ‌تر در سطح اجتماع می‌توان مشاهده کرد. طلبه اگر مسئولیتی در قبال اجتماع نداشته باشد از مطالعه انواع کتاب‌ها و آشنایی با دانش‌ها و مهارت‌های مختلف بسیار احساس رضایت می‌کند و خوش خواهد بود، اما اگر بنا باشد خدمتی ارائه کند لازم است در یک زمینه متمرکز شود یعنی توان و فرصت خود را بدان معطوف دارد و آن را با همه وجود دریابد.

**بی شک طلبه نیاز به اطلاعات عمومی فراوانی دارد و باید با علوم مختلف آشنا باشد اما این پرخوانی و پردانی نباید مانع از آن شود که او در یک رشتة علمی سخن کامل عرضه کند و عمق و پختگی و وسعت نگاه خود را بنمایاند. دست‌کم در یک موضوع، طلبه باید بر همة منابع مسلط باشد و سخن نهایی ارائه دهد.** البته حوزه در ابعاد کلان خود باید بر همة دانش‌های اسلامی و فنون مورد نیاز تسلط داشته باشد یعنی همة انواع دانش و مهارت را برای اهداف خود تأمین کرده باشد. اما هر طلبه در این میان عهده‌دار یک رشته و پاسدار یک سنگر است.

شاید به همین جهات باشد که بزرگان حوزه بر حرکت حوزه به سوی تخصصی شدن تأکید می‌ورزند؛

«.. . حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود. خوشبختانه الآن کارهایی شده و اقدامات مقدماتی انجام گرفته، اما باید جدیت بیشتری بشود و زمان‌بندی صورت گیرد.. . . بایستی تخصصی شدن در حوزه جدی گرفته شود. با این سطح وسیع و کار عظیمی که وجود دارد، حتی خود فقاهت ـ معاملات و عبادات ـ را تخصصی کنند. درست است که اینها به کار هم می‌خورند و هر کدام ممکن است در دیگری اثر بگذارند، اما در عین حال، هرکدام خودش یک کار جداگانه است که می‌تواند یک متخصص داشته باشد و اصول و فقه و ابواب مختلف فقه و تخصص و درجات تخصص و روش‌های دیگر را باید در حوزه جدی گرفت. »[[63]](#footnote-63) «دیگر علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و رجال و غیره، باید مورد اهتمام کامل و در متن اصلی برنامه‌های حوزه باشد و برای آنها مدارس تخصصی تشکیل گردد، تا این علوم که حوزه علمیه زادگاه و پرورشگاه آن است، از مهد خود بیگانه نگردد و در آنها، حوزه به بیرون ازخود نیازمند نشود. »[[64]](#footnote-64) «من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه بسیار مفید است. این مطلب را آیت الله حائری قبلا مطرح کردند. من به مطلب ایشان اضافه می‌کنم که ما به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی، احتیاج داریم. از صد سال پیش تا به امروز این موضوع ضرورت پیدا کرده است. در وضع موجود فقها یا باید جلوی رشد و تکامل علم فقه را بگیرند و یا اینکه این پیشنهاد متین و مترقی را عملی سازند که رشته‌های تخصصی را ایجاد کنند و مردم هم در تقلید، تبعیض کنند، همان گونه که در رجوع به طبیب تبعیض می‌کنند. این تبعیض در تکلیف، در فقه ما هم مطرح شده است. در مقدمه العروه الوثقی در مسئلة اجتهاد و تقلید تصریح شده است که اگر فقیهی در معاملات اعلم بود و فقیهی در عبادات، وظیفه مقلد، تبعیض در تکلیف است. یعنی نه اینکه می‌تواند تبعیض کند بلکه وظیفه مقلدِ وظیفه‌شناس تبعیض در تقلید است. »[[65]](#footnote-65)

به بیان دیگر می‌توان گفت که روایت مشهور «العُلَماءُ وَرَثَهُ الأنبِیاء» در صدد بیان رسالت جامعة عالمان و نهاد روحانیت است، نه رسالت یک عالم دین. الگوی مطلوب طلبه در زمان کنونی ایفای وظایف پیامبران به صورت جامع نیست. یعنی با گسترش دانش‌ها و مهارت‌ها در زمان حاضر طلبه نمی‌تواند تمام نقش‌های انبیا را یک‌باره بر عهده بگیرد. اما حوزة علمیه با توزیع نقش‌ها و تقسیم مسئولیت‌ها می‌تواند و باید این کار را بکند. حوزه علمیه با هیأت ترکیبی خود و نهاد روحانیت با هویت جمعی خویش، وارث تمام شؤون و رسالت‌های انبیا است. اما هر طلبه تنها به بخشی از این رسالت‌ها که بهتر و مؤثرتر می‌تواند ایفا کند متعهد می‌شود.

**بنابراین برنامة آموزشی و تربیتی طلاب همواره مشترک نیست و مسئولان آموزشی و پرورشی حوزه نباید اصرار داشته باشند که الگوهای مشابه و یکسانی از طلاب پدید آورند؛ زیرا از آنان نقش‌ها و کارکردهای متفاوت انتظار می‌رود و آمادگی‌های مختلفی باید در آنها فراهم آمده باشد. بدین ترتیب در تعریف طلبه موفق تنها یک مدلِ تیپ ارائه نمی‌شود؛** بلکه طلبه‌های متعدد با الگوی عمل اجتماعی مختلف ـ که همه در راستای تحقق بهینه اهداف دین است ـ می‌توانند الگوی مطلوب طلبه را دارا باشند. در این میانه گرچه به ظاهر هر کسی سازی می‌نوازد، اما برایند همه این ساز و نوازها یک سمفونی هماهنگ و کنسرت موزون است که هر شنونده‌ای را میخکوب و مسحور می‌گرداند.

اکنون معنای تخصص و مراد ما از آن روشن گردیده است؛ تخصصِ هر کس موضوعی است که عمدة زمان و توان صنفی خود را بدان اختصاص داده و عمر خود را در آن صرف می‌کند. این ویژگی موجب پیدایش توانایی در انجام آن کار می‌شود که او را در آن کار بر دیگران امتیاز می‌بخشد. سطوح بالای تخصص نوعی قهرمانی و توانایی ویژه است. بی‌شک این صفت قهرمانی در همة رشته‌ها حاصل نمی‌شود، و تنها در یکی دو رشته امکان‌پذیر است برخلاف توانایی عمومی که در عرصه‌های مختلف قابل تحصیل است.

**با توجه به اینکه مأموریت طلبه فعالیت فرهنگی است، یعنی طلبه از خود آثار فرهنگی به جای می‌گذارد طبعا تخصص طلبه نیز تخصص فرهنگی است. هر اثر فرهنگی چنانچه پیش‌تر نیز گفتیم دارای سه بعد مخاطب، قالب و محتوا است.** یعنی طلبه می‌کوشد محتوای معینی را در قالب خاصی به مخاطبی عرضه کند. بدون این سه بُعد هیچ اثر فرهنگی قابلیت تحقق ندارد. به یک لحاظ می‌توان تخصص‌های فرهنگی را از این سه زاویه برش داد. می‌توان کسی را فرض کرد که تخصص در **محتوای** خاصی (مانند مهدویت، زن یا اخلاق) دارد یا کسی که برای **مخاطب** خاصی (مانند جوانان، کودکان یا دانشجویان) به صورت تخصصی می‌تواند آثاری عرضه کند یا کسی که در استفاده از **قالب** مشخصی (همچون نشریه، سخنرانی یا مناظره) تخصص دارد و آثار ویژه‌ای خلق می‌کند.

### این راه را تنها نمی شود رفت و باید در مراکز تخصصی و با جمع این راه را رفت

اگر کسی بخواهد به نحو تخصصی در این مسئله ورود پیدا کند قطعاً با مطالعه شخصی تنها به نتیجه نمی­رسد یا باید مطالعه و مباحثه كند یا اینکه ورود در مراکز تخصصی داشته باشد. ورود در مراکز تخصصی امتیازاتی دارد که آن امتیازات را باید لحاظ کرد از جمله اینکه وقتی وارد مراکز تخصصی می­شوید اولاً تضمین ادامه دادن این مسیر برایمان هست. وقتی آدم خودش تنهایی کار می­کند ضمانتی ندارد یعنی برای خودش تعیّنی نمی‌بیند که در این کار بماند. ثانیاً اینکه شما همراهان و کسانی که بعداً می­توانند دست به دست شما بدهند و در این مسیر به شما کمک کنند را در مراکز تخصصی بهتر می‌توانید پیدا کنید و با هم همکاری کنید. این کاری نیست که یک فرد تنها انجام دهد. این کاری است که جمع­هایی باید بر آن اهتمام کنند، سوم اینکه در مراکز تخصصی دسترسی به اساتید و شخصیتهای برجسته برای شما فراهم‌تر می‌شود، شما بالاخره یک سری اساتید را که در آن زمینه‌ها صاحب نظر هستند نمی‌توانید پیدا کنید؛ وقتی آنجا وارد شدید دسترسی برایتان فراهم می‌شود. و یک سری امکانات سخت افزاری در اختیارتان می‌گذارند مثل کتابخانه، نظام و برنامه آموزشی که انگیزه­هایی ایجاد می­کند، کتابخانه‌ای دارند و ممکن است شهریه‌ای بدهند و امثال اینها، اینها مزایایی است که این مراکز تخصصی دارند.

راهی که شما شروع کرده اید درست است ولی ناهموار است. در این زمینه یا باید به طلبه بگوییم که در یکی از این مدلهای موجود وارد شود (که این برای طلاب متوسط خوب است) یا باید به طلبه بگوییم که از این تحربه های موجود استفاده کن اما خودت هم نقائص را برطرف کن. به نظرم من این است که جمع شما، برکتی است که می تواند باعث شود بتوانید کار جدید انجام دهید. این جمع شما می توانید وارد شوید به بحث و با بررسی های مراکز موجود بتوانید یک طرح جدید مدون کنید.

شاخصترین افرادی که می توانید از آنها استفاده کنید:

اول از همه با آقای اراکی که در رأس این کارها است باید صحبت کنید.

با توجه به اینکه الان فقه های نظام به وجود آمده است می توانید به این افراد هم مراجعه کنید:

فقه تربیت: آقای اعرافی

فقه مدیریت: آقای قوامی

فقه امنیت: آقای عابدی

فقه ارتباطات: آقای شهریاری

فقه هنر: آقای سید کریمی

دفتر تبلیغات 4 قطب فکری- فرهنگی به وجود آورده است تا بتواند از کارهایش خروجی مناسب بگیرد:

قطب علوم انسانی اسلامی: آقای پارسانیا =» خیلی به درد شما می خورد.

قطب تقویت ایمان و مبارزه با جریانهای انحرافی: آقای محمد تقی سبحانی

قطب اخلاق و سبک زندگی اسلامی: آقای دیبا

قطب نظام سیاسی اسلام: آقای لک زایی

هر قطب دارای چند میز است.

1. مراد از دین‌داری تنها نماز و روزه و حجاب نیست. این واجب و حرام‌های شرعی مرزهای دین و حداقل انتظار خدا از مؤمنان است؛ توصیه‌های دیگری نیز در دین وجود دارد که انسان‌ها را رشد می‌دهد. در جامعة اسلامی و زیر سایة حکومت الهی علاوه بر اینکه جلوی حرام‌ها گرفته می‌شود و زمینه برای اجرای واجبات فراهم می‌گردد، دغدغه کمال معنوی مؤمنان نیز وجود دارد. حکومت باید زمینه را آماده کند تا انسان‌ها در مسیر بندگی و عبودیت مانع کمتری داشته باشند؛ مثلا توکل‌شان به خدا، رضایت‌شان از خدا، توجه‌شان به خدا، ترس‌شان از خدا، امیدشان به خدا و درک‌شان از حضور خدا افزایش یابد و خلاصه به تمام کمالات معنوی که دین توصیه کرده است به‌سرعت و سهولت و با کم‌ترین مانع دست یابند. [↑](#footnote-ref-1)
2. البته در اخلاق اسلامی عزم پولادین و ارادة مستحکم انسانی جوهره انسانیت شمرده شده و بدان توصیه اکید شده است. خدای متعال ارزشمندترین انسان‌های تاریخ و عزیزترین بندگان خود را اولوالعزم یعنی صاحبان اراده آهنین نامیده است. بنابراین در لایه توصیه‌های فردی و موعظة اخلاقی باید بر عزم و اراده تأکید فراوان داشت و گوشزد کرد که هرگز التزام به دستورات دینی به بهانة شرایط نامساعد محیطی، قابل رها کردن نیست؛ اما بحث کنونی ما در لایه دیگری است. بحث در منطق تشریع دین و مکانیزم تربیت انسان‌ها از جانب خداست، نه نسبتی که ما با دین می‌گیریم؛ بلکه نسبتی که خدا با دین گرفته است. [↑](#footnote-ref-2)
3. *صحیفه امام*، ج21، ص289. [↑](#footnote-ref-3)
4. خامنه‌ای، سید علی؛ *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*؛ جلسه هفدهم، با ویرایش و تلخیص. [↑](#footnote-ref-4)
5. دسته دیگری از علوم نیز می‌توان فرض کرد که در مقام تبلیغ دین و در خط انتقال معارف قرار می‌گیرند. آموزش عقاید و تبلیغ آموزه‌های اسلامی باید به صورت حرفه‌ای و عالمانه تعقیب شود. امروزه آموزش علوم به عنوان رشته‌ای مستقل از خود علوم در سطوح عالیِ دانشگاهی در حال تعقیب است؛ گرچه با عنایت دیگری آن را ذیل علوم تربیتی می‌توان قرار داد. [↑](#footnote-ref-5)
6. توجه داریم که علم فقه خالی از دستورات اجرایی نیست و علوم انسانی نیز یک‌پارچه و تنها برای تحول و اجرا پدید نیامده است. بنابراین اصل تقسیم‌بندی فوق درست است؛ اما در مقام تطبیق بر علوم باید منعطف عمل کرد. [↑](#footnote-ref-6)
7. . درباره تحریم شراب ر.ک: *استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم*؛ ص 158 و 159؛ علامه طباطبایی؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج2، ص195. قرائتی، محسن؛ *تفسیر نمونه*؛ ج2، ص295 به نقل از: *تفسیر عیاشی*، ج1، ص242 و دربارة تحریم ربا ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران؛ *تفسیر نمونه*، ج2، ص365. [↑](#footnote-ref-7)
8. حدید: 25. [↑](#footnote-ref-8)
9. بقره: 168 و 208؛ انعام: 142 و نور: 21. [↑](#footnote-ref-9)
10. . به عقیدة من یکی از واجبات هر طلبه‌ای این است که کتاب‌های آقای مطهری را یک دور از اول تا آخر با دقت بخواند و مباحثه کند. چه اصول فلسفه را با حواشی ایشان که حتما حواشی ایشان لازم است، چه بقیة کتاب‌هایی که ایشان نوشته‌اند. مثل عدل الهی و جبر و اختیار، اسلام و مقتضیات زمان و ... آقایانی که مسئول برنامه‌ریزی حوزه‌اند، زمینة این کار را فراهم کنند.

    دیدار با علما و طلاب قزوین 25/9/1382.

    اگر بنده می‌خواستم برنامة حوزه علمیة قم را بنویسم، بلاشک یکی از مواد برنامه را این می‌گذاشتم که کتاب‌های آقای مطهری خوانده شود، خلاصه‌نویسی شود و امتحان داده شود

    بیانات رهبری در دیدار علما و روحانیون استان همدان، 15/ 4/ 1383 [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، ج1، ص27. [↑](#footnote-ref-11)
12. الکافی، ج2، ص116. [↑](#footnote-ref-12)
13. طُلابُ العِلمِ ثَلَاثَةُ أَصنَافٍ؛ فَاعرِفُوهُم بِصِفَاتِهِم وَ نُعُوتِهِم: فَطَائِفَةٌ طَلَبَتهَا لِلمِرَاءِ وَ الجِدَالِ، وَ طَائِفَةٌ طَلَبَتهَا لِلِاستِطَالَةِ وَ الخَتلِ، وَ طَائِفَةٌ طَلَبَتهَا لِلتَّفَقُّهِ وَ العَمَل. فَأَمَّا صَاحِبُ المِرَاءِ وَ الجِدَالِ فَمُوذٍ مُمَارٍ، مُتَصَدٍّ لِلمَقَالِ فِي أَندِيَةِ الرِّجَالِ فَهُوَ كَاسٍ مِنَ التَّخَشُّعِ‏ عَارٍ مِنَ التَّوَرُّعِ، فَأَعمَى اللَّهُ بَصَرَهُ‏ وَ قَطَعَ مِن آثَارِ العُلَمَاءِ أَثَرَهُ. وَ أَمَّا صَاحِبُ الإستِطَالَةِ وَ الخَتلِ فَذُو خِبٍ‏ وَ مَلَقٍ، مَائِلٌ إِلَى أَشكَالِهِ، مُضَادٌّ لِأَمثَالِهِ، وَ هُوَ لِجَوَابِهِم حَاسِمٌ‏، وَ لِدِينِهِ هَاضِمٌ، فَهَشَمَ مِن هَذَا خَيشُومَهُ، وَ قَطَعَ مِنهُ حَيزُومَهُ‏. وَ أَمَّا صَاحِبُ التَّفَقُّهِ وَ العَمَلِ، فَذُو حُزنٍ وَ كَآبَةٍ، كَثِيرُ الخَوفِ وَ البُكَاءِ، طَوِيلُ الِابتِهَالِ وَ الدُّعَاءِ، عَارِفٌ‏ بِزَمَانِهِ‏، مُقبِلٌ عَلَى شَأنِهِ، مُستَوحِشٌ‏ مِن أَوثَقِ إِخوَانِهِ قَد خَشَعَ فِي بُرنُسِهِ، وَ قَامَ‏ اللَّيلَ فِي حِندِسِهِ، فَشَدَّ اللَّهُ مِن هَذَا أَركَانَهُ، وَ أَعطَاهُ مِمَّا خَافَ أَمَانَهُ‏. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص68. [↑](#footnote-ref-13)
14. بحارالانوار، ج 68، ص 307. [↑](#footnote-ref-14)
15. الکافی، ج 2، ص 224. [↑](#footnote-ref-15)
16. الامالی للطوسی، ص 146. [↑](#footnote-ref-16)
17. نهج‌البلاغه، نامه 31. [↑](#footnote-ref-17)
18. همان. [↑](#footnote-ref-18)
19. نهج‌البلاغه، نامه 49. [↑](#footnote-ref-19)
20. انعام: 42. [↑](#footnote-ref-20)
21. انعام: 44. [↑](#footnote-ref-21)
22. انعام: 44. [↑](#footnote-ref-22)
23. مشابه این سنت را در آیة زیر نیز مشاهده می‌کنید:

    إِنَّما مَثَلُ الحَياةِ الدُّنيا كَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ مِمَّا يَأكُلُ النَّاسُ وَ الأَنعامُ حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الأَرضُ زُخرُفَها وَ ازَّيَّنَت وَ ظَنَّ أَهلُها أَنَّهُم قادِرُونَ عَلَيها أَتاها أَمرُنا لَيلاً أَو نَهاراً فَجَعَلناها حَصيداً كَأَن لَم تَغنَ بِالأَمسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ. یونس: 24. [↑](#footnote-ref-23)
24. این قانون در زندگی فردی ما نیز جاری است. اگر این گونه می‌بود که به‌محض مخالفت با خدا و ارتکاب گناه یک دست قدرتمند غیبی، گنهکار را کیفر می‌داد، هرگز کسی گناه نمی‌کرد. نیز اگر این گونه می‌بود که انسان به‌محض انجام طاعت بلافاصله پاداش هنگفتی دریافت می‌کرد، همه مردمان اهل طاعت و احسان می‌بودند. یا اگر هر بار که دست به دعا بلند می‌کردیم همان دم از خدا حاجت خود را دریافت می‌کردیم، همه اهل دعا و مناجات می‌گشتند. خدای متعال بلافاصله مردمان را پاداش نمی‌دهد تا صدق ادعای ایمان معلوم گردد.وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذينَ مِن قَبلِهِم فَلَيَعلَمَنَّ اللَّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعلَمَنَّ الكاذِبينَ (عنکبوت: 3) این قاعده در ابعاد اجتماعی نیز گسترش یافته است. خدای متعال اقوام و ملل گنهکار را بلافاصله عذاب نمی‌کند و به آنان مهلت می‌دهد تا ایمان امت‌ها را راستی‌آزمایی کند.

    در آیات زیر نیز به این قاعده اشاره شده است: وَ لَو لا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلنا لِمَن يَكفُرُ بِالرَّحمنِ لِبُيُوتِهِم سُقُفاً مِن فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيها يَظهَرُونَ وَ لِبُيُوتِهِم أَبواباً وَ سُرُراً عَلَيها يَتَّكِؤُنَ وَ زُخرُفاً وَ إِن كُلُّ ذلِكَ لَمَّا مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَ الآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلمُتَّقينَ (زخرف: 33 ـ 35) [↑](#footnote-ref-24)
25. مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، ج‏3، ص359 تا 363. [↑](#footnote-ref-25)
26. کمال الدین و تمام النعمة، ج1، ص318. [↑](#footnote-ref-26)
27. فتح: 22. [↑](#footnote-ref-27)
28. فتح: 23. [↑](#footnote-ref-28)
29. کتاب روش تحلیل سیاسی که از فرمایشات مقام معظم رهبری جمع‌آوری شده نیز تلاش کرده که ارشادات و رهنمودهای ایشان را به‌صورت منسجم عرضه کند و در بخش ضمایم نمونه‌هایی از تحلیل ایشان را در مسائل اجتماعی نشان داده است؛ مذاکره با آمریکا و تحلیل کلان پدیدة انقلاب اسلامی. [↑](#footnote-ref-29)
30. کسی که به آموختن حرفه‏ای مثل نجاری علاقه دارد مدتی درکنار استادِ این فن به «مشاهده دقیق» می‏پردازد. در هفته اول، استادکار برای ساختن میز، تخته‏ها را اندازه می‏گیرد، رنده می‏کند، می‏بُرد، کُم و زبانه می‏دهد، چسب می‏زند، درون یکدیگر می‏کند و با میخ، محکم و پس از آن رنگ‏آمیزی می‏نماید. هفته دوم همین مراحل را براساس طرح دیگرن برای ساختن صندلی اجرا می‏کند؛ اندازه‏گیری، رنده، اره، زبانه، چسب، میخ، و.. . هفته‏های بعد، استاد همین مراحل را در منظر شاگرد برای ساختن کمد، در و پنجره، تکرار می‏کند. و شاگرد این مراحل را یک‏به‏یک می‏بیند و می‏آموزد. این «مشاهده» برای آموختن نجاری کافی نیست. شاگرد باید هریک از این مراحل را عملاً «تمرین» کند و با فوت وفن آن از نزدیک آشنا شود. شاگرد، که از بیرونِ گود، ارّه کردن و رنده کشیدن را ساده تصور می‏نمود، وقتی خود مستقلاً با اره و رنده و چکش کار کند آرام آرام توانایی نجاری را کسب می‏کند و پس از مدتی تمرین و استقامت به نقطه‏ای می‏رسد که در غیاب استاد نیز می‏تواند سفارش قبول کند و پاسخ‌گو باشد. در این نقطه، شاگرد نجاری را به کمال آموخته است. [↑](#footnote-ref-30)
31. عادت مقام معظم رهبری این است که پس از مطالعة هر کتاب، نسبت به آن موضعی اتخاذ می‌کنند. برخی از این اظهارنظرها که معمولا به صورت دست‌نوشته در پایان کتاب‌ها ثبت می‌شود منتشر نیز شده است. همین عادت باعث می‌شود که بهرة ما از مطالعة کتاب بالا رود و با مرور چندبارة کتاب تسلط بیشتری بر محتوای آن به‌دست آوریم. [↑](#footnote-ref-31)
32. در فقه اسلامی، اقل مراتب نهی از منکر انکار قلبی شمرده شده است. انکار قلبی نوعی موضع‌گیری درونی نسبت به منکر است که بر زبان نمی‌آید و عرضه نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-32)
33. نهج‌البلاغه، حکمت 211. [↑](#footnote-ref-33)
34. داستانهای مدرّس: 182. [↑](#footnote-ref-34)
35. تحف العقول، ص357. [↑](#footnote-ref-35)
36. اعلام الدین، ص 312. مشابه این حدیث از امام کاظم7 به این صورت نقل شده است: إِذَا كَانَ الجَورُ أَغلَبَ مِنَ الحَقِّ لَم يَحِلَّ لِأَحَدٍ أَن يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيراً حَتَّى يَعرِفَ ذَلِكَ مِنهُ. (الکافی، ج5، ص298) در زمانی که ظلم و ناحق بر حق غلبه دارد کسی نباید به همگان خوش‌گمان باشد، مگر کاملاً او را بشناسد و اطمینان داشته باشد. [↑](#footnote-ref-36)
37. نهج‌البلاغه، حکمت 114. [↑](#footnote-ref-37)
38. تحف العقول، ص90. [↑](#footnote-ref-38)
39. نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص135. [↑](#footnote-ref-39)
40. صحیفه امام، ج12، ص148. پیام به ملت ایران در 22 بهمن 1358 اولین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی. [↑](#footnote-ref-40)
41. صحیفه امام، ج21، ص88. پیام به ملت ایران در 29 تیرماه 1367 با موضوع قبول قطعنامه 598. [↑](#footnote-ref-41)
42. نهج البلاغه، نامه 53، عهدنامه مالک اشتر. [↑](#footnote-ref-42)
43. تحقیق در منابع دینی، روش تاریخی دارد و دانشی شبیه باستان‏شناسی است. باستان شناس تلاش می‏كند پس از اطمینان از اصالت كتیبه‏های تاریخی با زبانِ آن‏ها، مأنوس شود و پیام آن‏ها را كشف، به زبان روز ترجمه و برای دیگران بازگو كند. فقیه نیز به كاوش عمیق در اسناد و مدارك باستانی 1400 ساله ـ قرآن و حدیث ـ می‏پردازد و با روش تحقیق تاریخی تلاش می‏كند از اصالت آن‏ها مطمئن و به پیام آن نزدیك شود. پیام این مدارك، پیام خداست كه به زبان عربی گذشته بیان شده است. تحقیق در آن هم نیازمند بررسی‏های تاریخی از این دست است: آشنایی با قواعد مفاهمه عرفی، و ادبیات عصر صدور پیام، آشنایی با فضا و فرهنگ حاكم بر آن دوره، آشنایی با تحولات تاریخی و فراز ونشیب‏هایی كه در گذر 1400 سال پیرامون آیات و روایات رخ داده و... طلبه اصول استخراج پیام از كتیبه‏های دینی را در علم فقه تمرین می‏كند. ولی همین اصول را در ساحت‏های دیگر (اخلاق، عقاید، علوم انسانی و...) می‏تواند به‏كار گیرد. او با آموختن روش استنباط، مسلح به ابزاری می‏شود كه امكان استخراج سخن دین و نظر وحی را به‏ صورت روش‏مند در موضوعات مختلف به او می‏دهد و این مهم‌ترین توانمندی لازم برای عالم دین است. [↑](#footnote-ref-43)
44. دو گونه رابطه میان گزاره‌های دینی وجود دارد؛ یکی رابطة میان اجزا (مدل رابطة میان اجزای یک پازل) و دیگر رابطة کلی و جزئی. پاره‌ای از گزاره‌ها، به مثابه گزارة مادر زایندة مصادیق متنوعی است و جزئیات بی‌شماری در دامان دارد. شاید بتوان گزاره‌های دینی را در یک هرم معرفتی چند طبقه نمایاند که رأس آن مشتمل بر همه لایه‌های زیرین باشد. به همین جهت همة معارف اسلامی را در یک جمله زاینده می‌توان تلخیص و ارائه کرد. قولوا لااله الا الله تفلحوا. بسط و تفصیل و توسعة این یک گزاره، استخراج همة آموزه‌های دینی را به دنبال دارد. یعنی تمام دین مصداق آن است ولی در صورت نازل‌تر و توسعه‌یافته‌تر، نه اینکه جزء دیگری هم‌عرض و هم‌تراز آن باشد. معارف دینی در یک لایه و سطح نیستند و مرتبه برخی از معارف نسبت به دیگران برتر است. بنابراین در شناخت دین دو امر مهم باید مورد توجه باشد یکی جامع‌نگری که ناظر به رابطة اول میان گزاره‌‌ها است و دیگر مبناگرایی که ناظر به رابطه دوم است. اگر کسی در مقام دین‌شناسی مبناگرا باشد یعنی آن کلیات و امهات را دریابد، می‌تواند جزئیات و فروع را به سهولت در یابد. زیرا معرفت حاکم نیازی به معرفت محکوم ندارد. براین اساس تخصص‌گرایی تنها پس از مبناگرایی و جامع‌نگری قابل توجیه است. زیرا تا مبانی در اختیار کسی نباشد نمی تواند شناخت کاملی از این هرم داشته باشد حتی اگر اجزای یک طبقه را به خوبی شناخته باشد. اما مبناگرایی کافی نیست .باید حدود توسعه این مبانی را بداند یعنی نظری به گستره و جامعیت آن نیز داشته باشد. [↑](#footnote-ref-44)
45. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، سید علی حسینی خامنه‌ای، پیشگفتار. [↑](#footnote-ref-45)
46. حماسه حسینی،‌ شهید مرتضی مطهری،‌ ج1،‌ ص 349. [↑](#footnote-ref-46)
47. معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، ج1، ص 8 [↑](#footnote-ref-47)
48. گزاره‌های دینی در درون خود دارای پیوند و ارتباط وثیقی هستند که از آنها یک مجموعه واحد تشکیل می‌دهد. این آموزه‌ها در آن مجموعه واحد از درجه اعتبار متفاوتی برخوردارند؛ پاره‌ای کلی و کلان و پارة دیگر جزئی و خرداند. تشخیص ضریب اهمیت گزاره‌ها و استخراج نظام اولویت‌ها و تفکیک اصل‌ها از فرع‌ها و کشف گزاره‌های مادر و تعیین جایگاه و نوع مناسبت هریک با دیگران نیاز به تلاش ویژه دارد. از جمله این روابط می‌توان به نسب و روابط میان احکام، اخلاق، معارف و مسائل اجتماعی و یا نسب میان احکام دین و اهداف دین اشاره کرد، روشن است که دانستن احکام به دانستن اهداف کمک می‌کند اما الزاما آن را تأمین نمی‌کند بلکه یک تلاش مستقل باید در این زمینه انجام گیرد.

    برکات این چنین شناختی، هم در مقام فهم دین و هم در مقام تبلیغ دین و هم در مقام دفاع از دین و هم در مقام تحقق و اجرای دین آشکار است؛ زیرا شناخت دین جامع، عمیق، هماهنگ و آسان می‌شود. روند تولید فکر دینی سامان می‌یابد و امکان و سرعت بیشتری می‌گیرد. فضاهای تاریک و نقاط کور (موارد فقدان نص) روشن می‌شود و ابهامات به صورتی هماهنگ رفع می‌گردد. ادله مجمل و متشابه (موارد اجمال نص) با نظر به محکمات و مبینات معنا می‌شود. گره بسیاری از تعارض‌ها (موارد تعارض نص) با نظر به کلیت دین و رد فروع بر اصول حل می‌شود. بخشی از اختلاف نطرهای عالمان دین در سطح فروع و شاخه‌ها با نظر به بنیان‌ها و ریشه‌ها خاموش می‌شود. همچنین احساس وضوح و انسجام بیشتری در معرفت دینی می‌شود. در مقام تبلیغ نیز عرضه دین سهل و سازمان‌یافته خواهد شد. سرمایه‌گذاری عادلانه در امر تبلیغ دین ملاک مشخص خواهد یافت و از تأکید بر امور جزئی یا غفلت از آموزه‌های زرین جلوگیری خواهد شد. هیبت و هیمنه فکر دینی و نیز جامعیت و انسجام آن نمایان خواهد گشت. در مقام دفاع از دین قضاوت در باره اندیشه‌های موازی سهل و قاطع و عمیق و صریح می‌گردد. پاسخ‌گویی به شبهات از ریشه و بنیان انجام می‌گیرد و مغالطات نه در سطح که از بنیاد مرتفع می‌گردند. در مقابله فکر دینی با اندیشه‌های نظام‌وار اقتدار فکر دینی اثبات خواهد گشت. برای اجرا و تحقق دین نیز الگوی عمل روشن و هماهنگی فراهم خواهد گشت که از افراط و تفریط یا تأکیدهای نابجا جلوگیری خواهد کرد. همه این موارد بهره‌هایی است که در انجام رسالت صنفی حاصل می‌شود. علاوه بر اینها در زندگی دینی، هر مسلمان نیاز به چنین شناخت هماهنگ و کاملی دارد. این شناخت باعث می‌شود که سیستم ایمنی انسان در مقابل دیدگاه‌های بیگانه تقویت شود و اثرپذیری او از اندیشه‌های پرزرق و برق غیر اسلامی مهار گردد. [↑](#footnote-ref-48)
49. امام علی (ع) به حارث بن حوط فرمود: یا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ (نهج البلاغه خطبه 262) یعنی ای حارث تو به زیر پایت نگاه کرده‌ای و بالا را ندیده ای، لذا حیران و سرگردان شده‌ای. [↑](#footnote-ref-49)
50. برای مثال کتاب آموزش دین، شیعه در اسلام، و قرآن در اسلام علامه طباطبایی یا دوره معارف قرآن استاد مصباح یزدی برای آشنایی با اسلام بسیار مفید‌تر از مطالعه کتب تفصیلی است. همچنین کتاب سیری در نهج البلاغه شهید مطهری برای آشنایی اولیه با نهج البلاغه بسیار مناسب‌تر و مفید‌تر از مطالعه خود نهج البلاغه است. زیرا در این نوع آشنایی نسبت‌ها و روابط نیز به خوبی نمایانده می‌شود؛ چیزی که خود ما از گشت و گذار در نهج البلاغه به سهولت بدان دست نمی‌یابیم. در مطالعه تفصیلی نهج البلاغه توجه به جزئیات ما را از دریافت کلیات و مناسبات دور می‌گرداند. همچنین برای شناخت نقش محوری آموزه توحید در هندسه معارف دینی کتاب توحید در نظام ارزشی و اعتقادی اسلام اثر استاد مصباح یزدی و مقاله «روح توحید نفی عبودیت غیر خدا» اثر رهبر انقلاب سید علی حسینی خامنه‌ای در کتاب دیدگاه‌های توحیدی پیشنهاد می‌شود. [↑](#footnote-ref-50)
51. صرف تکرار هم علامت تأکید نیست و نمی‌توان از فراوانی بیان یک موضوع الزاما کلیدی بودن آن را نتیجه گرفت. سر این مسئله این است که منابع اسلام به خصوص قرآن کریم علاوه بر ارائة یک دستگاه نظری و نظام معرفتی، در پی تأثیرگذاری تربیتی و ایجاد تحول عمیق در شخصیت انسان هستند. تکرار ممکن است این هدف دوم را محقق سازد یا به جهات دیگری بوده باشد. [↑](#footnote-ref-51)
52. متاسفانه باید اعتراف کرد تلاش‌هایی که تا کنون در این زمینه انجام گرفته زیاد نیست و مجموع آثاری که به این صورت نگاشته شده انگشت شمار است. تأسف‌بارتر اینکه همین تلاش‌ها نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد و گرفتار بی‌مهری است. با اینکه نیاز ما در دین‌شناسی به این کتاب‌ها به مراتب بیش از کتاب‌هایی است که به اجزا پرداخته‌اند. سال‌ها فقه و اصول خواندن ـ علی رغم بهره‌های بی‌شماری که دارد ـ عالم دین‌شناس – با شرایطی که ترسیم شد ـ تحویل نمی‌دهد. از باب نمونه بحث «مشخصات اسلام» از کتاب «جهان‌بینی اسلامی» شهید مطهری را یک‌بار دیگر بخوانید. به خوبی روشن است آگاهی و اطلاعی که پس از مطالعه این اثر حاصل می‌شود هرگز با تحصیل و تدریس فقه و اصول به دست نمی‌آید. اینها ملاکاتی است که حکم اسلامی را از حکم مغایر با اسلام ممتاز می‌گرداند. این توجهات وقتی که در شهر اسلام قدم می‌زنی و به کوچه‌ها و ویترین‌‌های احکام توجه می‌کنی حاصل نمی‌شود. این دسترنج یک عالم دین‌شناس است که مرتب از بالا به کلیت دین نگاه می‌کند و سعی کرده نسبت‌ها وروابط را کشف کند. ای کاش ده‌ها اثر با عنوان ویژگی‌های اسلام در اختیار بود تا چهرة واقعی این دین جهانی، روشن و صریح و کامل معرفی می‌گشت. متأسفانه کمتر اثری با این عنوان نگاشته شده است. [↑](#footnote-ref-52)
53. دین‌شناسی تقلیدی هم ارزش‌مند است. زیرا آشنایی با سخن خدا و معارف حقه است، هرچند استناد آن به کتب اصلی و فرایند استخراج آن از منابع روشن نیست و شخص خود زحمت استخراج و پالایش آن را نکشیده است. مثل سرمایه داری که به پشتوانه تلاش دهها مهندس معدن و کارگر زحمت‌کش، حجم فراوانی از طلا دارد. طلا ارزشمند است حتی اگر انسان بدون زحمت به‌دست آورده باشد. این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که به جهت گسترش علوم گویا همه عالمان ـ در هر مقام علمی و با هر درجه و عنوان، حوزوی و غیر حوزوی ـ الزاما در قسمت‌هایی تقلید و اعتماد به دیگران می‌کنند. به واقع هیچ مجتهدی نمی‌توان یافت که لااقل در پار‌ه‌ای موارد به اجتهاد مجتهدان دیگر وابسته نباشد و اعتماد نکند. کار علم با همکاری گروهی سامان می‌یابد، یک نفر نمی‌تواند در همه زمینه‌ها صاحب نظر باشد و اگر معرفت تقلیدی را بی‌ارزش بشناسیم دشواری فراوان پدید می‌آید و کار علم پیش نمی‌رود. ما در پژوهش‌‌های دینی به تحقیقات لغویان، صرفیان و نحویان اعتماد می‌کنیم. به تحقیقات رجالیان بزرگ اعتماد می‌کنیم. ممکن است عالم فقه با اینکه توان لازم برای استنباط پیام‌‌های کلامی و اخلاقی را دارد، اما فرصت لازم برای این کار را پیدا نکرده باشد. در این موارد طبعا عالم نیست، عوام است. یا عالم کلام و عقاید نیز فرصت بررسی کامل فروع فقهی را نیافته باشد و در این زمینه‌ها تقلید کند. این‌ها را باید از هم تفکیک کرد. اگر اعتماد علمی به صاحب نظران و محققان نباشد رشد علم متوقف می‌شود و همه چیز مبهم و محتاج پژوهش...! و همیشه باید از صفر آغاز کرد. در حالی که نباید یافته‌‌های دیگران را دوباره یافت و کشفیات دیگران را دوباره کشف کرد. آنچه کشف شده کشف شده است و نباید هر روز برای کشف آن تلاش جدیدی داشت. نوجوان 13 سال‌های یک رابطه ریاضی را پس از ساعت‌ها تلاش و تأمل یافته بود، مورد تشویف فراوان معلمان و مربیان قرار گرفت اما به او گوشزد شد که این فرمول 2000 سال پیش کشف شده بوده و تو اگر هنری داری باید در کشف آفاق ناگشوده به کار گیری! تحقیق فقها در مسائل صوم و صلاه در درس‌های خارج جنبه تعلیمی دارد و هرگز به معنای کشف تازه نیست. [↑](#footnote-ref-53)
54. ذکر این نکته در حاشیه مفید است که شناخت دین با اعتقاد به دین متفاوت است؛ ممکن است کسی دین را شناخته باشد ولی بدان اعتقادی نداشته باشد. مانند یک عالم مسلمان که با سایر ادیان به خوبی آشنا باشد و بتواند در باره مسائل آن اظهار نظر تخصصی ارائه دهد. در احوال برخی از علمای بزرگ شیعه مانند سید بحرالعلوم آمده که آنان بر مبانی فقهی اهل سنت مسلط بودند و برای اهل آن فِرَق نوعی مرجعیت علمی نیز داشته‌اند، بدون اینکه به آن اعتقاد داشته باشند. در فقه و اصول و سایر علوم حوزوی نیز چنین است ممکن است یک غیر مسلمان با تلاش و جدیت به مقام اجتهاد برسد و کاملا با منابع دین اسلام آشنا گردد و قدرت استنباط روش‌مند از آنها را بنا بر مبانی علمی به دست آورد، بدون اینکه بدان اعتقادی داشته باشد. مثلا محقق ژاپنی توشیهیکو ایزوتسو مؤلف کتاب‌های «خدا و انسان در قرآن» و «مفاهیم اخلاقی تربیتی در قرآن کریم» که اعتقادی به دین اسلام نداشته این دو اثر تحقیقی پرنکته و مفید را تولید کرده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. و بلکه حتی اگر طلبه هم نباشد اما اندیشمندان معتبر اسلامی را بشناسد و بتواند با آنها که حلقه واسط شناخت دین هستند ارتباط برقرار کند و توان فهم کلام آنان را داشته باشد و با تعهد، در انتقال کامل و درست سخن آنان بکوشد چنین کسی مبلغ خوبی خواهد بود. کما اینکه در صدر اسلام نومسلمانانی که توان درک درست معارف دینی را داشتند برای انتقال آن به دیگران می‌کوشیدند. البته طلبه چون زبان تخصصی و مفاهیم مورد استفاده عالمان محقق را می‌شناسد زودتر و روان‌تر با این آثار ارتباط برقرار می‌کند و بیشتر احتمال وجود این شرایط در او می‌رود.

    مجری احکام دین هم همین طور است. مثلا رییس جمهور که مسئول‌ترین فرد برای اجرای اسلام در جامعه است لازم نیست مجتهد باشد ولی قطعا باید دین‌شناس باشد. ناگفته پیدا است که حکومت اسلامی حتما باید زیر نظر یک مجتهد دین‌شناس قرار داشته باشد که ضامن اجرای کامل شریعت در سطح جامعه و مرجعی برای مسائل مستحدثه و رفع تزاحمات اجتماعی باشد. [↑](#footnote-ref-55)
56. خوش اقبال‌ترین علوم در دوره آموزشی حوزه، نحو و اصول فقه است که هر کدام در چند حلقه کامل دنبال می‌شوند. نحو در کتابهایی مثل نحو مقدماتی، هدایه، صمدیه، البهجه المرضیه، و مغنی؛ و اصول در کتابهایی مثل الموجز، اصول مظفر، رسائل، کفایه، و درس خارج. هیچ یک از دیگر علوم حوزوی در دوره آموزش حوزه اقبال 5 حلقه متوالی کامل را ندارند. [↑](#footnote-ref-56)
57. در سال‌های پیش از انقلاب پاره‌ای از اندیشمندان اسلامی به صدد کشف این نظام معرفتی کلان برآمده و آثار ارزشمندی تولید کردند. البته باید اعتراف کرد که شمار این آثار بسیار کمتر از حد انتظار است. حوزه‌های علمیه که متکفل شناختن و شناساندن دین خدا هستند بسیار بیش از حساسیتی که برای کشف جزئیات آموزه‌های دینی به خرج می‌دهند باید در تکاپوی ترسیم نقشه کلان معرفت اسلامی و تصویر کامل آن از افقی بالا باشند. سوگمندانه باید گفت که این تلاش‌ها پس از انقلاب نیز چندان پی‌گیری نشده است. شاید قرار دادن یک متن درسی با عنوان نظام اندیشه اسلامی در برنامه آموزشی طلاب علوم دینی این حساسیت را برانگیزد و مبدأ پیدایش برکات تازه‌ای گردد. از جمله این آثار کتاب آموزش دین اثر علامه طباطبایی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن اثر سید علی خامنه ای، معارف قرآن اثر محمد تقی مصباح یزدی، و جهان‌بینی اسلامی شهید مطهری است. [↑](#footnote-ref-57)
58. برگرفته از دفتر پنجم راه و رسم طلبگی: جهت گیری تخصصی [↑](#footnote-ref-58)
59. و قد خلقکم اطوارا (نوح 71: 14) [↑](#footnote-ref-59)
60. ابهام در ویژگی‌های دوره خدمت منشا عدم درک درست نقش‌ها و وظایف اجتماعی است. سیر کلان جامعه ما در شرایط زرین کنونی، به تعبیر مقام ‌معظم‌ رهبری حرکت به سوی تمدن‌سازی اسلامی است. برای این منظور متناسب با نیازهای فراوان موجود، نیاز به طلبه و تخصص طلبگی وجود دارد. شاید نیم نگاهی به تمدن رقیب ـ یعنی تمدن غرب ـ بهتر این مطلب را روشن كند. تمامی رشته‌ها و گرایش‌های انسانی مانند علوم تربیتی، روان‌شناسی، اقتصاد، حقوق، مدیریت، علوم سیاسی، و... همچنین تمامی نقش‌های وابسته به این سنخ موضوعات در حیطه كار روحانیت قرار دارد و این حداقلی است كه برای نظام‌سازی و بنای تمدن اسلامی باید در نظر داشت. علاوه بر این دغدغه‌هایی که به دلیل برخورد با نظام‌های فكری مادی به وجود آمده هرچند مسئله اصلی تفکر اسلامی به شمار نیاید، به این فهرست باید افزوده شود. غایتی به این بزرگی را تنها با یک عزم جمعی و همکاری تاریخی دنبال می‌شود. از این رو تأکید بر تخصص با جامعیت علمی در سطوح کلان منافات ندارد بلکه تکمیل می‌گردد. این جامعیت صفت نظام علمی است نه صفت فرد. به عبارت دیگر در آینده علمی حوزه‌ها، نظام جامع‌المنقول و المعقول وجود دارد نه افراد جامع‌المنقول و المنقول. بدین ترتیب مزایای جامعیت علمی در یک نظام گسترده دانش تأمین خواهد شد. عامل پیوند میان این تخصص‌ها و آن جامعیت دانش‌های میان رشته‌ای است. جامعیت به معنای کامل آن وظیفه افراد نیست، وظیفه نهاد روحانیت است. یعنی یک روحانی وارث تمام وظایف پیامبر اسلام نیست. بلکه وظایف سنگین انبیا بر دوش نهاد بزرگ روحانیت است و هر فرد در این سازمان بزرگ باید متناسب با توان خود متعهد انجام بخشی از این رسالت گسترده باشد. [↑](#footnote-ref-60)
61. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: انّ اللهَ یُحِبّ عَبدا اذا عَمِلَ عَمَلا اَحکَمَهُ، خداوند بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری می‌کند آن را استوار و محکم انجام می‌دهد. امالی طوسی، ص 427، مجلس 15. [↑](#footnote-ref-61)
62. اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، ص 278. قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ص 416، سیرة پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص362. [↑](#footnote-ref-62)
63. مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه 31/ 6/ 70. [↑](#footnote-ref-63)
64. مقام معظم رهبری در پیام به جامعة مدرسین حوزه علمیه قم 24/ 8/ 71. [↑](#footnote-ref-64)
65. شهید مرتضی مطهری، ده‌ گفتار، ص 124. [↑](#footnote-ref-65)